سلطان عبدالمجید میرزا ناصرالدوله

۱۹۷۹

سلطان عبدالمجید میرزا ناصرالدوله

۱۹۷۹

۳۸۶۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب تاریخ عثمانی جلد دوم وقایع ۹۸۰ تا ۷۲۵ هجری قمری

مؤلف

موضوع

شماره اختصاصی (۱۴۹) از کتب (خطی) اهدائی

تیمسار سرلشگر مجید فیروز (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب

۴۴۵۱۳

۵۲۷۷

خطی اهدائی | کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۱۴۹

دفتر ثانی از وقایع دولت علیه عثمانیه از سال ششصد و هشتاد الی هفتصد و بیست و پنج هجریه

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از حمد و ثنای خالق ودود و درود نامحدود بر
پیغمبر محمود صلی الله علیه و آله و سلم مخفی نماناد که دفتر
اول که قبل از این سمت نگارش یافت شامل مقدمه اعتلای
کوکب کوکبه دولت علیه عثمانیه بود که از سال ششصد و
بیست هجری الی ششصد و هشتاد یعنی از دخول ارطغرل
غازی به مملکت روم تا روز وفات او که مدت شصت سال

باشد

باشد و احوالات معاصرین را فهرستیست اجمالی و این
کتاب ثانی نیز مشتمل خواهد بود بر بیانات وقوعاتی که
از سال ششصد و هشتاد الی هفتصد و بیست و پنج یعنی
در زمان امارت عثمان غازی بساحه ظهور پیوسته است
که آن عبارت است از چگونگی تأسیس و تشکیل دولت علیه
عثمانیه و طریق استحصال امارت و سلطنت غازی مشار
الیه و کیفیت احوال معاصرین از ملوک اسلامیه و عیسویه
که بطریق اختصار جمع و اجمال شده است

فصل اول

در بیان احوال ملوک اسلامیه و حکمدارانی که با عثمان
خان غازی معاصر بوده اند چنانکه در کتاب اول که محض

مقدم بود تسلك بیان کشیده شده است بعد از آنکه در وقعهٔ
بغداد مستعصم بالله که از خلفای عباسیه بود بقتل رسید
مستنصر بالله بجانب مصر فرار نموده و لشکری کافی فراهم آورده
بر سر طایفهٔ تاتار تاخت آورد لکن متابعینش در حوالی موصل
منهزم گشته خودش نیز در اثنای محاربه کشته شد و حاکم
بامر الله در حضور علما اثبات نسب نموده بجای او در مصر
بسریر خلافت نشست چون بعد از انقراض دولت فاطمیه
در مصر صلاح الدین یوسف ابن نجم الدین ایوب غالب
آمده زمام حکومت را بدست گرفته بود مردم در ضمن رونق
و اقبال دولت ایوبیه علی رغم طبقهٔ فاطمیه خلافت خلفای

عباسیه را تصدیق و اعتراف میکردند لهذا از آنجائیکه در
بغداد از برای خلفای عباسیه انقراض کلی حاصل شده بود
بجهة اینکه طبقهٔ فاطمیون دوباره در سمت فاس و مغرب
وسیله بجنك نیاورند این بقیهٔ سلالهٔ عباسیه را بمصر دعوت
نمودند لکن بغیر از امضا و تصدیق فرامین و صحه گذاشتن
بر احکام شرعیه که محض یك اعتبار معنویه بود دیگر در
ادارهٔ امور مملکت و حکومت هیچ مداخله نداشتند و
حکومت و سلطنت کلیة در ید اقتدار سلاطین ایوبیه
بود و عباسیان همیشه در گوشهٔ عزلت و وحدت خزیده
تنها سایر سلاطین و ملوك اسلامیه صورتا بایشان بیعت

مینمودند و منشور رسمی سلطنتشان را از آنها میگرفتند
حاکم بامر الله بدین منوال چهل و یك سال در مصر خلافت
کرد تا اینکه در سنهٔ هفتصد و یك وفات کرده مستکفی بالله
بجای او بر کرسی خلافت جلوس نمود بعد از آنك مدتی
ملك ناصر محمد ابن قلاوون که در آن اوقات ملك مصر بود
در سال هفتصد و سه هجری با عساکر ظفر مآثر خود
بمقابلهٔ محمود غازان خان که از خوانین چنگیزیه بود در
آمده او را مغلوب و منهزم ساخت و بعد از مراجعتش به
مصر در میان ملك مشار الیه و مستکفی خلیفهٔ عباسی بسبب
افساد و تفتین جانبداران طبقهٔ فاطمیه که مروج مذهب

زیدیه بودند در باب امارت و سلطنت مناقشه و منازعه
واقع گشت و ملك ناصر امر کرد که خلیفه با اولاد و عیالش رفته
در سمت فیوم اقامت نمایند خلیفهٔ مشار الیه مادام الحیات
در فیوم در تحت کماشتگان ملك ناصر بسر برد مدت جلوس
مستکفی سی سال بود و در سال هفتصد و چهل داعی
اجل را لبیك گفت ملك ناصر دفعهٔ اول در سن نه سالگی
بسریر امارت جلوس نموده در مدت چهل و یك سال
سه دفعه بر مصر سلطنت یافت با اینکه مشار الیه در هنگام
حکومتش بدرجهٔ قصوی و مرتبهٔ علیای قوت و مکنت
رسیده بود باز بسبب تغلب و تسلط امرا سه دفعه از

٨

سلطنت معزول و مخلوع گشته در دفعهٔ اول یکی از وزرای
او که کتبغا نام داشت قلوب عوام را بسوی خود جلب نموده
ناصر را بزندان انداخته خود بعنوان ملک العادل بجای او
بر کرسی حکومت نشست در این اثنا باز یکی از امرای ناصر
که اورا لاچین مینامیدند خروج کرده کتبغارا خلع و عزل
و خود را به ملک منصور ملقب ساخته بر سریر امارت
قعود نمود در این اوقات ملک ناصر محمد بن قلاوون
از برای استرداد مسند خود اقتدار و استعدادی نداشت
لهذا در حکومت کرک خود را بگوشهٔ انزوا کشیده مترصد
زمان فرصت بود که بقیهٔ احوالات او را انشاالله در کتاب

ثالث

ثالث شرح و تفصیل خواهیم داد چون در ضمن کتاب اول
نبضهٔ از احوالات داخلیهٔ سلاطین سلجوقیه مذکور شده بود
از متممات آن طبقه اینجا شروع بشرح حال عز الدین کیکاوس
مینمائیم در اثنائی که عز الدین از بیم و هراس منکوقاآن
چنگیزی بمناسبت قرابتی که با میخائیل پالیولوگوس امپراطور
بزانتیو داشت بشهر بزانتیو که الآن از اقسطنطنیه میباشد
فرار نموده در پناه امپراطور مشار الیه بقدر ده سال در
انجا بسر میبرد جمعی غفیری از طایفهٔ اوغوزلو و علی بهادر
و صاری صالتوق نام کسان معروف با ده هزار نفر از مسلمین
بسمت بزانتیو مهاجرت نموده بودند و از جانب امپراطور

١٠

ناحیهٔ دوبرجه که از مضافات روم ایلی باشد برای سکنا
و اقامتگاه ایشان تخصیص شده بود بعد از مدتی بسمع امپراطور
رسانیدند که مهاجرین مذکوره بر ضد حکومت بزانتیو
عقد اتفاق و قصد نفاق نموده اند امپراطور این مفتریات را
صحیح شمرده سلطان عز الدین و مادرش را که خواهر امپراطور
بود با دو نفر سلطان زاده که یکی غیاث الدین مسعود و دیگری
رکن الدین کیومرث نام داشت با علی بهادر بخدعه به
اسلامبول دعوت نمود و علی بهادر را بقتل رسانید
سلطان عز الدین را در جائی و مادرش را در سرای خود
حبس کرد چون این قضیه بسمع سلطان روم رکن الدین

که در

که در شهر قونیه سلطنت و حکومت داشت رسید اگرچه
بسبب پارهٔ اوضاع و حرکات از عز الدین رنجشی داشت
لیکن بر حمیت و غیرت خود روا ندانست که برادرش با اولاد
و عیال در دیار روم ایلی گرفتار حبس و حقارت باشد لهذا
از برکه خان حکمران دشت قبچاق درخواست کرد که عز الدین را
از حبس رومیان خلاصی دهد برکه خان آنقدر صبر کرد تا
نهر طونه بسبب انجماد نموده یخها محکم شدند پس آنگاه با
بیست هزار سوار نیزه دار از نهر مزبور عبور نموده تا زیر
دیوار قلعهٔ اسلامبول همه جارا نهب و غارت کرد و عز الدین را
با مهاجرین اناطولی که در دوبرجه اقامت داشتند برداشته

بمملکت قرم فرستاد لکن شهزادگان با هزار نفر نوکر و توابع
و والده شان در اسلامبول در حبس گرفتار ماندند و از باقی
ماندگان مذکور بعضی جبرا تنصر نموده برخی بسبب عدم قبول
دین نصارا بدرجهٔ شهادت پیوستند چون سلطان رکن
الدین بسبب عدم اتفاق امرا گرفتار دام بلا گشته بقتل رسید
غیاث الدین کیخسرو ثالث را که برادر مرحوم مشار الیه بود
در سن شش سالگی بجای او بر سریر حکومت جلوس دادند و
فخر الدین علی که در مقام وزارت اعظم قایم بود با معین الدین
سلیمان که منصب مهرداری داشت بکفالت و وصایت او
معین گشتند و عز الدین نیز که ذکر او گذشت در دشت

قبچاق وفات نموده چون پسرش غیاث الدین مسعود ولی
عهد او بود بموجب نصیحت و وصیت پدر از بحر اسود بجانب
اناطولی عبور و بدرگاه اباقاخان عرض دخالت نموده از
برای تصرف ممالک موروثه خود یرلیغ بلیغی گرفت در این اثنا
اباقاخان فوت نموده بجای او ارغون خان بر سریر شاهی جلوس
کرد و بعد از وفات رکن الدین عموی سلطان مسعود مملکت
دولت سلجوقیه را در میان پسرش غیاث الدین ثالث و سلطان
مسعود مشار الیه منقسم ساخته بهر یکی قسمتی توجیه نمود
با صارو صالتوق از اسلامبول عازم دیار اسلام شدند و
برادر دیگرش را اندریای ثالث ایمپراتور روم بر آئین مسیح

غسل تعمید داده بشهر سلانیک فرستاد که تا این اوقات هم
در شهر یکه معروف بر قره قریه است قبیله از نسل سلجوقیان باقی
مانده از تکالیف دیوانی معافند در محرم ششصد و نود و یک
وقتیکه طایفهٔ قرمان اهالی لارنده و ترکهای ارمناک را تحریک
نموده برای اثبات امارت محمود بیک خلف محمد بیک مقتول
بر سر مملکت قونیه هجوم بردند سلطان غیاث الدین ثالث و
سلطان مسعود از ارغون خان ایلخان اعظم طلب امداد نمودند
خان مشار الیه کیخاتو خان را با قشون بسیاری بمملکت روم
فرستاده بعد از چندین محاربات و مقاتلات قرمانیان منهزم
و پریشان گشته بموجب طلب و انهای کیخاتو خان بقصد رفع

اشتراک و انقسام مملکت روم سلطان غیاث الدین کیخسرو
ثالث که ذکرش گذشت در سال دهم سلطنتش عزل و خلع
گشته بقتل رسید و در ماه محرم سنه ششصد و نود و یک
تمام سلطنت روم به سلطان مسعود واگذار شد در این اثنا
ارغون خان نیز وفات کرده بجایش غازان خان بر سریر پادشاهی
نشست در این اوان بعضی از اصحاب اغراض بسمع محمود غازان
خان رسانیدند که بالتو که از جانب چنگیزیان بر سلاطین
سلجوقیه ناظر گماشته شده بود با سلطان مسعود ساخته بر
ضد حضرت پادشاهی بفساد و طغیان اتفاق نموده اند
لهذا سلطان مسعود در سنه ششصد و نود و هفت عزل و

خلع گشته حکومت ممالك سلجوقیه به دو نفر امیر مغول که بایتچار
و توچقور تیمور نام داشتند توجیه و سلطنت مملکت مذکوره
نیز به علاء الدین کیقباد پسر فرامرز برادر سلطان مسعود احاله شد
اگرچه علاء الدین کیقباد شخص بهادر و جسوری بود و باتفاق
و همدستی طایفه مغول خیلی کار آمدی کرد لکن چون تاتارها
نصف مملکت را یعنی سیواس و لارنده و قیرشهر و آق سرایی
و قیصریه و انقره را در زیر حکم و فرمان خود داشتند و ولایات
قسطمونی و سینوب و صامسون و قره سی و صاروخان
نیز بغازی چلبی پسر سلطان مسعود احاله و توجیه شده بود
سلطان علاء الدین بسیار منفعل و آزرده خاطر گشته در

ادارهٔ

ادارهٔ امور مملکت در خصوص اینکه از تاتارها استیذان لازم
میآمد اصلا اعتنا ننموده و حتی در بارهٔ مطالب با ایلخان اعظم
نیز مخالفت میورزید لهذا ایلخان او را گرفته بحبس انداخت و برادرش
غیاث الدین را بجای او بر سریر حکمرانی نشاند لیکن بعد از
قلیل زمانی بموجب رای و قرارداد امرا او نیز بعد الخلع مقتول
گشته با وجود اینکه بعد از او غازی چلبی (غادر غرها) یعنی
کشتیهای کوچك جنگی ساخته در سینوب و طربزون با ثریونز
هائی که بر آن حوالی مستولی شده بودند جنگهای متعدد کرد
باز از انجائیکه در سلطنتشان استقلال و استبدادی باقی
نمانده بود بعضی از امرای ترك که از شر تاتارها فرار کرده بودند

بزیر لوای عثمان خان غازی که در مقابل رومیان در سر
حدات ممالك سلجوقیه امیر و والی بود پناه برده امرای سایر
نواحی نیز به امرای ولایات کرمیان و قرمان و ازمیر و قره سی
و منتشا و ذو القدریه و رمضان و اسفندیار و صاروخان
التجا آورده هر یکی بداعیهٔ استقلال برخاسته باین سبب ممالك
سلجوقیه بده قسمت منقسم گشت لکن بالآخره حکومت عثمانیه
بر سر هر یکی از این امرا احد الکاین هجوم برده در مدت صد و
پنجاه سال همه انها را محو و منقرض ساخته در ممالك اناطولی
کیف ما یشاء حکومتی مستقل گردید   الحاصل کافهٔ امرائی
که بعثمان خان غازی دخیل شده بودند جمع گشته بعد از

مشورتها

مشورتها و قیل و قال بسیاری چون خوب میدانستند
که امر اداره و محافظت سرحدات و ثغور یعنی اراضی که با
ممالك امپراتورهای روم همحدود است از جانب سلاطین
سلجوقیه بعثمان خان غازی محول شده است و اکثر ممالك نیز
در دست تصرف و تحکم تاتارهاست و از برای سلجوقیان مملکت
قلیلی مانده است و بعد از این دیگر ممکن نیست که آل سلجوق بمقام
قوت و اقبال برسند پس پادشاهی عثمانخان را قبول نموده
کیفیت را بممالك اطراف و جوار اشاعه و اعلان کردند.
در این اثنا ترکهائی که در ناحیهٔ دو بریچه باقی مانده بودند نیز
گرد آمده هواخواهان عثمان خان غازی زیاد شدند چنانکه

در مقدمه کتاب مذکور داشتیم بعد از آنکه هلاکو خان بغداد را
تسخیر و تخریب نمود حکومت آنجا را به برادر وزیر خود خواجه جهان
شمس الدین محمد ابن صاحب دیوان که خواجه علاء الدین
عطاملک باشد احاله نموده خودش عازم سمت حلب و دمشق
گردید و بعد از نهب و غارت بلاد مذکوره بسمت تبریز حرکت
نموده در سال ششصد و شصت و سه هجری در آنجا وفات
کرد چون تخت چنگیز بدست تصرف اباقاآن فتنه انگیز افتاد
باغوا و سعایت مجد الملک یزدی قلبش از وزیر یعنی خواجه
جهان شمس الدین منحرف گشته اموال برادر او خواجه علاء
الدین را نیز بهانه اینکه در زمان حکومت بغداد بظلم مال جمع

کرده است تماما ضبط و مصادره کرد چون اباقاآن وفات
کرد و سلطان احمد پسر هلاکو خان بجای او جالس اورنگ
خانی گشت وزیر مشار الیه از اشکنجه اضطراب خلاصی
یافت ولی چه سود که نتوانست گریبان خود را از پنجه اجل
برهاند و بحکم کل نفس ذائقة الموت در سال ششصد و
هشتاد و یک عالم فانی را بدرود گفت در این اثنا امرای
مغول اتفاق نموده گفتند پسر هلاکو خان مسلمان است
و راه و روش دیرین چنگیزیان را ترک نموده است پس بارغون
خان پسر اباقاآن بیعت کردند باین سبب در میانه ایشان
و سلطان احمد پسر هلاکو خان نایره فتنه و فساد اشتعال

یافته اندک مانده بود که کار به پیکار و قتال بکشد از آنجائی
که احمد خان مرد سلیم النفسی بود و از سفک دماء و شور
و غوغا احتراز مینمود بعقیده اینکه این عالم فانی و دنیای دنی
قابلیت آن ندارد که در میان اینقدر منافقین با کمال حذر
و احتیاط حکومت نماید دست از کار و بار حکومت کشیده
در یکی از قریه های تبریز گوشه عزلتی گزیده روزگار بسر
میبرد و ارغون خان بر تخت خانی نشست چون ارغون
غدار و بد کردار بود احمد خان را بقتل رسانیده در سنه
ششصد و هشتاد و پنج هجری فرمان حکومت بغداد را
نیز بنام برادر خود بایدو اوغلی رقم نموده امور آنرا

هم برعهده امیر بوقا محول داشت ارغون نیز بعد از پنج سال
حکومت جهان فانی را بدرود گفته کیخاتو بر مسند خانی جلوس
نمود چون مشار الیه بصفت مبذری و سفاهت متصف
بود خزینه دولت گرفتار مضایقه و ضرورت گشت لهذا
مامور خزینه از برای دفع احتیاج بجای نقد چاو را متداول
ساخت این چاو ورقهائی بود بشکل مربع مستطیل و
بمهر پادشاهی ممهور و مانند پول کاغذی حالیه فرنگستان
بجای مسکوکات رایج بود در مملکت عراق عجم بجای ضراب
خانه چندین چاپ خانه های چاو احداث شد از خزینه
دولت باصحاب مطلوبات و باطراف و جهات بجای نقود

از این اوراق داده میشد لکن رفته رفته اوراق مذکوره بقدری
زیاد شد که معاملات و بیع و شرای خلق سکته و فساد عارض
گشته بالاخره اهل تبریز بستوه آمده علم شورش و طغیان
برافراشتند و امرای مغول بسفاهت و اوضاع ناپسندیده
وزیر الملک صدر جهان تحمل ننموده او و کیخاتو خان را
بقتل رسانیدند بموجب رأی و تسبیب طغاچار نویان
که امیر الامراء مغول بود بایدو خان حاکم بغداد را طلبیدند
او نیز حکومت بغداد را بیک شخص سفیه نادانی که محمد
سکرجی نام داشت سپرده عازم آذربایجان گشت لکن غازان
خان پسر ارغون خان که در این هنگام حاکم خراسان بود

از این قضیه

از این قضیه بسیار منفعل و آزرده خاطر گشته خاتم وزارت
را بیکی از امراء خود که نوروز بیک نام داشت تسلیم نموده از
برای انتقام خون کیخاتو از او امداد خواست امیر نوروز نیز
وعده نمود که اگر غازان خان دین اسلام را قبول نماید در امداد
و یاری او سعی و غیرت بلیغ بجا بیاورد غازان خان این مطلب را
قبول نموده با جمیع امرای مغول و دویست هزار نفوس
بالاتفاق در حضور شیخ صدر الدین ابراهیم ابن سعد الدین
الحموی کلمهٔ توحید را جاری ساخته بشرف دین اسلام
مشرف گردیدند و اسم غازان خان را برگردانیده او را
محمود خان نامیدند و بالاخره بایدو خان نیز طعمهٔ شمشیر

غازان خان گشته سلطنت آسیا تماماً بمحمود غازان خان
منتقل گشت و این واقعه در روز یک شنبه دهم ماه ذی الحجة
الحرام سنه ششصد و نود و چهار بساعت ظهور پیوسته است
طالبان تفصیل این اجمال بتاریخ میرخوند رجوع نمایند
مسلمان شدن محمود غازان در بارهٔ مسلمانانی که در آن
حوالی بودند سبب منافع عظیمه شده در اصول ادارهٔ حکومة
آنصفحات تغییر و تبدیل کلی راه یافته حکم و نفوذیکه بت پرستان
مغول بر اسلامیان داشتند منکسر گردید سابق بر این در
شهرها و قصبات در مقابل مساجد و جوامع مسلمین بتخانها
و در معبرها بر سر عمودها بت‌ها بودند که بلا استثنا کسانی

که از مقابل

که از مقابل اصنام مذکوره میگذشتند از اهل هر دین و مذهب
که بودند بالمجبوریه بایستی بر اصنام مذکوره کرنش نمایند
و از اهل اسلام جزیه گرفته زنانشان را بر کنیزی خرید و فروش
میکردند و ظلم و حقارت را بر مسلمین بجائی رسانیده بودند که
چون یکی از طایفهٔ تاتار بر قریهٔ مسلمانان وارد میشد بعد از
آنکه انواع اطعمه و شراب طلبیده باسراف میخورد زنی نیز
از برای همخوابگی طلب مینمود اگر بر وجه دلخواه او عمل نمیآمد
صاحب خانه و پارهٔ اوقات اهل قریه را بقتل میرسانیدند
و اصلا از جانب حکومت مسئول و معاتب نمی‌گشتند بنابراین
هر کس از بیم جان و مال و عرضش باحتیاط زن و شراب که

خانه خود نگاه میداشت لکن بعنایات بی غایات الهیه بعد از
آنکه محمود غازان مسلمان شد مظالم و تعدیات مذکوره بکلی
مندفع گشته مسلمانان مسعود الحال و مرفه البال زندگانی
میکردند چون اجداد غازان خان ممالک سلجوقیه را بر
ممالک خود ملحق ساخته بودند بعد از آنکه محمود غازان خان
بشرف اسلام مشرف گردید حکم و نفوذ و غلبه و استیلای
قوم تاتار بر ممالک سلجوقیه زیادتر شد و بقوت خود مغرور
گشته بداعیه فتح دمشق و حلب و بریة الشام نیز قیام نمودند
و با ملک مصر ناصر نیز بسبب ضبط و تسخیر بلاد بهم زده
جنگهای سخت و محاربهای بسیاری کردند از جمله

در سنه

در سنه هفتصد هجری بعزم لشکرکشی بر سر مصر در صحرای
حلب اردوئی فراهم آورده بودند که از جانب مصر از برای
مصالحه و اطاعت با امر ایلچیها فرستادند لهذا پادشاه تاتار
محمود غازان خان بسمت بغداد مراجعت کرد لکن چون مصریان
بتحریک و تشویق قرمانیان دوباره اظهار سرکشی و خشونت
نمودند غازان خان امیر چوبان را از جانب خود بر جمعی
از قشون تاتار سردار نصب نموده او را و امرای اناطولرا
نیز باین سفر مامور ساخت از آنجائیکه عموم مملکت اناطول
در زیر حکم تاتار بود اکثر امرای آن دیار مطیع امر محمود غازان
خان بودند و بمجرد اشارتی بهر طرف که امر میشد بلا درنگ

آهنگ آنطرف مینمودند حتی عثمان خان غازی که امارت ولایات
سکود و ینکی شهر را داشت و مانند سد سدید در مقابل
رومیان سینه را سپر کرده بود برادر خود ساوجی بیک را
با قدری عسکر از برای خدمتگاری غازان خان روانه
ساخت لکن بحکمة الله تعالی در آن سال زمستان سختی شده
از کثرت باد و باران و برف و گل دو سه منزل بیشتر نتوانستند
پیش بروند یعنی ممکن نشد که باردوی غازان ملحق شوند و
باین سبب عقب ماندند اغلب گمان نشان این است که عثمان
خان غازی در این وقعه طریقه احتیاط را پیش گرفته بخفیه
با ملوک مصر ساخته بوده است زیرا تعدیاتی که طایفه تاتار

بر مسلمانان

بر مسلمانان میکردند از حد تحمل خارج بود اگر چه
محمود غازان خان بشرف اسلام مشرف شده بود در باره
اطوار و حرکات خود باز بهمان عادت تاتاریه سلوک می
کرد الحاصل غازان امیر چوبانرا با ابو یحیی از راه حلب
بر سر مصر فرستاده خود نیز عازم سمت تبریز گردید بعد از
زمانی چون خبر شکست خوردن و انهزام یافتن امیر چوبان
تبعه او واصل گشت از بواعث انفعال و تغییر حال دست
داده از کثرت غصه در روز سیزدهم ماه شوال المکرم سنه
هفتصد و سه هجری مملکت وجودش مغلوب لشکر اجل
گشته ترک جامه حیات نمود برادر کوچک متوفی مشار الیه

که اسم مغولیش اولجایتوخان وبجهة قبول دین اسلام بر محمد
خدابنده تسمیه شده بود بر تختگاه چنگیزی جالس گردید لکن
در زمان محمد خدابنده وقوعاتیکه قابل ثبت صحایف تاریخ باشد
سر نزد تنها شیخ ابو علی وصاف کتاب تاریخ خود را بنام این
پادشاه تالیف وتصنیف کرده است الحاصل محمد خدابنده
نیز در تاریخ هفتصد وشانزده هجری بدار بقا رحلت نمود
ابو سعید بهادر خان بجایش جلوس کرد مشار الیه حکومت
قطعهٔ آسیا را درمیان اولاد امیر الامراء امیر چوبان
تقسیم نموده بعد از آن طبقهٔ چوبانیان بر قطعهٔ مذکوره
مستولی گشتند رشید الدین الوزیر صاحب جامع

التواریخ که از زمان محمود غازان تا کنون در مسند وزارت
باقی مانده بود در زمان دولت ابو سعید روحش بدوحهٔ بقا
پرید بعد از انکه شهنشاه جهان غازان محمود خان در سنهٔ
هفتصد وسه هجری بدار بقا شتافت آتش تعدی واستیلای
طایفهٔ مغول در روم بالا گرفت واز برای سپر سلطان مسعود
غازی چلبی سلجوقی تنها حکومت (گده غزه) باقی مانده بود و
رومیانی که در حوالی (آیدن) خراجگذار بودند قیام ودست
استیلا بر اطراف دراز نموده با ترکان چادر نشین اتفاق
کرده ولایت (حمید) را هم بضبط وتصرف خود در آوردند
در این اثنا ایل (اغوس) که بسلطان مسعود تعلق داشتند

ودر روم ایلی بودند از بیم هجوم طایفهٔ بلغار بواسطهٔ کشتیها
به مملکت قره سی عبور نمودند وبسیاری از باقی ماندگان
ایشان که در رومستان علاقه وگرفتاری پیدا کرده مانده بودند
بسبب ضعف ایمانشان تنصر نمودند اولجایتوخان مغول
تیمور تاش بیك خلف چوبان بیك را با خواجه سعد الدین
مستوفی نظام از برای ضبط وربط ولایات روم فرستاد
در هنگامیکه تیمور تاش مشار الیه با قوهٔ قاهرهٔ خود مشغول
قلع وقمع کروه متغلبه بود از آیدین ملك الغزاة والمجاهدین
غازی امور بیك را طلبیده او را با عثمان خان غازی مامور
نمود که از برای اعتلای شأن وشرف ملت بیضای اسلامیه

کمال جد وجهد را مصروف داشته از جان ودل بکوشند
وخود را در مقام سلاطین سلجوقیه شمرده بسودای استقلال
ممالك روم افتاد چون این خبر بسمع ابو سعید بهادر خان سلطان
طایفهٔ مغول رسید از برای قهر وتدمیر تیمور تاش بیك
ارتنا بیك را که یکی از امرای جغتای بود با قشون بسیاری
مامور ساخت ودر صحرای شهر آکرهر تلاقی فریقین واقع گشته
در این مهاجمه تیمور تاش شکست خورده بسمت شام فرار کرد
ودیگر نام ونشانی از او معلوم نگشت ارتنا بیك نیز بعد از
انکه مملکت روم را بحکم خود رام وولایت را آرام دید بمیل
محبت امرا با وی کرده بطمع وداعیهٔ استقلال قیام نمود وبا

آبوسعید بهادرخان از در طغیان و عصیان درآمد لهذا
حضرت خان بر ذمت خود لازم دانست که ارتنا بیک را نیز
تأدیب نماید پس سلیمانخان را که یکی از امراء عظام بود در
سنه هفتصد و شش با قشون کافی بجانب مملکت روم فرستاد
در این تاریخ چاندار اوغلی که سرکرده سپاهیان قسطمونی
بود غفلة بر سر مملکت قسطمونی و جانیک تاخت آورده
کدخدای آنجاها ارسلان اوغلی محمد بیک را بقتل رسانید
بایزید فالج و پسرش اسفندیار را نیز شکست داد و بر نواحی
سینوب هجوم برده خاتون ایلی را که خاتون سلطان مسعود
بود اسیر ساخته خفه کرد در این اثنا ارتنا بیک در

نزدیکی

نزدیکی شهر سیواس با سلیمان خان چند دفعه محاربه
نموده قشونش را مغلوب و پریشان کرد و خود سلیمانخان
نیز در اثنای محاربه کشته شد در این هنگام بود که ابوسعید
بهادرخان نیز در تبریز وفات کرد و در میان شهزادگان
در خصوص تاج و تخت اختلاف و مباینت ظهور کرده
ممالک ایران باینواسطه خراب و ویران کردید امور مملکت
هرج و مرج شد لهذا کسی در بند مملکت روم نشد آنجاها
بحال خود باقی بود و ارتنا بیک میدان را خالی یافته در
ممالک روم کیف ما یشاء پادشاهی میکرد و بجهة اینکه قلوب
عوام را بیشتر بسوی خود جلب کند مظالم تاتار را که مدتی

بود خلق را بستوه آورده بود رفع کرده در کمال عدل و
داد با عباد حرکت میکرد از این جهة خلق او را به پیغمبر
کوسه ملقب ساخته بودند   در این کتاب تاریخ چون
اصول عمومیت التزام شده است چنان اقتضا میکند که
درباره حالات ممالک چین که در منتهای شرقی قطعه
آسیا واقع است پاره اطلاعات درج نمائیم در زمان
سلطنت خاندان سونک که از طبقه نوزدهم سلاطین
چین بودند قوبلای قاآن که از احفاد چنکیزخان بود
بموجب امر و اراده منکوخان در سال ششصد و
شصت و هشت هجری سرکردگی پانصد هزار نفر تاتار

منصوب

منصوب کشته بر ولایتی که با سمت شمالی چین یعنی با تاتارستان
کبیر هم حدود داشت هجوم برده آنجاها را تسخیر نمود و پس از آن
با قوتی که هیچوقت نمیدانست مغلوبی چیست از شهری بشهری
و از ولایتی بولایتی هجوم برده همه جا غالب و مظفر میکشت
و تا پای تخت حکومت چین که به کینفای معروف بود رفته
خاندان سونک را چنان مضمحل و پریشان ساخت که دیگر
نام و نشانی از آن سلسله باقی نماند بعد از محو و منقرض ساختن
خاندان مذکور خودش بر تخت خاقانی چین جالس و بقبای
زیبای جهانگیری لابس کشته ممالک تونکین و کوچین ژه
پغوت و بنکاله و تبت را نیز بقبضه تسخیر در آورده و پس

از آن کشتیها تدارک نموده پارهٔ از جزایر بحر هند را نهب و غارت
کرده از آنجا به بحر چین گذشته تا بحر ژاپون دست انداز
خسارت گردید الحاصل قابلاقا آن تمام ممالک داخلهٔ چین را
بتصرف خود در آورده از برای تشکیل نمودن طبقهٔ بیستم
سلاطین چین شروع بتألیف قلوب اهالی نموده خواست
انکساری را که از صدمهٔ هزیمت و مغلوبیت بر دلهای بومیان
راه یافته بود رفع نماید لهذا عادات خواقین چین را پیشنهاد
خود ساخته و حتی آیین چینیان را نیز بر دین خود ترجیح داد
بجهة آسایش عباد و معموری بلاد وسایل عدیده اخذ
کرده بعد از بیست و چهار سال سلطنت در سنه ششصد و

نود و سه هجریه متواری صحرای عدم گشت و پسرش بجایش
جلوس نمود اگرچه بمسلک پدر سالک گردید لکن از همه رفق
و ملایمت و رأفت و عدالتی که درباره اهالی چین بجا آورد
از برای تأمین بقای سلطنتشان هیچ فایده نبخشید بلکه از این
مدارای او چینیان جرأت پیدا کرده یکروز اول باجرای
عداوت و خصومتیکه درباره مغولان مضمر ضمیرشان بود
قیام نمودند یعنی نای تسو نام شخصی از بومیان چین بر
ضد حکومت طایفه مغول بیرق مخالفت بر افراشته در سال
هزار و سیصد و شصت میلادی خلق را بر خلاف حکومت
تحریک و تشجیع نموده بر طایفه مغول غالب آمد و جمیع

بیگانگان را از مملکت بیرون کرده سلالهٔ چنگیز را از تخت حکومت
انداخت و خودش جالس اورنک خاقانی گردیده طبقهٔ بیست و
یکم سلاطین چین را برپا نمود که انشاء الله بقیهٔ احوال این
طبقه در کتاب ثالث مذکور خواهد گشت در این عصر
یعنی در سال ششصد و نود و چهار محمود غازان خان
که خود را بشهنشاه جهان ملقب ساخته بود حکومت عراق
عجم را با طبل و علم و منشور امارت بطور وراثت اولاد اکربه
امیر مظفر که یکی از امرای درگاهش بود توجیه و احاله نمود
و این امارت تا تاریخ هفتصد و بیست و پنج دوام نموده چنانکه
در حوالی فارس و کرمان غیاث الدین حاجی که از آل مظفر

بود بمحمود غازان خان التجا نموده بطوریکه عثمانخان از سلطان
علاء الدین کیقباد منشور امارت گرفته بود او نیز از غازان
خان طبل و علم و منشور حکومت گرفته در شهر یزد و نیز
شروع باجرای حکومت نمود در هرات نیز ملک رکن الدین
نامی از ملوک اکراد تابع غازان خان گشته با شاهنشاه
جهان بمدارا گذران میکرد لکن از آنجائیکه اداره ملکیه
و هیئت اجتماعیهٔ این پادشاهان تاتار در تحت هیچ قاعده
و نظامی نبود و ممالکی که آل چنگیز فتح و تسخیر کردند در
میان افراد آن خاندان منقسم گشته در هر سمتی یکی از خوانین
چنگیزیه مانند شاهنشاه جهان بالاستقلال حکومت میکرد

یک قوت مناسبه نداشتند که بتوانند اهالی وسکنه را در
تحت حکومت مقتدری اداره وحکومترا از روی قاعده
معینی موازنه نمایند پس بالطبیعه هرکس از طرفی بداعیه تسلط
واستقلال برخاسته تا اینکه در مدت صد سال عظمت و
واجلال خوانین چنگیزیه که هریکی کف ما یشاء در یک سمت
قطعه آسیا که در عصر مذکور دارای ششصد ملیون نفوس
بود سلطنت وکامرانی میکردند منقلب گشته بورطه زوال
وادبار افتاد . در صورتیکه سمت جنوبی خطه هندوستان
یعنی مرتبان وبنگاله وسواحل مالابار با جزیره سیلان
که سراندیب باشد در دست برهمنان بود غزنویان

وخوارزمیان

وخوارزمیان در تاریخ ششصد بر خطه مزبوره هجوم برده
انجاهارا نیز ضمیمه ممالک اسلامیه نمودند اگرچه در هر طرف
مملکت پنجاب نیز چند نفر راجه ها ظهور نموده اند لکن اگر
بشرح و تفصیل آنها بپردازیم لازم میاید که کتاب تاریخی مانند
شهنامه فردوسی که اساسش بر مجهولات است از برای
خطه هند تالیف نمائیم و باینواسطه از مقصد خارج شویم
پس بهتر آن است که از تفاصیل حالات هنود وعبده اصنام
چشم پوشیده در این جلد ثانی تنها از حکومات اهل اسلام
که در کتاب اول بطور فهرست مذکور داشته ایم شرح دهیم
اتیان این بیان چنان است که در میان مسلمانانیکه جهة

شمالی هندوستانرا فتح وتسخیر نموده بودند یک دولتی بنام
دولت خلج ظهور نمود که موسس این دولت جلال الدین
فیروز خلجی بود که با برادر خود علاء الدین بالاتفاق حکمرانی
ولایت آگره را میکردند این جلال الدین مؤخرا باتفاق و
دعوت امراء اولوغ خانیه در سمت شمالی هند استیلا
یافته در شهر لاهور بسریر سلطنت جلوس نمود وبرادرش
علاء الدین که در شهر آگره ماند برضد برادر خود جلال
الدین فیروز علم عصیان برافراشته هنگامیکه جلال الدین
میخواست در کنار نهر گنگا هنگامه کارزار وکشاکش را
ساز کند علاء الدین بجرم خود اعتراف نموده سر تسلیم

ورضا

ورضا پیش آورد واستقلال حکومت برادر خودرا تصدیق نمود
بعد از این مقدمه روزی هردو برادر با هم عقد انجمن مصاحبت
کرده بودند که ناگاه شخص سفیه نادانی که تابع مذهب سامانی
بود ومحمود سالم نام داشت بر جلال الدین حمله برده اورا
بخنجر هلاک کرد واین واقعه در سنه ششصد ونود وپنج هجریه
روی داد بعد از این قضیه علاء الدین بسمت دهلی رفته
بجای برادرش بر سریر حکمرانی جلوس نمود وبرادرزاده
خود ابراهیم را گرفته بچشمانش میل کشیده اورا کور کرد
وحق اورا از سریر سلطنت ساقط ساخت وپسر خود
خضر خانرا بولایت عهد معین ساخت وشخصی را که

معروف بهزار دیناری بود بوزارت خود منصوب نمود
خودش در اثنائی که سمت نهر کنکا و پنجاب مشغول غزوات
بود در سال هفتصد و بیست و پنج داعی اجل را لبیک گفته
عازم دار البقا گردید   در ملك یمن نیز شعبهٔ از ایوبیه
که مدتی بوده فرجه یافته حکومتی بر پا کرده بودند بقوت
قاهرهٔ ملك مسعود که ملقب به اقسیس بود منقرض گشته
حکومت قطعهٔ یمانیه بعلی ابن رسول که بسبب سپهسالاری
بودنش دارای قوهٔ حربیه بود منتقل گشت و بجهة احترام
و اعزاز حضرات شرفاء یعنی سادات علویه که در آن
اطراف نفوذ کاملی داشتند امارت مکهٔ مکرمه را بر قتاده

نام کرد

نام کرد از شرفا بود داد لکن چون در میان حضرات شرفاء
در خصوص امامت و خلافت مذاهب مختلفه تحدث نموده
این قضیه باعث منافسات و معادات شده بود در سال
ششصد و پنجاه و پنج هجری شریف ابو نمی محمد بمسند امارت
مکهٔ معظمه نشسته مشار الیه با سلطان یمن از در رفق و
مدارا در آمده چهل و هفت سال در امارت پایدار ماند
سلاطین بنی رسول نیز اقطار یمانیه را الی بحر عمان یعنی
تا مملکت مسقط استیلا نموده بودند لکن چون هیئت حکومتشان
بحالت بدویت بود مقر حکومتشان را گاه در شهر صنعا و
گاه در مخا و عدن نقل مینمودند   در این عصر در زمان

الملك المظفر شمس الدین یوسف ابن الملك المسعود عمر که حکومتش
از تاریخ ششصد و پنجاه هجری ابتدا کرده بود از قضایای الهیه
مسجد شریف حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بالکلیه
محترق گشته بامر و اشارهٔ خلیفه مستعصم بالله عباسی از خزینهٔ
خلافت خرج و مهمات تخصیص شده بر بنای مسجد شریف
مذکور شروع کرده بودند لکن چون هلاکو بر سر بغداد هجوم
برده خلیفهٔ مشار الیه بقتل رسید بنای مسجد حضرت نبوی
ناتمام ماند لهذا ملك المظفر مشار الیه باتمام آن قیام نموده
انرا اتمام کرد و فرمود تا بنام او در مسجد مذکور خطبه بخوانند
و پیراهن فاخری نیز از برای خانهٔ کعبه با کمال احترام فرستاد

ومشار الیه

و مشار الیه در سال ششصد و نود و شش هجری وفات نمود
پسرش ملك الاشرف بجایش نشست و بعد از دو سال او
نیز رحلت نموده الملك المؤید داود بر سریر امارت قعود نمود
مشار الیه در یمن در شهر تعز مدرسهٔ عظیمی بنا کرد   شقاق
و نفاقیکه در میان شرفای مکه ظهور میکرد بسبب تباین و اختلافی
بود که در مسلك و مذهب با یکدیگر داشتند مثلا خلفای عباسیه
از فرقهٔ هاشمیه که از فروع مذهب کیسانیه است بودند شرفای
مکه نیز بعضی بتبعیت مذهب امامیه و برخی پیروی مذهب
زیدیه را میکردند   شرفائیکه مذهب امامیه داشتند در
حوالی حجاز باعانت و همت قبیلهٔ بنی عسیر در خطهٔ یمانیه

مانند شرفای ادارسه که تابع مذهب زیدیه بودند متوجه دیار
غرب گشته دولت معروف ادارسه را تشکیل نمودند و یعقوب
ابن عبد الحق که از ملوک بنی مرین بود در سنه ششصد و پنجاه
سه حاکم ممالک فاس و مکناس شد این ملوک بنی مرین در افریک
در ولایتی که معروف بمغرب اقصی میباشد در شهرهای فاس
و مراکش اجرای حکم و حکومت مینمودند پدر یعقوب که عبد
الحق باشد از قبیلهٔ زناته بود مشار الیه مغرب اقصی و مراکش را
از دست عمر المرتضی نزع نمود عمر المرتضی از ملوک موحدین
بود و خودش در اندلس که در قطعهٔ اروپ واقع است
مینشست و بفاس و مراکش نیز حکم میکرد بالاخره مشار الیه

از برای

از برای استرداد ممالک موروثه خود با هشتاد هزار قشون از
بوغاز جبل طارق بسمت افریک عبور نموده و از حدود فاس
گذشته با یعقوب ابن عبد الحق آغاز جنگ کرد در اثنائی که
قلعهٔ فاس را محاصره کرده بود بسبب مکر و خدعه‌های یعقوب
یکشب در میان قشون غفلةً اسبها باز شده از وضع رمیدن
اسبان در میان قشون عمر المرتضی نیز رعب و هراس دست
داده جمیع عساکر رو بهر طرف نهاده متفرق و پریشان شدند
و عمر نیز خودش فرار کرد و یعقوب غالب و مظفر گشته از آن
تاریخ دولت موحدین منقرض و حکومت بنی مرین بروی
کار آمد الحاصل یعقوب ابن عبد الحق در سنه ششصد و

هشتاد و دو بسمت سبته رفته از بوغاز مذکور گذشت و
بعد از ضبط جبل طارق داخل حدود اندلس گردیده پس از
آنکه بر چندین شهر مستولی شد بالاخره در سنه ششصد و
هشتاد و هشت هجری وفات نموده پسرش ابوسعید عثمان
ابن یعقوب بجایش نشست در این عصر از ملوک بنی حفص
عمر ابن ابی زکریا یحیی که کنیه‌اش ابو حفص و لقبش المستنصر بالله
امیر المؤمنین بود و در تونس سلطنت میکرد در سنه
ششصد و نود وفات نموده بجایش المستنصر بالله ابو عبد الله
محمد ابن واثق بالله یحیی برأی و اتفاق اعیان مملکت جالس
اورنگ سلطنت گردید مشار الیه بعد از جلوسش بر حکم

داران

داران اطراف و جوار ادعای تفوق میکرد و ابو زکریا نام امیر
دلیر برادر خود سلطان ابی اسحق که چهارمین ملوک بنی حفص
بود عصیان ورزیده در قلعهٔ قسطنطنیه که یکی از شهرهای مغرب
زمین است تحصن کرده اطراف و نواحی آنجا را نیز بضبط و تصرف
خود در آورد و رفته رفته بشهر تونس که پای تخت افریک بود
نیز تعرض مینمود در سمت اسپانیا چون سکنهٔ قدیم روز
بروز در اطراف بلاد تسلط و استیلا بهم میرسانیدند اکثر
ممالک اندلس نیز از تحت حمایت اعرابیکه از افریک بآنجا
رفته صاحب حکم شده بودند بیرون رفت و رعایای آنجاها
که عبارت از بومیان بودند تنها بشهرت غالبیت خود قناعت

نموده در حق اعراب چنان غدر و تعدیاتی روا میداشتند
که اصلا موافق شعار انسانیت نبود الحاصل ملت غالبه عرب
که ششصد سال بود در آندیار صاحب حکم و اقتدار بودند
محض بسبب نفاق و شقاقیکه در میانه خودشان راه یافت
گذشته از اینکه دولت و حشمتشان محو و مضمحل گردید
خودشان نیز بذل اسارت و رعیتی و حقارت گرفتار گشتند
از اجمال مآل یکی از کتب تواریخ اسپانیا که بزبان بیگانه
تألیف شده است چنین معلوم میگردد که بجهة اینکه اتفاق
و اتحاد اهالی اسلام که در آن حول و جوار متوطن بودند
با قطعه افریک قطع نمایند اهالی آراغون و کاستیل و

تاوار

تاوار و مردمان سمت جنوبی فرانسه و اشخاص بسیاری
از امراء عیسوی در تحت ریاست و حمایت پاپ با اهالی
شهرهای روما و لیون و وین اتفاق نموده در میان خود
قراری دادند و تشویق نامها نوشته بهر طرف فرستادند و
خلق آن سامانرا بر ضد مسلمانان آسیا و افریک تحریض و
تشجیع نمودند و گذشته از اینها چنانکه در مقدمه بمناسبتش
شرح و توضیح شده است بسبب اینکه از یکطرف اهل اروپ
بر ارض بیت المقدس که معروف بارض فلسطین است و بر
مصر که حامی اراضی مقدسه مذکوره بود متعاقبا با کمال
شدت و حدت هجومها بردند و خونریزیهای بسیار کردند

و از طرف دیگر قوم تاتار و مغول غول کردار خروج نموده مانند
سیل بهار از اقصی شرق گرفته بر جمیع ممالک اسلامیه تاخته
اکثر بلادرا پایمال ستم خیال عدوان ساختند و اهالی و
سکنه آن سامانرا از صرصر قهر و غلبه چنگیزیان مضمحل و پریشان
گردیدند اهالی افریک نیز در این اثنا منکوب گشته بر شکوه
و سطوت و غلبه و قوتی که در اسپانیا بهم بسته بودند ضعف
و فتور طاری گردید بالطبع قوت اسلامیه سمت مخالف
منتقل شده در اقصی مغرب هم موازنه قوت اسلامیه بهم
خورد و هم بر نفوذ و اعتبارشان شکست افتاد چون تفصیل
این مطلب در کتاب ثالث مسطور است هرگاه مراجعه شود

بسیار

اسباب موجبه آن تبیین خواهد نمود   بعد از فوت پاپ
که رئیس روحانی مذهب کاتولیک و ملقب به هونوریوس
چهارم بود در سال هزار و دویست و هشتاد میلادی
مطابق ششصد و هشتاد و شش هجریه نیکولاوس چهارم
بر کرسی پاپی جلوس کرد در این ایام هر یکی از پادشاهان
تاتار تابع مذهب و آئین جداگانه بودند چون بواسطه رهبا
نانیکه در هر طرف مأمور بانتشار و تعمیم دین عیسوی بودند
بپاپ مشار الیه خبر رسید که محمود غازان خان میل به
قبول دین اسلام کرده است پاره متعصبین کاتولیک را به
وعدهای بسیار اقناع نمود که سفیری نزد خان مشار الیه

فرستاده او را بدین عیسی دعوت نماید و قصدش از اینمعا
این بود که یک قوم ظالم متغلب مانند تاتاران مغول و چنگیزیان
را که هیئت مجتمعهٔ ملت اسلامیه را مختل و متفرق ساخته بودند
بدست آورده باینوسیله بر مخالفین خود فایق و مظفر گردد
و بیت المقدس را نیز دو باره از مسلمانان پس گرفته بعیسویان
بدهد و گذشته از اینها در مجمع و مجالس و دیر و کنایس عیسویان
و در میان گروه تطارقه و طایفهٔ رهبانان پارهٔ اخبار و شایعات
که مشتمل انواع مساعدات دینیه و اعتقادیه و حاوی
تبلیغات روحانیه و الهامات وجدانیه بود منتشر ساخته
بوعد اینکه کلیساهای شرق و غرب را یکی کرده متصدی

کارهای بزرگ خواهد شد مردم کاتولیک را بهوس انداخته
در سر خیالات لاطایل داشت لکن برای اجرای این مقاصد
حسودانه خود عمرش وفا ننموده در سال پنجم ریاستش فوت
کشته سلستین خامس بجایش پاپ نصب شد مشار الیه
در مذهب کاتولیک صاحب اساس بود این نیز در سنهٔ
هفتصد و دو فوت شد بونیفاس هشتم بجای او بکرسی
پاپائی جلوس نمود بعد از قلیل مدتی او نیز در گذشته چون
(سان بنو) نام راهب (کاردینال) یعنی اسقوف اعظم بود
بپاپی انتخاب شد او نیز در سال هزار و دویست و چهل
میلادی ذاتقهٔ موت گردید و بجایش کلامان پنجم کردی

شهر بوردو کشیش بود پاپ روم گشت مشار الیه در سنهٔ
هزار و سیصد و نه میلادیه کرسی ادارهٔ خود را از شهر روما
بشهر آوینیون نقل نموده تا سنهٔ هزار و سیصد و چهارده
اجرای حکومت کرد پاپ مشار الیه بانضمام رای فلیب لوبل
پادشاه فرانسه از روما باوینیون نقل مقام کرده بود در
سال هزار و سیصد و پانزده میلادی مطابق هفتصد و
پانزده هجریه در تحت ریاست کلامان مشار الیه اسقوفهای
اعظم انطاکیه و اسکندریه و سیصد نفر رهابین سایر
و فلیب چهارم پادشاه فرانسه و ادوارد دویم پادشاه
انگلستان و پاکس دویم حکمدار اراغون عقد مجلس شورا

نموده عهد و پیمان بستند که بقیهٔ استیلای مسلمانان افرنگ
بکلی از اسپانیا محو و استیصال نمایند فلیب لوبل پادشاه فرانسه
در سنهٔ هزار و سیصد و چهارده میلادی ترک حیات
نموده پسر بزرگش لوئی دهم که در زمان حیات پدرش در
سال هزار و سیصد و پانزده بحکمداری ناوار منصوب
شده بود بفاصلهٔ آن زمان از برای تاجگذاری بشهر روم
رفته بعد از اجرای مراسم افسر پوشی بشهر ناوار رفته
از آنجا بر مملکت فرانسه فرمانروائی میکرد بعد از او ژان
اول پادشاه ناوار و فرانسه هر دو شد لکن حکومتش
طولی نکشیده بعد از قلیل مدتی وفات کرد و فلیب پنجم

بفليب طويل معروف بود در سال هزار و سيصد و شانزده
ميلادي مطابق سنه هفتصد و سيزده هجريه بر تخت فرانسه
جلوس نمود لكن تمام زمان حكومتش با پرنسها ئيكه از منسوبان
خودش بودند بمخالفت و نقاضت گذشت در تاريخ هزار و
سيصد و بيست مناسباتيرا كه با اهل فلاندره داشت بيك
معاهدهٔ قطعيه ربط نموده اداره داخليهٔ خودرا منتظم ساخت
لكن در هنگاميكه با دشمنان سمت جنوبي مشغول محاربه بود
يعني در سال هزار و سيصد و بيست ميلادي وفات نموده
شارلي لربل چهارم سرير آراي مملكت فرانسه گرديد اين
شارلي لربل پسر فليب لربل پادشاه اسبق فرانسه بود بعد

از فوت برادر خود فليب طويل در اوايل سنه مذكوره بعد از تخت
نشيني حكومت ناوارره را نيز بر حكومت فرانسه ملحق نموده ضميمه
عنوان خود ساخت چون در زمان دولت او واردات و مداخل
ديواني بيقاعده صرف و اتلاف ميشد امورات ماليات خزينه
دولت بسيار مغشوش و مختل گشته دولت فرانسه نزديك با فلاس
شده بود پادشاه انكلستان ادوارد ثاني در سنه ١٣٠٧ ميلاديه
بجاي پدرش ادوارد اول بر تخت انكلستان جالس گشته چون
مشار اليه اخلاقش معتدل بود عنان اداره مملكترا بدست
اختيار غاوستون و اسپانيه كه از محارم و دوستانش بودند
واگذار نموده اين قضيه باعث انفعال و اغبرار بارون‌ها شده

بود وقتيكه در محاربه اسكوتلند منهزم گشت برادرش ادموند
بدعواي سلطنت برخاسته خودش نيز در سنه ١٣٢٢ بدست اهل
عصيان اسير افتاده بزندان انداخته شد بعد بجايش ادوارد
ثالث پادشاه انكلستان نصب گرديد اين پادشاه پسر ادوارد
ثاني و مادرش نيز از ايل دختر پادشاه فرانسه بود لهذا بتاج
و تخت فرانسه نيز چشم دوخته از اينجهت در ميانه انكليسها و
فرانسويون باب منافرت و مغايرت باز شد تا اينكه بالاخره
ادوارد ثالث پادشاه انكلستان كشتيهاي جنگي فرستاده سواحل
فرانسه را نهب و تخريب نموده و تا داخل فرانسه نيز دست اندازي
تسلط گرديد كه تفصيل اين واقعه در جلد ثالث مشروحا بيان

شده است فردنياند چهارم كه پادشاه كاستيل بود در سنه ١٢٩٥
ميلادي بجاي پدر خود سانش رابع بر كرسي حكمداري
نشست و عقب جلوسش پاره فسادهاي داخلي ظهور نمود
پادشاهان پورتكال و اراغون بر ملكش هجوم آورده اراضي
بسياريرا ضبط و تصرف كردند در سال ١٣٠٩ ميلادي نيز
با عربها جنگ كرده بعد از اين جنگ در سنه ١٣١١ از ميدان پوسوي
وشر اين جهان فاني پي سپر صلح خانه جهان باقي گرديد پسرش
الفونوس اول بجايش بر اورنگ شاهي نشست مشار اليه در
هنگاميكه در موقع تارفيه با اعراب محاربه داشت در اثناي
محاصرهٔ طارق يعني در سنه ١٣٥٠ ميلاديه بمرض طاعون

مبتلا گشته راحله شد سفر آخرت گردید   پادشاه پولند
ولادسلاس رابع برادر ولادسلاس ثالث بود که او را
جوجه قرال یعنی شاه کوتاه قد میگفتند مشار الیه در دفعهٔ اول
پنج سال حکومت کرده چون در ایام حکمرانیش در مملکت پولند
یعنی لهستان فتنه و شورشها برپا شد مشار الیه را عزل و
بجایش در سنهٔ ۱۳۰۰ میلادیه پسر اوتوکار فاتح حکمدار بوهمیا
وانسلاس رابع را بپادشاهی انتخاب نمودند در سال بعد
یعنی در سنهٔ ۱۳۰۱ میلادی تاج پادشاهی مجارستان نیز بمشار
الیه عرض شد لکن پسر خود وانسلاس خامس را از برای این
امر مرجح دانسته او را پادشاه مجار نصب کرده خودش در سال

هزار و سیصد و پنج وفات کرد پسرش نیز از برای استحصال پادشاهی
بوهمیا که محلول مانده بود عازم بوهمیا شده حکومت مجارستان
را به اوطون رابع که از اهل باویرا بود سپرد چون بعد از رجعت
خواست حقوق خود را که بر مجارستان داشت اعاده کند بسبب
اغوا و افتراهای خاندان هابسبورغ در سال هزار و سیصد و
شش در شهر الموج بقتل رسیده ولادسلاس رابع که مخلوع
بود دفعهٔ ثانیه بر تخت حکومة پولند برآمد لکن چون اقتدار
این را که حکم خود را بر تمام مملکت جاری سازد نداشت حکومة
المان ولایات والاینین و بومران و سلزیا را از چنگش برون
بدین منوال حکومت او تا سنهٔ هزار و سیصد و سی و سه میلادی

یعنی تا سال هفتصد و سی و دو هجری ممتد گشته است که بقیهٔ
تفصیل احوالش در جلد ثالث مذکور خواهد شد حکومة مجا
رستان نیز در سنهٔ هزار و سیصد و پنج میلادیه مطابق سنهٔ ۷۰۵
هجریه چنانکه مذکور گشت در تحت حکم اوطون در آمده بعد از
سه سال به شارل روبر پسر شارل مارتل که یکی از حکمداران
است منتقل شد که مشار الیه را شارو بر نیز میگویند مشار الیه
در سال هزار و سیصد و چهارده میلادی مطابق هفتصد و
دوازده هجریه با (ونوده) یعنی امیر افلاق اعلان حرب نموده
مغلوب گردید بنابراین بسمت ناپولی التجا برده باز بمجارستان
عودت نمود و در سال هزار و سیصد و چهل و دو فوت شده

حکومت از برای پسرش لویی بمیراث ماند حکومت بوهمیا
نیز در وقوع وفات اوتوکار ثانی که او را اوتوکار فاتح نیز گویند
یعنی در سنهٔ هزار و دویست و هفتاد و هشت میلادی مطابق
ششصد و هفتاد و پنج هجری باعث اختلال و اغتشاش داخلی
ظهور نموده این اختلال بقدر پنج سال دوام نموده بالاخره
وانسلاس ثانی و بعد از آن وانسلاس ثالث و پس از آن رودولف
و از عقب آن هانری بر سریر حکمرانی جلوس نموده هر یکی
یکسال دو سال در سریر حکمرانی فرمانفرمایی کرده در سنهٔ ۱۳۰۸
میلادیه ژان نام شخصی از سلالهٔ لوکسمبورغ بر تخت بوهمیا
جلوس نموده بقدر سی سال حکمرانی کرد این وانسلاس ثانی

همان پادشاهی است که در لهستان و مجارستان باسم وانسلاس
رابع حکومت کرد بعد از وفات پدرش اوتوکار بر تخت پادشاهی
جلوس نمود لکن بسبب اغوا و افساد خاندان اوستریا بر ملکش
فترت و اغتشاش مستولی گشته بقدر پنجسال امتداد یافت
لکن از تدابیر صایبهٔ پادشاه مشار الیه آن فتنه و فساد مندفع شد
بعد از انکه باتفاق خلافکیران ولادسلاس رابع مملکت
لهستانرا نیز ضمیمهٔ ملک خود ساخت یک قسمت از مجارستان
را قبضهٔ تسخیر خود در آورد تا اینکه در سنهٔ ۱۳۰۵ در شهر پراغ
فوت شد تختش از برای پسرش وانسلاس ثالث ماند این
وانسلاس ثالث که سابقا حکمرانی مجارستان باسم وانسلاس

پنجم نصب شده بود ادارهٔ مجارستان را چنانکه در سابق
مذکور داشته بودیم بر عهدهٔ اوطون نام شخصی محول داشته
خودش از برای استحصال تخت بوهمیا که از پدرش منتقل
شده بود بسمت پراغه عزیمت کرده بعد از نیل مراد چنانکه
مذکور داشتیم بسبب افساد و افترای خاندان هابسبورغ
در شهر المولج مقتول گشت در زمان فردریک ثانی امپراطور
آلمانیا در داخل مملکت آلمان فترت و شورش ظهور نمود
باعانت و اغوای پاپ اینوسان رابع پادشاه فلمنک را
که دچ نیز میگویند در سنهٔ هزار و دویست و چهل و هفت
میلادیه علی رغم فردریک ثانی امپراطور نصب کردند

در این اثنا فردریک ثانی وفات نموده کونراد رابع صاحب
مقام امپراطوری گشت لکن تا یکزمانی بمقام خود نیامده از عنوان
امپراطوری فراغت و تنها بعنوان دوقه کرهی اسلاند قناعت
کرد بعد از فوت کونراد و وفات پادشاه فلمنک پسر ثانی
سن تر پادشاه انکلستان ریشارد در سنهٔ هزار و دویست و
پنجاه پادشاه آلمان نصب شد مشار الیه حقوق خود را که در
انکلستان داشت ببرادرش هانری ثالث واگذار کرده با پادشاه
کاستیلا الفونوس بالاشتراک ممالک آلمانرا تا سنهٔ ۱۲۷۳ احتمال
نموده بعد از آن تاج سلطنت به رودولف اول که از خاندان
هابسبورغ بود واگذار شد رودولف نیز تا سنهٔ ۱۲۹۱ میلادی

حکومت کرده بجایش ادولف و بعده آلبر اول بنوبت تا سنهٔ ۱۳۰۸
تاج و تخت آلمانرا حفظ نمودند بالاخره هانری پنجم که از خاندان
لوکسمبورغ بود امپراطوری آلمانرا تحصیل و در سنهٔ هزار و
سیصد و سیزده مدت حکومتش تکمیل گشته زمان حکومت
خلف او لوئی پنجم نیز تا سنهٔ ۱۳۴۷ ممتد گردید در هنگامیکه میخائیل
پالیولوکوس امپراطور روم در حوالی ازنیق اجرای حکومت
میکرد با اهالی قسطنطنیه و اهالی قدیمهٔ روم ایلی اتفاق
کرده هیئت اجتماعیهٔ دولت برانسیو را از اساس منهدم و
نفوذ و قوت اهالی فرانسه و لاتین را که تازه امپراطوری
شرق را تاسیس کرده بودند منکسر ساخته در سنهٔ هجری

ایمپراتوری قدیم روم را دوباره برپا کرد که تفصیل آن در مقدمه
بمناسبتش ذکر شده بود میخائیل پالیولوکوس بعد از آنکه حقوق
ملکیه را که اجدادش ضایع کرده بودند دوباره بدست آورد
با ارطغرل غازی نیز معاهده و مصالحه نموده با پادشاه بلغا
نیز تأیید مبانی حب و وداد کرده پاره مساعدات از زانی
داشت چون محلهٔ غلطه که از مضافات اسلامبول است
با جزایریکه در بحر یونان واقع است و بعضی از نقاط مهمه
و معتنای سواحل بضبط و تصرف ژنویزها و وندیکها
بودند بعد از غلبهٔ میخائیل از برای طوایف مشار الیهما
دیگر در انجاها نفوذ و اقتداری باقی نمانده بود و دیگر آنکه

چون نیکولاس ثالث که جالس کرسی پاپی بود از میخائیل در باب
الحاق و توحید کلیسای شرق و غرب یعنی اتحاد مذهب کا
تولیک و روم استدعا کرده بود میخائیل مشار الیه این استدعا
را پذیرفته در اینباب پاره جواب و سئوالها بمیان آورد که
اینمطلب را یعنی اتفاق پاپ را از برای دوام و بقای ملت خود
و حکومت ایمپراتوریش التزام نمود و بجهة اینکه تاج ایمپراتوری
روم را از برای خود و اولاد و احفادش حفظ نماید این
تکلیف پاپ و قضیهٔ اتحاد را قوت الظهر خود دانست لکن
همین مطلب در میان متعصبین ملت روم و کروه رهابین
متدین باعث کسر نفوذ و اعتبارش کردید در تواریخی که

در این باب نوشته اند روایات مختلف است بعضی کفته اند
که میخائیل پالیولوکوس عازم روما کشت و برخی بر آنند که پاپ
بقسطنطنیه آمد لکن صحیحش آن است که از برای قرار داد
اتفاق مذکور یکی از کاردینالها یعنی اسقفهای اعظم پاپ
بوکالت باسلامبول آمده است حتی از برای استقبال و
پذیرائی او تشریفات زیادی هم قرار دادند الحاصل
میخائیل در سنه هزار و دویست و هشتاد و دو مطابق
سنهٔ هجریه فوت شده بجایش اندرونیکی پالیولوکوس بر
سریر ایمپراتوری جلوس نمود لکن چون در آن ایام نفوذ
لاتین و فرانسه بر ایمپراتوری روم مستولی شده بود

در این قضیهٔ دهشت انگیز سرهای بسیاری بزیر پاها افتاده
از انطرف هم بلغارها قیام کرده سمت روم ایلی را پایمال ظلم
و خسارت کردند و کذشته از اینها طوایف ترکمان که با سلطان
عز الدین بسمت روم ایلی کذشته بودند و اسحق بیک و خلیل
بیک که از سمت ایدین آمده بودند روز بروز بر مملکت مستولی
میکشتند و از انطرف هم ایالات و بلدان قطعهٔ اناطول نیز
از هجوم عثمانیان مضمحل و پریشان شده بود و بتر از همه
برکه خان نیز از برای استخلاص عز الدین تا زیر دیوار قلعهٔ
قسطنطنیه آمده از این جهة در داخل شهر قسطنطنیه فتنه و
فساد پیدا شده بعضی از خلق برای محافظهٔ مال و عیال در

اضطراب وپایۀ نیز اتحاد با کاتولیکها را وسیلۀ نجات وصواب
شمرده دایرۀ حکومۀ تارومار وامر حکومۀ اندرونی، از داخل
وخارج گرفتار ورطۀ خراب واضمحلال شده بود لهذا امپراطور
اندرونیکه خوب معلومش گشته بود که دیگر اکمال ناموس
واعادۀ آسایش از برایش ممکن نخواهد شد بهر نحوی که بود
بقدر دوازده سال با این حال زحمت اشتمال بسر برده
بعد از آن امور حکومترا به پسر بزرگ خود میخائیل تاسع
احاله نموده خودش در یکی از دیرهائی که متعلق بکلیسا
ایاصوفیه بود اعتکاف ومشغول امورات اخرویه گشته
بکلی دست از کار حکم وحکومت کشید میخائیل تاسع نیز تا

هنگامیکه

هنگامیکه پدرش حیات داشت امر ریاست را بطور اصول
مشترک نگاه داشته مدت بیست وشش سال با هنگامها و
فتنهای داخله وخارجه اجرای حکومت نموده ترک جامۀ
زندگانی کرد وبجایش اندرونیکوس ثالث جلوس کرده
تا سنه ۱۳۴۱ میلادی متحمل انواع زحمات ومشاق گردیده عنوان
ولقب امپراتوریرا حفظ نمود لکن در زمان امپراتور مشارٌ
الیه صیت وشهرت رایات ظفرآیات سلطان اورخان غازی
اکثر جهات آسیای کوچکرا که مشهور به اناطول است احاطه
کرده حکم همایونی وشان وشوکت عثمانی از حسن همت و
کفایت شهزاده سلیمان پاشا بقطعۀ اروپ نیز نافذ وشایع

شده بود که تفصیل این اجمال در کتاب ثالث مسطور است مطالعه
کنندگان بآن دفتر مراجعت کنند از سنه ۱۲۰۴ الی سنه ۱۴۶۱ در
اوقاتیکه طایفۀ لاتین اسلامبولرا استیلا نموده خاندان امپراتوری
روم باطراف واکناف فرار کرده متواری شده بودند از اجزای
خاندان مذکور در ولایت طربزون یک حکومتی تشکیل شده
بود که در عصر عثمان خان غازی الکسیس ثانی حکمران این
حکومۀ بود بعد از او اندرونیکی ثانی وپس از آن مانوئیل ثانی
بعده باسیل نام پرنسها از جانب امپراتور روم بحکومۀ انجا
نصب شدند لکن چون غلبه واستیلای چنگیزیان بانحوالی
نیز منتشر شده دیگر از برای ایطبقه چندان نفوذ واعتبا

باقی نمانده

باقی نمانده بود لهذا احوال داخلیۀ ایشان در زیر پرده مجهولیت
مانده است. از داخل نهر طونه الی ساحل نهر مریچ یعنی ماورای
کوههای بالقان مملکت بلغار محسوب میشود واین مملکت از برای
خودش یک حکومۀ کوچکی وپایتخت این حکومۀ شهر ودین بود
که در کنار نهر طونه واقع است وپادشاهان از خاندان اسپانیا
بود که ذکرشان سبقت کرده است این طایفه بارومیان یعنی اهالی
مقدونیه امتزاج نمیکردند واز دایرۀ اطاعت امپراتور روم
نیز خارج شده بودند لکن از پی اتفاقی خودشان قبل از امپراتوری
روم هیئت اجتماعیۀ ایشان بقوۀ قاهرۀ آل عثمان بهم خورده
پریشان شد کذلک در سنه ۱۳۵۲ میلادیه مطابق سنه ۷۵۳ هجریه

سمت شمالی نهر طونه تابع حکومت مجار شده در تحت ادارهٔ بوغدان
نام پرنسیپی وضع و باین ادارهٔ صغیره پارهٔ امتیازات داده شده
بود که تفصیل آن در دفتر ثالث مسطور است   مملکت ارنبودستان
که اهالی البانی نیز مینامند فی الاصل در زیر حکم امپراتور روم
بوده است لکن در هنگامیکه حکومت امپراتوریهٔ روم بسبب استیلای
قومهای لاتین و فرنک متزلزل شده بود این مملکت ارنبودستان
نیز بدست تصرف ونه‌دیکها و مجارها افتاده هر یکی از طوایف
قسمتیرا که تصرف کرده بودند در تحت ادارهٔ یک پرنسی واگذار
نموده بودند چون قطعهٔ دالماچیا و قره طاغ و دوبرونیک و ونه‌دیک
وجزایر معلومهٔ آنحوالی با قطعهٔ موره بدست ونه‌دیکها افتاده

بود لهذا

بود لهذا در ممالک مذکوره حکم و نفوذ امپراتوری بزانسیوها
بکلی مختل گشته شانی از برای آنها باقی نمانده بود فصل ثانی
در بیان و اجمال وقایع داخلیهٔ ایام حکومت عثمانخان غازی
در زمانیکه در میان کافهٔ نوع بشر این همه هنگامهای شور و شر
بساحهٔ ظهور پیوسته بود ارطغرل غازی عازم دار بقا شد بنا
بروایت تاریخ ابن کمال غیاث الدین کیخسرو ثالث سلجوقی و بنا
بروایات دیگر علاء الدین کیقباد ثالث در آن ایام بتخت قونیه
جالس بود چون خبر وفات ارطغرل غازیرا شنید در حال از
برای عثمانخان غازی خلعت امیری فرستاده از ارمناک
الی کوههای طومانیج و از قره حصار الی اینه کول و چندین

ییلاق و قشلاقرا بعهدهٔ امارت او تفویض نمود و این خلعت و
فرمان وقتی رسید که در میانهٔ عثمانخان و عمویش دوندار بیک در
خصوص امر وراثت امارت نزاعی برپا شده بود اینجا مؤلف این
رباعیرا که بزبان ترکیست شاهد آورده مینویسد : کشییه اولولق
حقدن عطادر ؛ کوچک کورمک اولولاری خطادر ؛ قوری
یاش ایله آدم باش اولماز ؛ کشیدن اش صورلور یاش سورلمز
که معنی نثر آن این است که بزرگی عطائیست از حق بزرگانرا
حقیر شمردن روا نیست بمحض زیادی سن مرد بزرگ شمرده نمی
شود از مرد کار میطلبند سن و سال نمیپرسند بفحوای مضمون
فوق چون عثمانخان غازی گاه گاه بدربار سلطانی اظهار ملازمت

و مطاوعت

و مطاوعت میکرد و در اواخر حال پدرش نیز هفت سال از جانب
پدر بالوکاله بجد متکفل امور سلاطین سلجوقیه کمر همت بمیان بسته
بود و برتبهٔ امیر الامرائی نیز بین الاماثل و الاقران کسب سرافرازی
کرده بود بعد از آنکه امر امارت و ادارهٔ مملکت و ریاست قبیلهٔ جلیلهٔ
ایشان بعهدهٔ عثمان خان غازی ثابت و برقرار گشت دوندار بیک
نیز چار و ناچار بریاست او اقرار آورده صورت اطاعت اظهار نمود
عثمان خان پس از آنکه در امر امارت استقرار یافت چون امرای
اسکی حصار و اینه کول با او همجوار و من القدیم از جانب سلاطین
سلجوقیه بامارت نصب شده بودند و نیز با ارطغرل کمال دوستی
و خصوصیت را داشتند لهذا مشار الیه با امرای مذکوره موقتا

از در ملایمت و مدارا در آمده نسبت بایشان اظهار عظمت و جلادت
نمیکرد اگرچه خواه خود عثمان خان و خواه پدرش ارطغرل مرد
بی سواد نخوانده بودند و از خواندن و نوشتن بهره نداشتند
لکن بمناسبت عقل و درایت و فرط زکاوتی که داشتند فراستی
را که از برای تدبیر ریاست لازم بود خوب میدانستند و طریقه
اینکه چگونه قلوب عامه را بسوی خود جلب نمایند و چشم دشمنرا
بترسانند بدست آورده بودند و در اجرای تدابیر دقیقه که از
برای ریاست قوم لازم بود دقیقه فوت نمینمودند علی الخصوص
عثمان خان که در این خصوصات بر پدرش سبقت داشت یکوقت
اینجه لوکوما یغیه رئیس قصبه اینه کول که بنیکولا نام داشت که

پنهانی درباره عثمان خان بخیال فاسد و سوء قصدی افتاده
راز خودرا بلوکوما یغیه تکاور شهر بیله جک که بانها صاحب
نیز میکفتند و اکر تکاوران مذکور تابع سلاطین روم و امپراطور
بزانسیو بوده اند کشف نمود او نیز مطلبرا بعثمان خان اخبار و
اخطار نمود بعد از آنکه مشار الیه از این مطلب مطلع کشت
عزم را جزم نمود که برسر قصبه اینه کول که مقر بنیکولای مرقوم
بود هجوم برد و اصل سبب منافسه و نفاقی که فیمابین عثمان خان
و بنیکوله تحدث و تکون نموده بود این بود که چون عثمان خان
همیشه ملایمت و مدارا التزام و بآن جهة قلوب اهالی اطراف
و جوار را جلب و جذب نموده مظهر حسن توجهات آل سلجوق

که سلطنت رومرا داشتند کردیده بود و صعوباتیرا که در امر کشور
کشائی پیش میامد تسهیل کرده روز بروز نفوذ و اعتبارش در
اطراف و اکناف اندیار در ترقی بود این قضیه را نیکوله درک
نموده در خیال این افتاده بود که بنحوای علاج واقعه پیش از
وقوع باید کرد چاره جسته دفع غایله حایله عثمان خانرا بکند
الحاصل عثمان خان که انوقت عثمان بیك میکفتند در سنه ٦٩٣
هجریه در اول بهار با صد و پنجاه سوار از قصبه سکود حرکت
و از سمت کوهی که بارمنی بلی مشهور است علی الغفله هجوم برد
در حینیکه میخواست قصبه اینه کولرا اتش بزند جاسوس
خبر آورد که نیکوله نیز در یکی از شکفتهای کوه مذکور با متجاوز

از دویست نفر متفقین خود برخو کرده بکمین نشسته اند فورا
عثمان بیك از عقب مکمن انها مانند سهام قضا بر سرشان نازل
کشته دشمنرا مانند سیل از کهسار رو بسمت وادی سرازیر
ساخته دست بشمشیر یادلیران ترك بر ایشان حمله بردند لکن
در آن اثنا برادر صاری باتو بابی خواجه نام شخص بافرجام که در
میان قشون عثمان بیك در هنکام میدان حرب صف آرای
و در تنکی مشکلات صاحب رای بود شهید تیغ اعدا کشت
و از این سبب قشون دشمن بجوش و غیرت امده در میان طرف
داران عثمان بیك ولوله و حیرت رو یداد بالضروره عثمان
بیك با توابعینش خودرا بفراز کوه کشیده در یك جای سختی

مترصد فرصت ماندند وهر وقتیکه فرجه میبافتند بهمدیگر هجوم برده
زد وخوردی میکردند واز برای ظفریابی منتظر وقت مناسبی
بودند مدفن بای خواجه مقتول درمیان کومهاده قرب قریهٔ
حمزه بیک در اتصال کاروانسرایی اتفاق افتاده است وتا امروز
زیارتگاه عوام است. در این اثنا بنا باشارت قومرال بابانامی
که از اهل قریهٔ سکود بود وبموجب رؤیای صادقه که شیخ ادهٔ
بالی ساکن قریهٔ ایت برونی دیده بود بشارت فتوحات کلی بعثمان
بیک داده شد تفصیل اینگونه مطالب از قبیل حاصل را تحصیل
نمودن است لکن این امر بیست جلی که تا اعانت فیوضات قدسیه
ومواهب روحانیهٔ الهیه نباشد ممکن نیست که کسی بر مملکت بیگانه

رفته یک دولت وحکومتی از سر نو تشکیل نماید. مال خاتونی
دختر این شیخ اده بالی که ذکر شد یکوقت با جمعی از دوشیزکان قریه
در صحرا میکردیده اند از طغرل پدر عثمان بیک مشار الیها را دیده
مایل شده بود ومربوطه را از پدرش شیخ اده بالی خواستکاری
کرده بود لکن هر طور شده بود انوقت دختر را باو نداده بودند
بعد از زمانیکه ارطغرل وفات کرده عثمان بیک بجایش نشسته با
شیخ مرقوم قرار داد که دخترش را باو بدهد واو نیز قریهٔ مذکوره
را بوقف مشروط باولاد وانساب شیخ مشار الیه واکذار کند
وحتی از اتفاقات حسنه یک رؤیای صادقه که دال بر مبارک
بودن این ازدواج بوده است نیز دیده شده بود خلاصهٔ کلام

چون صاحب سوادیکه بتواند این شرط وقرار را در حجتی ثبت و
قید نماید در میان نشان یافت نمیشد از برای علامت تملک قریهٔ
مذکوره عثمان بیک یک شمشیر ویک پیالهٔ ابخوری مخصوصی
خودش را بیادکار در خانهٔ شیخ باقی کذاشت ودر تواریخ معتبره
از اده بالی زادهٔ محمد پاشا منقول است که شمشیر وجام مذکوره
تا سنهٔ نهصد در خاندان شیخ مشار الیه باکمال احترام واعتبار
محفوظ بوده است. جناب شیخ اده بالی در دیار اذنه متولد
کشته بعد از آن عازم سمت شام شده در انجا تحصیل معرفت
نموده است وبعد در ناحیهٔ سلطان اونی در قرب قصبهٔ اسکی
شهر در قریهٔ ایت بورنی سجاده نشین ارشاد کشته است قرال

بابا نیز که در فوق اسمش مذکور شد از طائفهٔ باباییها وشخص شریفی
بوده است در کنار رودخانهٔ سانغاریوس که الان به نهر صقاریه
معروف است در کوهستانها میکردیده ومردی بوده است صاحب
کشف وکرامات. رؤیایی که عثمانخان خودش دیده بود این است که
از اغوش پدر مال خاتون که شیخ اده بالی باشد ناکاه ماهی طالع
شده باغوش خودش فرود امد وفورا از نافش درختی روئید
نقدری شاخهای آن بزرک شده اتساع بهم رسانید که در زیر
سایهٔ آن چندین صحراها وچمنزارها وبادیه ونهرها واقع
بود وخلق باکمال راحت مشغول فیصل دادن امورات
لازمهٔ خود بوده اند. خلاصهٔ تعبیر این رؤیا آن است که بعدا

٩٣

انکه صبیهٔ محترمهٔ شیخ مشار الیه بعقد نکاح عثمان خان در آمد اولاد
عظامیکه از ایشان بوجود آمدند اکثر بلاد و امصار دنیا را استیلا
نموده در زیر سایهٔ سلطنت و معدلت انها خلق بسیاری در کمال
راحت و اسایش با یمنی بسر برند. عثمان بیك بسبب شکستیکه در
کوههای ارمنی بلی خورد دیگر نتوانست متحمل نخوتهای نیکولای
تکاوور بشود تا اینکه یکشب با چهار صد سوار منتخب جری کوههای
ارمنی بلی را احاطه نموده علی الغفله بر قره جه حصار که در قرب
اینه کول واقع است تاخت برده چندین چارپا و اغنام ضبط
و اغتنام و عدهٔ از دشمن را هم طعمهٔ تیغ و حسام انتقام ساخته
قبل الصباح غانما و سالما بر سر کوه بر آمده آرام گرفت چون فردا

این خبر بگوش تکاوور اینه کول و تکاوور قره جه حصار و سایر
متفقینشان واصل گشت قصد کردند اطراف عثمان خان را گرفته
بالاجماع او را از دیار خودشان بیرون کنند اگرچه سابقا در زمان
سلطان علاء الدین قره جه حصار از حسن همت ارطغرل مرحوم
فتح و تسخیر شده و تکاوور آنجا نیز قبول تابعیت نموده در جای خود
ابقا شده بود لکن چون در آن عصرها سراسر عرض و طول دیار
اناطولی را لشکر تاتار و مغول استیعاب کرده بودند تکاوور مذکور
نیز از دایرهٔ اطاعت خارج گشته از برای خودش یك حکومت
مستقلی بهم بسته بود الحاصل تکاوور مذکور برادر خود فلا
تونر را با لشکری موفور بامداد نیکولا تکاوور اینه کول فرستاد

٩٤

چنانکه سراسر صحرای اینه کول پر از قشون متفقین شده بود چون
عثمان بیك این هجوم عام را مشاهده کرد او نیز باصطلاح خودشان
نفیر عام کشیده و طبل جهاد را کوبیده جنگاوران و نامداران قوم
و قبیلهٔ خود را جمع آوری نموده از کردنهٔ تومانیچ باستقبال دشمن
سرازیر شد در موقع اکریجه تلاقی فریقین واقع گشته قشون طرفین
بهم ریختند مردان داد مردی داده از هر دو طرف در راه دین و
وطن با کمال صولت و شدت بهم حمله میبردند در این اثنای
ملحمهٔ کبری در جوار قندیللی نام موقع برادر عثمان بیك صاروُ
یاتی غازی بدرجهٔ شهادت رسید در این بین فلاتونر برادر
تکاوور قره جه حصار که سردار لشکر مخالفین بود نیز مقتول گشته

از برای قشون غیرتکشان وطن وهن و فتور رو نهاد و رابطهٔ صفوف
لشکر از هم پاشیده اکثرشان از بیم جان پشت بمیدان حرب نموده
مانند گلهٔ گرگ دیده و ستوران پالهنك بریده رو بسمت کوهها
فرار کردند لکن عثمان بیك بتعقیب دشمن مغلوب راضی نگشته
بعد از انکه شهیدان در خاك و خون غلطیده را دفن کرد بقصد
اینکه برادرش صاروُ یاتی را در قرب تربت پدرش بخاك بسپارد
نعش او را بقریهٔ سکود فرستاد و از اجساد مقتولین دشمن یك
کله منار وحشت نثار ساخت اینوقعه که بجنك اکریجه معروفست
در سنهٔ ششصد و هشتاد و سه هجریه رو داد لکن در پارهٔ تواریخ
وقعهٔ مذکوره را در سنهٔ ششصد و هشتاد و شش ثبت و قید کرده اند

چون نتیجهٔ وقعهٔ مذکوره بسمع پادشاه روم غیاث الدین واصل
گشت از روی استمالت دستخطی شامل بر تحسین و آفرین بعثمان
بك نوشته بعد از آنهم فیمابین اخبار و استخبار کم نمیشد چند
سالی هم بدین منوال گذشت تا اینکه در بهار سنهٔ ششصد هشتاد و
هفت چون عثمان بك لذت چاشنی غلبه و مظفریت در دماغش
مانده بود دوباره بقصد اینکه تکاوور قره‌جه‌حصار را بکلی مقهور
و منهزم سازد تدارك غزا و جهاد دیده چند هزار سوار
و همان مقدار پیاده جمع آوری نموده مانند برق خاطف بر قوم
مخالف هجوم برد و اطراف حصار دشمن را مبارزین اسلام
چنان فرو گرفته بودند که برق شمشیر بهادران مانند شعلهٔ نیران

آنرا احاطه کرده بود چون تکاوور مرقوم پی بسختی کار برد چاره
و ناچار سر تسلیم و رضا پیش آورده راضی بقضا شد عثمان بك
نیز او را با پارهٔ پیشکش و هدایا باستصحاب برادرزاده‌اش آق
تیمور بدرگاه پادشاه روم سلطان غیاث الدین کیکاوس فرستادی
سلطان مشار الیه از این خبر مسعدت اثر اظهار سرور و حبور نموده
این فقره اسکی شهر را نیز ضمیمهٔ حکومتش کرده او را با عطای طبل
و نفیر و علم و شمشیر که دلیل جلیل استقلال حکومت خدیویتش
بود مباهی و مفتخر ساخت و برای ارسال یکثوب خلعت زرین
و یك رأس اسب یراق مرصع و تشریفات کامله او را نواختن
تشریفات سلطانی و خلاع و عطای خسروانی روز هفدهم شهر

ذی القعده سنهٔ ٦٨٧ هجریه واصل گشته عثمان بك باستقبال قیام
و عقد انجمن سلام نموده بنواختن نوبت که بتعبیر ناموس نقاره خانه
باشد امر شد و ارکان امارت جمع آمده رسم بیعت اجرا نمودند
در این هنگام سن عثمان بك بسی و شش منتهی شده بود فورا
با خدم و حشم خود از قره‌جه‌حصار عازم اسکی شهر گشته در آنجا
ترتیب دربار امارت داده هر روز نزدیك غروب نوبت میزد
و خودش محض احترام در هنگام نوبت قیام مینمود و این عادت
تا زمان سلطان محمد ثانی فاتح اسلامبول باقی بود بعد از آن
چنانکه در صحایف تواریخ مسطور است تنها نوبت زده میشد
و دیگر تکلیف برپا ایستادن سلاطین موقوف شد **تنبیه**

چون عثمان بك در این تاریخ بر سریر امارت مستقله جلوس
نموده است بعد از این عنوان خانی بر اسم مشار الیه علاوه شده
عثمان خان نوشته خواهد شد خان مشار الیه چهره‌اش مدور
و رنگش اسمر ابروهایش پیوسته و جبهه‌اش گشاده و سینه‌اش فراخ
و قامتش متوسط بود و کلاه ماهوت سرخی که بورك خراسانی
میگفتند بر سر مینهاد و بر بالای آن باصول تاتار مندیل یعنی دستار
می پیچید و جبهٔ نخیر سرخی که فراجه میگویند تلبس مینمود بعد
از آنکه عثمانخان بارگاه امارتش را با اسکی شهر برد و رعیت آسوده
و راهها امن و صحاری و بوادی مزروع و در داخل شهر بازار
و دکاکین برپا شده آثار معموریت پدید آمد در این اثنا بموجب

روایت اکثر الاخبار از جانب علش بیك نامي و بنا بقید سایر تواریخ
موثوقه و روایت ابن کمال علی شاربیك اسمي از امراي کرمیان
عاملی امده در بازار از کسانیکه امتعه میفروختند باج مطالبه میکرد
چون خبر بسمع عثمان خان رسید در وهله اولی باین امر راضي
نکشته عامل علی شاربیك را جواب کفته پس فرستاد لکن مقرر نمود
از براي معاش و کذران پاسبانان و طایفه کزمه از هر باري
که بفروش میرفت دو اقچه که از نقود رایجه آن زمان است
باج کرفته شود (سه اقچه یك پاره و چهل پاره یك قروش است
که قروش مساوي با یك عباسي پول رایج حالیه ایران است) ترجمه
بهمین سبب در میان کرمیانیها و عثمانخان تا یکمرتبه منازعه و مقاتله

نیز واقع شد لکن چون عثمانیان غالب آمدند قضیه بسهولت بر طرف
کردید تا سنه ۶۸۸ حال بدین منوال کذشت از سمت کرمیان و سایر اطراف
و جوار چندین خانوار کوچ کرده امدند در قره جه حصار که سابقا
فتح شده بود مسکن کرفتند و تجویز شد که طورسون فقیه نام شخصی
روزهاي جمعه مطابق شرایط اسلامیه خطبه بنام نامي عثمانخاني
بخواند چون عثمان خان سابقا از امراي سلجوق بوده بعدها بجهة
حسن اداره که در امور ابراز نمود باستقلال کامل رسیده بود لازم
امد که در قره جه حصار محض علامة حکومة و سلطنت بنام نامي او
خطبه نیز خوانده شود لهذا در روز جمعه دویم ماه رجب المرجب سنه ۶۸۸
دفعه اول در قره جه حصار بنام عثمان خان خطبه خوانده شد و

بطورسون فقیه مرقوم منصب خطابت توجیه و مقرر کشت که خطبه
عید فطر نیز در اسکي شهر خوانده شود بعد از انکه چند سالي باجراي
عدل و داد و ازدیاد خدم و حشم و نیل مراد کذران نمود چنانچه
که سابقا مذکور داشتیم عموي عثمانخان دندار بیك بسبب نزاع
امارت مخالفین عثمان خانرا تحریك نموده متصدي دنبال فتنه انکیزي
میکردید لکن عثمانخان در اجراي مجازات لازمه او مسامحه و مساعده
میکرد تا اینکه بنا بمقتضاي زمان بجهة استیلاي کوینوك و طراقلی
بورلي که از موقع حکومتش قدري دور بودند با امیر سابق
خرمن قیا کوسه میخال که مانند مکاو و قره بیله جك او هم دم از
دوستي میزد مشورت نمودند که با هم بحوالي مذکوره بروند

رأي کوسه میخال این شد که از صحراي قیا بیش طاش و از آنجا از
بالاي صورغون از نهر صقاریه عبور نموده علی الغفله بر دشمن هجوم
برند عثمانخان نیز راي او را پسندیده عازم مقصد کشتند چون
بکنار نهر مذکور رسیدند از براي صمصه چاوش بتوسط قاصد
کیفیت قصد خود را و خیال هجوم بردن بآن حوالي را اخبار نمود
سفارش کرد که آني غفلت نورزیده از احوالات راه و حرکات
دشمن اطلاع بدهد. این صمصه چاوش پیري بود جهان دیده
هنکامیکه از طغرل غازي حرکت کرده رو به مملکت روم میامد پدر
مرقوم نیز با توابعین خود همراه او امده در قصبه سکود مسکن کرده
بود لکن چون در میان او و اهالي اینه کول مخالفت و تضاد واقع

شده بود مطلب را با ارطغرل غازی اظهار داشته برادر خود را
که صوله مش نام داشت همراه برداشته خود را بسمت مدرنی
کشیده در کنار نهر صقاریه گاه در یایلاق وگاه در قشلاق بسر میبرد
خلاصه کلام صمصه چاوش بعثمان خان غازی خبر داد که کسانی
که از برای تحقیق احوال میآیند ومیروند از قصد او غافلند لهذا
عثمانخان علی السحر حرکت ونزدیک غروب به تکیه که در قرب
بش طاش واقع است نازل شد وحیوانات را از خستگی برون
کرده بعد بدلالت شیخ تکیه مذکور از سهلترین کنار نهر صقاریه
عبور نموده آنجا با صمصه چاوش که منتظر قدومشان بود بر
خوردند فی الفور بصمصه چاوش خلعت فاخری احسان نمود

او نیز سر اطاعت وخدمتکاری فرود آورده خدمت قلاغوزی
یعنی بلدیاری عثمانخان را بر عهده گرفت. چون بنا باخبار صمصه
چاوش قریه صوغون از برای شبیخون بردن مناسب بود اول
بان جانب هجوم آوردند وچند ساعتی نگذشته اهل قریه مزبور
سر تسلیم پیش آورده بضمانت وکفالت صمصه چاوش تماما قبول
رعیتی نمودند از آنجا یکسر بر قریه کوینوک تاخت آورده چون
اهالی آنجا از در مخالفت برآمده قبول تابعیت نکردند قریه مزبور
را تماما احراق بالنار نمودند وبعد از آن با کمال شدت وصولت
بر سر قصبه ینیجه هجوم برده آنجا را خراب نموده آتش زدند الحاصل
غانما وسالما برگشته یک شب را هم مهمان کوسه میخال تکاوور حرمن

فتح [illegible] علی الفتاح [illegible] حصار عودت کردند این قصبه در سنه ۶۹۹ هجری واقع شد در این اثنا
چون [illegible] کوسه میخال [illegible]

قیا بود وبنا بعادت عیسویان هر کس در روز ولادتش جشنی میگرفت
لهذا کوسه میخال نیز از برای روز تسمیه خودش جشنی برپا کرده
سرکردگان شهر وقصبات اطراف را بمهمانی طلبیده بود عثمانخان
نیز بنا بحقوق قدیمه که با او داشت در آن مهمانی حاضر شده بود
امرای روم که در آنحوالی هر یکی مانند یکوالی محسوب میشدند
ودر تواریخ دولت علیه عثمانیه این امرا را تکاوران نوشته اند
درباره عثمانخان مصمم سوء قصدی شده بودند لکن بسبب
کثرت خدم وحشمیکه همراه او بود در اجرای مرام خود جرأت
نتوانستند بکنند لهذا کار را بوقت دیگر گذاشتند بعد از
این قضیه تکاور بیله جک که حاکم ویامدیر آنجا نیز بتوان

گفت عزمش را جزم کرده بود که بهر حیله که بتواند عثمانخان را
بدست آورده غایله او را دفع نماید لهذا دختر تکاور یارحصار
را خواستگاری نموده بنای عروسی گذاشت ودر ضمن دعوت نمودن
متفقین خود از برای اینکه قماش خود را بدستگاه شیطنت کشیده
کار را اسکه بدهد از برای دعوت عثمانخان کوسه میخال را پیش
قدم کرد لکن چون کوسه میخال خوب میدانست که این خیال
محالی است سبب دعوت را کماهی حقها بعثمان خان رسانید بعد
از آنکه عثمانخان از این صداقت میخال بسیار ممنون گشت قول
وعد کرد که دعوت را اجابت نموده داخل جمعیت ایشان خواهد
شد وبعد یک گله گوسفند وچند عراده پر از آذوقه هم بهدیه

فرستاده بطور لطایف الحیل خبر فرستاد که چون در میانه ما
و پیر علی شاه بیك که میانه خصومت و عداوت موجود است
محتمل در اثنای نمودن من از برای دشمن فرصت بچنك آمده
بر خانه و اهل بیت هجوم بیاورند لهذا مصلحت نیست که اهل بیت را
تنها بگذارم و اگر محض خاطر شما دعوت را قبول کنم با این جمعیت
از شما ها سلب راحت خواهد شد و الا اگر در اینباب بسیار
ابرام و اصرار کنید لابد هستم که با جمیع اهل حرم آمده زحمت افزا
شوم تکاوور از این پیغام محظوظ گشته دست بتدارك عروسی
زد لکن بجهة گستردن دام تزویر بهانه اینکه اینقدر بار و بنه
و خدم و حشم و جمعیت مدعوین در پیشگاه بیله جك جای گی

نمیتو

نمیتواند شد موقع سور و سرور را در چاقر بینار که چند فرسخی از
بیله جك دورتر بود قرار داد چون عثمانخان بکوسه میخال از اول
اسباب اینکه با اهل حرم چگونه بعروسی خواهد رفت خبر داده بود
میخال نیز بتدبیر او قانع گشته اجابت عثمان خان را به تکاوور مذکور
اعلام نمود و عثمانخان چهل نفر مردان دلاور را لباس زنانه پوشانیده
و چهل نفر را هم در میان یخدان و مفرش و بنه جا داد و از قبل بهمه
سفارش کرده بود که چون شب میشود بیرون آمده قلعه را تسخیر کنند
بعد از ترتیب این تمهیدات بقلعه بیله جك وارد شد و بصاحب
عروسی اظهار نمود که چون عشیرت قرامانلو و گرمیانیها احتمال داشت
به ییلاق دست بردی بزنند لهذا تمام اسباب و اشیاء را همرا

آورده ام اینها را در میان قلعه در یك جای مناسبی جا بدهید که
تا ختام عروسی و هنگام عودت از شر دشمن محفوظ بمانند باین
خدعه حرم و بار و بنه و صندوقهای مذکور را داخل قلعه گذاشته
خودش با چند نفر مردان بهادر عازم محل عروسی گشت که در صحرای
چاقر بینار برپا شده بود تکاووران بیله جك و یار حصار و سایر
اعیان ملت او را استقبال نموده با کمال اعزاز و احترام از او پذیرائی
کرده مراسم مهمان نوازی را بجا آوردند و بعد هرکس جا بجا نشسته و
تا شب ادارهٔ اقداح نموده مشغول عیش و عشرت گردیدند چون
نصف شب شد مردانی که بقیافت زن بودند با کسانیکه در میان
صندوقها و مفرشها جایگیر شده بودند بیرون آمده چون قلعه از

اهالی

اهالی خالی بود و باقی ماندکان نیز از زور باده سرخوش مست
و مدهوش افتاده بودند همه را از دم تیغ گذرانیده قلعه را تسخیر کردند
علی الصباح وقعهٔ شبانه بسمع عثمانخان و تکاووران رسید تکاور
بیله جك از این قضیه آتش غضبش مشتعل گشته قشونیرا که در
صحرای عروسیگاه پراکنده شده بودند جمع نموده برسر عثمانیان
حمله داد عثمانخان نیز چون هجوم ایشانرا دید با مردان خود مانند
شیر شرزه برانها حمله برده دستهٔ دشمنرا از هم پاشیده تار و مار
نمود و عرصهٔ بزم را میدان رزم ساخت بعد از شکست دادن
اینها بیار حصار که خانهٔ پدر عروس باشد رفته قلعه انجا را نیز
محاصره نموده عروس را با جمیع جهازش خود عثمانخان ضبط نمود

و باقي آنچه بدست آمده بود بهمراهانش تقسيم كرد و خودش با جمعي
از غازيان بسمت بيله جك رفته قدري سوار همراهي طورغود
الب نام مرد بهادر كرده از براي تسخير اينه كول فرستاد قصبه مذكور
نيز فتح و تسخير شده ضميمه ملك عثماني كرديد و تكاوور انجارا نيز كرفته
نزد عثمانخان فرستادند چون جميع اهل اسلام از تكاوور مذكور
كه نيكولا نام داشت رنجيده بودند بالتماس اهل اسلام قتل و
اعدام شد. چنانكه مكررا مذكور شده است چون برادر ارطغرل
غازي دندار بيك زمانيكه عثمانخان بامارت و استقلال رسيده
بود بسوداي حكومت و رياست خالي از فتنه و منافسه نميماند
و در هر كاري عثمان بيك را تكذيب نموده از براي او مضموني

بجيد

ميچيد اينه فغه نيز در خفيه با تكاوور بيله جك عقد اتفاق كرده
بود لكن از شيوع فساد خود بسيار احتراز داشت و حتي اينه فغه
نيز جهد داشت كه عثمانخانرا از رفتن عروسي منع نمايد و بجهة
اينكه اورا از نيتي كه داشت بركرداند درميان عساكر سخنهائي
كه باعث فتور و نفرت بود شايع ميساخت قطعه كمال پاشازاده
خوب شاهد حال است الله نفسنك ويروب قازمه يولنه
كسه نك قويي قازمه هر كه غيرك يولنه قازدي قويي كندي
دوشدي قويويه يوزي قويي مغني شعر اينست كه بدست
نفس تيشه داده در راه كسي چاه مكن هر كسيكه در راه ديكري
چاه كند بالاخره خودش سراشيب بدان چاه درافتد بنا

بمضمون فوق بجاي اينكه دندار بيك برادرزاده خودش امداد
و ياري كند سبب اينكه مخالفت و مغايرت ميكرد اين بود كه اكثر
حسودانه خود را از قوه بفعل بياورد و اينه فغه چون سوء نيت
او خوب ظاهر كشته بود ميخواست روي اثرا بپوشاند اين پر مشغلت
كه در اثناي چنين فرصت و هنكامه بجاي عهد و ميثاق و عقد اتفاق
فتنه و نفاق كردن دندار بيك مسلمينرا مضمحل و پريشان ميساخت
لهذا باتفاق جميع قبيله عثماني ضرر خاصرا بر ضرر عامه ترجيح داده
دندار بيكرا هدف تير زهرناك نموده هلاك كردند و قضيه
او در صحايف تواريخ بعبرت يادكار بماند الحاصل بعد از آنكه
اينغايله داخله نيز برطرف شد لؤلؤفر نام دختر خوش اندامرا

بجم

كه صبيه تكاوور يار حصار بود و بايستي بتكاوور بيله جك داده شود
مسلمان كرده به پسر عثمانخان غازي اورخان بزني دادند و ماتم
دندار و سور اورخان باهم توأم كشته آتش فسادرا خاموش ساختند
جميع اين وقوعات در سنه ۶۹۹ بساحه ظهور پيوست در كتب تواريخ
اسم لؤلؤفر خانمرا نيلوفر نيز نوشته اند مشار اليها بر [illegible]
كه الآن درميانه شهر بروسه و اسكله مدانيه از شرق و غرب
جريان ميكند پل بسيار معتبري و در نفس شهر بروسه نيز يك
باب حمام باشكوهي بنا و انشا نموده است كه نهر مذكوررا بنام
مشار اليها تسميه نموده آب نيلوفر ميكويند شهزاده سليمان پاشا
و شهزاده سلطان مراد هر دو ميوه رحم خانم مشار اليها هستند

بعد از آنکه نواحی مذکوره از دست رومیان خلاص گشته باقدام
واهتمام اهل اسلام تماما بتصرف وتملک عثمانیان درآمد عثمانخان
غازی بقصد ضبط واستیلای شهر شهیر ازنیق که از بلاد
معموره ایمپراتوران اسلامبول بود نطاق همت بمیان بسته عده
کافی از شجعان ودلاوران راهمراه برداشته بر شهر مذکور حمله برد
اهالی شهر در داخل قلعه محصور ماندند از سمت دریاچه ازنیق با
قایقها چند نفر را از برای طلب امداد نزد ایمپراتور بزانسیو
یعنی اسلامبول ابعاث وارسال نمودند ودر آن مضیق قلعه
ازنیق بامید امداد محصور ومهجور نشستند از اینطرف عثمان
خان وجانبداران نیز از برای استمداد آدم به قونیه نزد

سلطان

سلطان علاء الدین کیقباد فرامرز سلجوقی فرستادند سلطان
مشار الیه نیز امر فرمود عساکر ابو البجی بیک قره حصار صاحب که
در طویله صاحب صدر الدوله بود بکمک عثمان خان روبسمت
ازنیق حرکت کنند لکن تا رفتن خبر وآمدن عسکر قشونیکه از
بزانسیو بامداد ازنیق فرستاده شده بود بدهنه دل رسیده
داخل بوغاز از نیمید شدند عثمانخان بمجرد اینخبر دست از محاصره
ازنیق کشیده با جیوش دریاخروش بمقابله قشون امدادی ایمپراتور
شتافت چنان جنگ وآشوبی در میان ایشان در گرفت که تا زمان
طویلی رعب وهراس وقعه دل از دلها بیرون نمیرفت وداستان
آن سالها در زبانها میگردید. چون قبل از این بعد از فتح اینکول

عثمان خان غازی برسم مژده فتح نقد رشحت جواری وصد نفر
غلام نازک اندام وپاره از تحف ونوادرات وبعضی هدایا باستصحاب
یکی از سرکردگان که طورغود الب نام داشت بدربار سلطان علاء
الدین کیقباد ثانی ابن فرامرز ارسال داشته از دربار سلطانی
بجهة اینکه بقیه عمر خود را در غزا وجهاد صرف نماید استیذان کرده
بود از جانب سلطان مشار الیه دو پاره منشور استقلال از برای
او داده شد که صورت منشور بروجه اینست. بسم الله الرحمن الرحیم
من برهان امیر المؤمنین علاء الدین کیقباد ابن فرامرز سلجوقی
ایده الله الملک العلی حمد وسپاس وشکر بیقیاس مر خالق بیچون
ورازق خلیقه ربع مسکون بدیع رازق جمله مخلوقات وصانع جمیع

مصنوعات

مصنوعات جل جلاله وعم نواله را سزا است که خلعت خلقت را
بصفا وصفوت بر طینت آدم پوشانید واورا بافسر خلافت سر
افراز فرموده بر سریر انا جعلناک خلیفة فی الارض نشانید وجمیع
ساکنان سرادق ملکوت را بخطاب واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم
فسجدوا مامور ساخته آن خلیفه انام را معزز ومکرم داشت و
صلوة نامیات بر حبیب خدا حضرت محمد مصطفی علیه التحیة
والثنا وچاریار باصفا وآل واصحاب هدی وتوابع ولواحق
او رضوان الله علیهم اجمعین باد که در مکتب حکمت مراد از وعلم
آدم الاسماء کلها ظهور وبروز اسامی شریفه ایشان بود هر چند
چندین هزار انبیاء کرام صلوات الله علیهم اجمعین واولیاء

سعادت قرین وسلاطین غزا آئین که از صلب ابو البشر بعالم وجود
وشهود قدم نهاده اند تماما مجرد از برای شرف ذات لطیف و
شیوع دین منیف او جل عظمته است لکن صفحهٔ رسالت ومنشور
خلافت از اول الی آخر بمهر نبوت خاتم الانبیاء مختوم گردیده از
برکت مقدم سعادت توام آنحضرت سلاطین پاکدین امت عالی
منزلت او نیز بر حکام سایر ادیان فایق آمده در هر زمانی یرلیغ بلیغ
سعادت عنوان صاحبقرانی بطغرای ان الارض لله یورثها
من یشاء من عباده مزین و در هر وقتی توقیع رفیع عالیشانی
بخط دلگشای ورفعنا بعضکم فوق بعض درجات مبین گشته
بگوش هوش هر یک صدای لئن شکرتم لازیدنکم وندای ولئن

کفرتم

کفرتم ان عذابی لشدید واصل گردد لاجرم بندگان شکوری که از
مائدهٔ احسان او تعالی بهره ورند بر فراعنه وجبابره که از خوان صلای
رحمت او دورند غالبا مظفر ومنصور آمده بمفاد وهو العزیز الغفور
در مقام شکران معزز ومحترم میشوند لهذا چون از عنایات بالغه
مهر دولت واقبال روز افزون مارا از سپهر سعادت واجلال طالع
ونور خورشید فروغ وجود مارا از اقتباس پرتو السلطان ظل الله
فی الارض لامع وقبای والله یؤتی ملکه من یشاء را بر قامت پر
استقامت ما راست وفرق فرقدان سای مارا بتاج ابتهاج ان
هذا لهو الفضل المبین همسر فلک برین ساخته در صدر نشینان
کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر

متمکن وممتاز فرموده است. ما نیز بمفاد الشکر یزید النعم عامل گشته
بمائدهٔ احسن کما احسن الله علیک صلای عام در داده وقال حکمة
اشتمال وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها را بقدر مقدور ومرتبت
وبمقتضای صفت سلطنت مبذول فرموده مناصب علیه ومراتب
جلیله را باهلش بیدریغ ارزانی داشته ودرکار واداشتن هرکسی
بقدر استعداد وقابلیتش تأخیر وتراخی جایز ندانسته قبضهٔ سهام
اعط القوس باریها را باهلش تسلیم ودر داخل ممالک محروسهٔ
اسلام مبارزین میدان وغا ودلیران معرکهٔ هیجا ونامداران
که ابراز غیرت وتفرد نموده اند هر یک را موافق حال ومطابق
شانشان مظهر رحمت ومورد شفقت عمیم فرموده مساعی

مشکوره

مشکورهٔ ایشان را ضایع نمیسازیم از آن جمله چون مرزبان خطهٔ
سکود سعادتمند عثمان شاه ابن ارطغرل بیک خیرخواه
ایده الله از وقتیکه کوکب سعادت آیین جبین عزت قرینش تابان
ودرخشان شده است با جمیع اقارب سعادت عواقب وجملهٔ
عشایر وقبایلش غزا وجهاد را شعار خود ساخته با کفار خاکسار
در مقاتله وپیکار بوده ومفهوم وقاتلوا المشرکین کافة را سرمایهٔ
روزگار قرار داده ومدلول قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا
بالیوم الآخر ولا یحرمون ما حرم الله ورسوله ولا یدینون دین
الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید وهم صاغرون
را تحقیق ودر اجرایش تدقیق نموده بصیت وآوازهٔ جرأت و

جلادت کشایرا که از اطراف واکناف بسوی خود آورده است
جیب ودامانشانرا از نقد حرض المؤمنین علی القتال پر ساخته
صدیق وار تا ملک خود را در راه حق بذل وفاروق آسا هستی
خود را از برای اعلاء کلمة الله صرف نموده خصال عثمانیه اش
قرین نیروی شیر یزدانی وفعال رحمانیه اش رهین افضال
صمدانیه بوده خواص وعوام بشکران نعمتش رطب اللسان
وکافهٔ انام از برای ترقی ورفعتش منتظر وبکر انند طینت
طیبه اش بزلال دولت سرشته وفطرت لطیفه اش بعبیر عزت
آغشته است خواص ظاهره وباطنه اش بحدت ودقت موصوف
وکمیت قوت متخیله وسرعت انتقالش به تیزروی معروف

تیر وسنانش برق خاطف وتیغ جان ستانش شهاب ثاقب عقلش
کامل ورایش صائب سمند اقبالش رام وسلاطین با اقبال اورا
فرمان بر وغلام ظفرش پیشرو وپیک نصرت او تیزرو رجال ا
الغیب معینش وارواح شهدا قرینش فتحش مژده رسان وتوفیقش
همعنان از عهدی بعید وروزگاری مدید آباء واجداد او
رحمهم الله با آباء واجداد عظام ما انار الله براهینهم از توران
بایران وبلکه از اخلاط تا یونان در طریق مهاجرت ومظاهرت
سالک بوده در ایام فرصت در هر گونه خدمت از فرط غیرت
در مراسم جانسپاری با هر گونه دقت وبردباری دقیقه فوت
نموده از محمیهٔ انقره وقره داغ که از برای ایشان یورت واوجاغ

تخصیص شده بود شروع نموده تمامی حوالی «این اونی» وخطهٔ
سکود واز یکیشهر الی اسکی شهر واینه کول ویار حصار واکثر
نواحی معموره حوالی معموریه را بقوت بازوی جلادت فتح و
مضافات ممالک اسلامیه داخل ساخته گروه کفرهٔ فجره دمرهم الله
وقهرهم بمجوای آیهٔ کریمهٔ ومکروا ومکر الله والله خیر الماکرین
هر گونه مکر وحیله که از برای او چیدند بخودشان راجع گشته
بموجب عسی ان تکرهوا شیئا فهو خیر لکم فوایدش باز بخود
او عاید آمده همیشه اعدای بد رای مخذول ومنفعل گردیده اند علی
الخصوص از وقتیکه «اینه مغولیه» نام ملعون بدفرجام را مقهور
ساخته است تغلب وتسلط او در حرب مشرکین محقق گشته است

ارواح کثیفهٔ نفوس خبیثه از جیفهٔ ابدانشان گریزان وهر یکی مرده
بیجان گشته از خانمانشان آواره وسرگردان در بحر وبیابان از برای
تخلیص جان مفرجو یانند ودر عین مأیوسی ومنکوبی مانند پروانهٔ
بی پر هر چند بران شمع نورانی قصد کردند بال وپرشان طعمهٔ
شرر گشته منحرف ومنکسر بخاک مذلت افتاده معنی کریمهٔ قل لن ینفعکم
الفرار ان فررتم من الموت او القتل واذا لا تمتعون الا قلیلا در
بارهٔ انها بظهور رسیده پیوسته او بقوت بختیاری خود از
ورطهٔ هلاک بساحل نجات در آمده در حق او از زمین وزمان ندای
لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون
فی سبیل الله باموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم

وَانفُسِهِم عَلَى القَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللهُ الحُسنَى وَفَضَّلَ المُجَا
هِدِينَ اَجرًا عَظِيمًا بگاخ صماخ همايون مارسيده است الحق از
جانب خداي تعالى بموهبه دَرَجَاتٍ مِنهُ وَمَغفِرَةً وَرَحمَةً وَكَانَ اللهُ
غَفُورًا رَحِيمًا مستحق آمده از جانب والاي شهنشاهي مانيز به
معامله جميله مَن جَاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ عَشرُ اَمثَالِهَا احق واليق
شمرده شده براو توغ دبيرق، آفتاب علم صبح طراز وطبل
ونقاره زمزمه ساز بتخصيص وتفويض داشته از لواي اسكي
شهرايله بيكي شهر وخطه سكود ونواحي آنرا مجموعا ايك سنجق
اعتبار نموده بسعادتمند مشار اليه احاله نموديم وفرموديم كه
بمقتضاي ذات عدالت سمات خود در مسند ايالت وامارت

باكمال سكينه ووقار تمكن وقرار گرفته ومفهوم كريمه اَعدِلُوا هُوَ
اَقرَبُ لِلتَّقوَى، را شعار خود ساخته جد وجهد نمايد كه شر ظالم
را از سر مظلوم دفع وآتش مظالم را از سطح زمين رفع كند واز
فوايد عدل ساعة خير من عبادة سبعين سنة بهره مند گردد
در زمان حكومتش وضيع وشريف غني وفقير عالم وجاهل قريب
وبعيد مسافر ومجاور همه را يكسان ديده تا دعواي آنها فصل
نشود برتبه ومقادير آنها نظر نكرده امورات شرعيه را بمعرفت
قضاة انام فصل نموده خصوصات سياسيه را بلا توقف بجا
آورده مع هذا بقاعده الشفقة على خلق الله رفتار نموده در سفك
دماء صبر وتاني را از دست ندهد شايد بعد از كشتن وافنا

نمودن در ابقاي آن شخص مغضوب نوعا فايده ملاحظه شود
وحيف ودريغ سودي نبخشيده فوت فرصت علت انفعال و
ضجرت شود اما از وعيد كريمه وَلَكُم فِي القِصَاصِ حَيٰوةٌ يَا اُولِي
الاَلبَابِ انحراف ننمايد مگر آنكه ورثه مقتول ديت را بر قصاص
ترجيح داده مصالحه نمايد در چنين موردي نيز حقوق ايتام را
بلا نقصان ايفا داشته وبه نهي كريمه وَلَا تَقرَبُوا مَالَ اليَتِيمِ اِلَّا بِالَّتِي
هِيَ اَحسَنُ منتهي باشد وسادات عظام را كه ثمره نسب مصطفوي
ونتيجه مقدمات حسب نبويه اند بمؤداي اَصلُهَا ثَابِتٌ وَ
فَرعُهَا فِي السَّمَاءِ معزز ومحترم شمرده مذاق جانش از رعايت
ايشان شيرين ورواق روانش از حمايتشان تزيين شود وبتيما

وتيمار ايشان ذخيره آخرت كند وعلماي عظام كه ورثه انبيا
ميباشند معزز داشته بداند كه ابقاء دين متين واجراء شرع
مبين بوجود شريف ايشان منوط است وبمقتضاي لحوم العلماء
مسمومة از رنجش خاطر عاطر ايشان احتراز نمايد وباب انعام
واحسان را بروي طايفه لشكريه باز نموده از افراط وتفريط اجتناب
كند وجانب رعايا وبرايا را نيز كما ينبغي ملاحظه كرده رسوم عرفيه
كسانيرا كه بموجب دفتر تعيين شده باشد قطع ننمايد وبناحق يك
حبه از آنها گرفتن را جايز نداند بحال متوسط رعايت كند
وزارعين وحارثين را از حادثات حوادث واز آسيب روز
گار صيانت كرده امانت داريه ودايع الله في الارض را بدقت

تام واهتمام مالاکلام بجای بیاورد وروز بروز از تعمیر بلاد وتربیت
عباد غافل ننشسته مقدمات نصفت را نتیجه سعادت دارین
دانسته برای اینکه ثمرات نهال معدلترا مانند میوه باغ جنت
متجدد ومتضاعف سازد صرف مساعی جمیله نموده تخم معانی
این ابیاترا در کشت زار طبایع دهقان جهان بنشاند زباغی
که پیشینیان کاشتند . پس آیندکان میوه برداشتند . چوازه
بهرها کشته شد چند چیز . ز بهر کسان مابکاریم نیز . ودر
احیای اموات جهد بلیغ وسعی بید ریغ ظاهر ساخته بمدلول
ومن احیی موتا من الارض فهی له وعادی الارض لله ورسوله
ثم هی لکم منی طالبانرا بهره مند وراغبانرا سودمند نمود

در نواحی وبلدان زمین لم یزرع نکذاشته همم عالیه خودرا
در شادابی وآبادانی اراضی مبذول دارد واوقات خجسته
ساعاتشرا باداء فرایض خمسه کذرانیده در ایام حرب وصلح
وسفر وحضر با توکل تام زندکانی نماید ودر جنك لجاجت
ودر صلح ملایمت را مطرود شمرده بعد از رای ومشاوره
مطبوعه هر کدام را که موافق مصلحت بداند خاصة لوجه الله
وتبعا لرسوله فرصت را فوت ننموده بغیرت دین اسلام و
از برای رضای سید الانام روز وشب کوشیده تاخیر
وتعویقرا روا ندارد وهمیشه مضمون حدیث حقایق نمون
الجنة تحت ظلال السیوف را بمجاهدین فهمانیده از فضایل

که هیچ ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند
ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله روکردان نکشته
استیفای حقوق وجاهدوا فی سبیل الله حق جهاده را عطیه
عظمی ووسیله نیل مقاصد دین ودنیا دانسته اهمال ومسامحه
روا ندارد وبعد از انکه از مال غنایم خمس شرعی را اخراج
نمود باقیرا بغزات نصرت شعار از پیاده وسوار بحسب
استحقاقشان توزیع وتقسیم نموده حصه شرعیه هریکرا
ادا وایفا نماید وبامبارزینی که مقتولین کفره را انجاك انداخته
بموجب حدیث نبوی که من قتل قتیلا فله سلبه عمل نموده
اکر سلب آن مقتول از نفایس امتعه باشد آن متاعرا از او

بی وجه نستاند از طمع مفت زیاده مستحذر ومتجانب بوده حقوق
مستحقین را باتمام برساند واز خزاین واموال حکام لئام اعدا
بد فعال هرچه بدست آید بموجب دفتر بضبط بیت المال الخاصه
داده یك دینار ویك حبه خارج نکذاشته از جواهر واقمشه
متنوعه واز جواری وغلمان مرغوبه آنچه لایق احتشام سلطنة
باشد بدربار سلطنت مدار روانه نماید واز دروع واقسام
اسلحه آنچه برکزیده وممتاز باشد جدا نموده باقی را در وقت
حاجت بغزاتی که بلا مواجب بخدمت میآیند داده صفوف
قشونرا مرتب سازد وبجهت اینکه شاید لزوم بهم برساند باستحقاق
عمدة الاعیان قره جه بلبان چاوش زید قدره دو بوغچه جبه

ودیبای رومی وعلجه مصری وچبکن مخمل پلنگی ویك قبضه شمشیر
طلاکوب ویك رأس سمند نجدی مستمند نام بارخت جندتا
سیمین یراق ولجام باصد هزار درهم نقد که مخصوص ذات
ستوده صفات شماست وهزار دست جبه وجوشن ودوهزار
قبضه کمان که هر یکی یك جعبه پر از پنجاه تیر دارد وهزار وپانصد
قبه سپر وسه هزار قبضه شمشیر وخنجر وبار دو قطار شتر
سنان جان ستان ارسال شد بموجب دفتر بازیافت نموده
حین لزوم از غزات نصرت رایات دریغ نموده سبیل جهاد را
مفتوح سازید واز جمیع رسم بوغچه وتشریف وشاقان خاصه
وعشر توابعه ورسم بیتی ویرلیغ وعادات پروانه دار وصدیه

سه دفتر

سه دفتر نویس ومفاوضه طغرائی وطمغه باز ویوز وپیشکشی
عید نوروز وشرفات سالیانه وسلامانه ملوکانه شأن سعادت
نشان شمارا فارغ البال ومقضی الآمال نموده از این باب
جزوی وکلی چیزی بخاطر عاطر شما خطور نکند دائما بحضور
قلب متصدی امور گردید تأیید عون الهی ومعجزات حضرت
رسالت پناهی وباطن مردان حاضر وغایب وهمت ایشان
وبرکت دعای خیر ما را ابد رفیق راه وپشت وپناه خود دانسته
کلمات ادعوا ربکم تضرعا وخفیة را حمایل برودوش ساخته
وبورد حسبی الله نعم الوکیل متذکر گشته ذکر نعم المولی
ونعم النصیر را هر آن تکرار نمائی وبرنج ان الله اشتری

من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله
فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة والانجیل والقرآن
سودمند ومقضی المرام وبتوفیق واولئك هم الفائزون موفق
وشادکام گشته در دعای بقای دولت ما مساعی جمیله ظاهر
سازی وبخدمات لازمه قیام نمائی. تحریرا فی اوایل شهر شوال
المکرم سنه ثمان وثمانین وستمائه ٦٨٨ بمقام قونیه. بجهة دراین
که این منشور همایون پادشاهی وهدایای سنیه شهنشاهی
واصل اسکی شهر گشت باکمال احترام واجلال باستقبال آن
اعلان شد. استقلال کامله عثمان خان در امر حکومة از تاریخ
منشور مذکور یعنی اوایل شوال سنه ٦٨٨ است در سایر تواریخ نیز

استقلال

استقلال خان مشار الیه از تاریخ همین فرمان اعتبار شده است
لکن قبل از منشور همایون مذکور در سنه ٦٨٣ نیز از جانب سلطان
غیاث الدین مسعود کیکاوس که قبل از سلطان علاء الدین
کیقباد فرامرز جالس سریر سلطنت بود وراثت امر امارت ودر
سنه ٦٨٨ کذالك منشور همایونی که مشعر بالحاق اسکی شهر وحکومة
بالاستقلال ممالکی که بضرب شمشیر از کفار فتح شده بود باطبل
وعلم وشمشیر وخنجر داده شد چون سلطان علاء الدین از
برای تأکید تشریفات سابقه منتظر وسیله بود نعم الذریعه
دانسته در مقابل هدایائی که از طرف عثمان خان تقدیم شد
او نیز منشور مذکور را با سایر هدایای شاهانه ارسال کرد

۱۴۲

عثمان خان نیز جوابی مشعر بر تشکر تشریفات پادشاهی و استیذان فتح ازنیق که صورت آن در ذیل مسطور است فرستاد. ـــ

صورت جواب عرض بندهٔ دیرین تراب سدهٔ سنیهٔ خداوندگاری أبقاه الله الملك الباری این است که توغ صحیح طراز و علم و طبلخانهٔ محتشم و خلاع شاهانه و سمند مستمند جنیبانه و سایر علامات سلطنت و سه هزار عدد اسلحهٔ متنوعه و صد هزار درهم نقد که باستصحاب قدوة الأعاظم والأعیان قره جه بلبان چاوش زید قدره مرحمت و ارسال شده بود بموجب دفتر مفصل واصل و بموجب منشور مشهور مستوجب السرور زرنگار اسکی شهر نیز بخطهٔ سکود و نواحی آن منضم گشته چنانکه سابقا

جزیره

نیز مرحمت شده بود همگی باعتبار یك سنجق تفویض و توجیه شده بکرات بین الأقران سرافراز و ممتاز فرموده اند حق سبحانه و تعالی آن برهان امیر المؤمنین را لا یزال مؤید و منصور و در میان جمیع سلاطین اهل اسلام سربلند و در دارین مقام رفیع ارزانی فرماید و سایهٔ سعادتشان از مفارق انام الی یوم القیام دور و مهجور نکناد هستی ما نند ما چندین بندگان مخلص در راه شریف حضرتشان مبذول و عمر آن پادشاه دولت پناه مزداد باد بحرمة سید المرسلین یا رب العالمین بعد الوصول بندگان مقبولی که در این دیارند باصفای قلب باستقبال سنجق همایون شتافته و همه منسوبان امارتمان را جمع کرده باکمال اطاعت فرمان قضا جریان

۱۴۳

سلطانی علی رؤس الأشهاد قرائت شد همگی سمعا و طاعة گفته اظهار انقیاد نمودند و بالاتفاق دعای دوام دولت پادشاهی را ادا نمودند کلبانکها کشیده شد و لوازم غزات رفیع الدرجات بانفاذیرق اسلحه که انعام و ارسال شده است اکمال خواهد شد بعنایت الله و توفیقه اینده فعه از برای جهاد اکبر عازم و مصمم نواحی ازنیق میباشیم امید وارم که دعای خیر پادشاه دولت پناه رفیقمان باشد عون حق رهنما و معجزات حبیب خدا هادی طرق هدایت گشته ارواح انبیا قرین و همت اولیا ضمین و طریقت حسنهٔ اصحاب کرام شعار و فعال طیبهٔ ایشان دثارمان باشد اعدای بدرای منکوب و مغلوب و اقع شوند بعنایة الله تعالی اگرچه توجه بجانب

مرحمه

بروسه اقدام مینمود لکن چون کفرهٔ ازنیق مانع ضبط ینکی شهر میکردند مسلمانان صاحب رای که حضور دارند تقدیم وقعهٔ ازنیق را افضل شمرده لهذا بان سفر مبادرت شد وما النصر الا من عند الله باقی احوال را از بندهٔ درگاه طورغود الب غازی که برفاقت چاوش مشار الیه عازم عتبهٔ علیاست استفسار و تفحص نفرمایند که اخبار خفیه و جمیع اسرار مکتوم از تقریر مومی الیه معلوم خواهد شد امر و فرمان از پادشاه ماست. و این هر دو نامه یعنی منشور و جواب آن بی کم و بیش تحت اللفظ ترجمه شده محض روابط ترکی از روابط فارسی تبدیل کردیم که درجهٔ انشاء و اصطلاحات آن زمان معلوم ارباب دقت گردد للمترجم الأحقر بعد از آنکه این

تشکر نامه بر بلبان چاوش تسلیم شد که بحضور پادشاهی تقدیم شود
در هنکام محاصرهٔ ازنیق در اثنائیکه خبر شکست دادن بقوة امدادیه
که از اسلامبول آمده بود با قدری از مال غنایم و بعضی از اسرا
از برای سلطان سلجوقی میفرستادند چون سلطان علاء الدین
فرامرز سر از اطاعت محمود غازان خان چنکیزی که در تختکاه
تبریز بعنوان شهنشاه جهان سلطنت میکرد پیچیده بود محمود غازان
خان قشون فرستاد و علاء الدین را کرفته حبس کرد اکرچه ممالک
سلجوقیه بغیاث الدین پسر علاء الدین منتقل کشت لکن چون
مشار الیه از قواعد سلطنت وقوفی نداشت و هر یک از بک
های ایالات با آرزوی اشتراک در حقوق حکمداری افتاده بودند

وبعضي

وبعضی از این بودند که ملکهای خود را از تسلط و استیلای تاتارها
خلاص کنند از انجائیکه کوکب اقبال عثمان خان از افق سعادت
طلوع کرده بود و بر هر کس معلوم و محقق شده بود که سلطنت سلجوقیه
بعد از این دیکر اعادهٔ اقبال و استقلال نخواهد کرد در ایام قلیلی
در سنه هفتصد هجریه سلطان غیاث الدین باتفاق امرا کشته شد
بعد از این وقعه پسر سلطان مسعود عمویش که غازی چلبی باشد
بر ضد امراء چوبانیان که در این اوقات بر سلطنت سلجوقیه
مستولی شده بودند جمعی از چلبیان از دور خود جمع کرده بسمت
قسطمونی و سینوب رفته با دعای وراثت حقوق سلطنت
قیام نموده بود قرمانیان هم که از دستهٔ باباییان بودند در این

بین فرصتی جسته بعد از فوت غیاث الدین سر از زیر خرقهٔ پشمین
در آورده کرد خلیفه نور الدین صوفی که خلافت ایچ ایل را از شیخ
باباییان شیخ الیاس کرفته بود جمع شده بودند این کیفیت وقتی
واقع شده بود که در سمت ایچ ایل مخلص پاشا نامی که از مردهٔ
همین نور الدین صوفی بوده است با ابرام و اصرار کروه درویش
با امارت برخاسته در کار بود که ارمنستان صغری را ضمیمهٔ ممالک
اسلامیه کند در این اثنا نور الدین صوفی فوت شده قرمان نام
پسر شصت ساله بجایش ماند مخلص پاشا طفل را پیش خود برده متکفل
تربیت او شد و بواسطهٔ اینکار بسیار کسب شهرت کرد لکن چون
دیار روم در میان امراء تاتار تقسیم شده بود از انجمله امیر تیمور

طاش

طاش پسر امیر چوبان سلدوز خان که از امرای ابو سعید خان چنکیز
بود والی روم کشته در ارزنه و قونیه اقامت مینمود در اثنا
ابو سعید خان چنکیزی فوت کرده سمت ایران نیز هرج و مرج شد
در این بین بعضی از نامداران امراء سلاجقه وقدری صوفیان
و جمعی از اتراک که در حوالی آق سرای و اطراف آیدین قشلاق
کزین بودند مثلا مانند پسرهای آیدین و منتشا بیک و حمید بیک
و غیرهم هر یک نواحی را که در دست داشتند حفظ و غازی
چلبی مذکور نیز که از سلالهٔ سلاجقه بود نواحی قسطمونی را احتیاط
کرده از برای استحصال حقوق ضایعهٔ خود بداعیهٔ استقلال
برخاست در این حالت اغتشاش بحکم ید تصرف قوت هر کس

بخیال نکاهداری مملکتی که در تصرفش بود قیام نمود علی الخصوص
صاروخان وقره سی که از بندکان سلطان مسعود ابن عز الدین
کیکاوس بودند هرکدام در ملك متصرفه خود صاحب استقلال
شدند وصاحب وزیر سلطان کیقباد چون بیشتر از ولی النعمه
خود بغازان خان خلوص میورزید وهمیشه مروج نفوذ تاتار
بود بعد از وقوع وحدوث اینوقعه در عوض خدمات خود
امارت قونیه را تحصیل نموده در این اثنای فترت چون سر
جنبانی نمانده بود وانهائی هم که کاری از دستشان میامد
در زیر علم عثمان خان غازی جمع شده بودند مشار الیه در
میدان جهانبانی مطلق العنان کشته سلطان عالیشان شد

ودرمیان

ودر حال ولایت قره حصار را به پسرش اورخان توجیه نموده
سرداری وحربانی اینا وکی را نیز برادرش کوندز الب و
ایالت اینه کول را به طورغود الب واسکی شهر را به ایغوز الب
ویار حصار را هم به حسن الب احاله وتفویض کرده هریکی از حضرات
مشار الیهم ایالات ونواحیی را که بعهده شان تفویض شده
بود باسم خود تسمیه نمودند وهنوز هم مقابرشان در اینجاها
موجود وباقیست عثمان خان خودش نیز به ینکی شهر که در میان
بروسه وازنیق بنا واحداث کرده بود نقل نموده وپسر خرد
سالش علاء الدین پاشارا با مادرش در بیله جك کذاشته
اده بالی نام شخصی را که پدر زنش باشد بر انها سرپرست کماشت

همه اینوقایع مابین سنه ٦٩٩ الی سنه ٧٠٢ رویداده است اینکه در
بانی کتب تواریخ تاریخ ظهور آل عثمانرا از سنه ٦٩٩ اعتبار نموده
اند بملاحظه تاریخ انقراض کلیه آل سلجوقست والا منشور
استقلال ووراثت امارت وتایید خطبه سکه دفعه اول روز
هفتم رمضان در سنه ٦٨٣ از جانب سلطان غیاث الدین مسعود
ابن کیکاوس بایشان اعطا وارزانی شده است وبروایتی
اخوی طبل وعلم واسلحه وخدم وحشم وتشریفات پادشاهی
در سنه ٦٨٢ در روز هفدهم ماه ذی القعده داده شد وتاریخ
فرمان دیکر هم اوایل شوال سنه ٦٩٩ است لکن اول خطبه که
بنام عثمان خان غازی خوانده شد در روز جمعه دوم رجب

المرجب

المرجب سنه ٦٩٩ بود هرچند که بابرام واصرار قاضی ینکی شهر طور
سون فقیه در سنه مذکوره بنام نامی مشار الیه خطبه خوانده شد
لکن نقود مسکوکه که در انزمان تداول داشت یا پولهای آل سلجوق
ویا مسکوکات ایمپراتورهای روم بودند چون سکه ضرب کردن
مانند خطبه خواندن کار آسانی نیست زیرا ضرب سکه محتاج
اسباب وادوات است ودر آن اوقات هنوز وقت اینکونه
تکلفات نرسیده بود وکذشته از اینها چون در عهد حکومت
عثمان خان هنوز هیئت اجتماعیه ملیه حاصل نشده بود خواه
خودش وخواه اتباع ویارانش بچپاول وچپکری بر سر شهرها
وقریه هارنجبر ریزه وکله بغارت برده همیشه حوایج ضروریه

خود را از مال غنایم میپرداختند الحاصل امارت و استقلال
عثمان خان غازی از ٨١٣ سنه شروع نموده در هشتاد و هشت
بنامش خطبه خوانده شد و در نود و نه کاملاً مظهر استقلال کشته
در تمام صیت شهرت او آفاق را کرفته بود لکن بجهت تألیف و توفیق
روایات مختلفهٔ مورخین اسلام و قطع کلام همین بس است که
خود لفظ آل عثمان چون بحساب جمل تعداد نمایید عدد ٦٩٩
حاصل میشود و اینهم تاریخ سال استقلال مشار الیه است
و از برای تاریخ ابتدای آل عثمان بهتر و صحیح تر از این تاریخی
یافت نمیشود که الی الابد فراموش نخواهد شد ضمیمه
در صورتیکه سلطان عثمانخان ینکی شهر را از برای خود و امرای

کرفتند

خود بنا و تأسیس کرده صبح و شام در دربار سلطنت مدارش نوبت
زده میشد بازبجهت انکه بجهاد کردن با کفار عادت کرده بود ناکاه
بقدر دو هزار و پانصد سوار برداشته علی الصباح بر سر کوپری
حصار هجوم برده هنوز خلق از خواب بر نخواسته بودند که بر
سرشان ریخته شهر را ضبط و فتحش را اعلان نمود از انجا بسمت
مرمره توجه کرده چون اهالی انسامان تاب صولت عثمانیان را
نداشتند بجهت اینکه جان و مال خود را از دم شمشیر و پنجه غارت
استخلاص نمایند از در اطاعت و تسلیم بر آمده رعیتی و خراجکذاری
را بر عهده کرفتند عثمان خان نیز ایشان را بلطف و خوشی نوازش
هر کس را بر سر جای خود باقی کذاشت و همراهان را بفتح ازنیق

اغرا و تشویق کرده سمند عزم را بدانسوی بحرکت اورد لکن
چون در ان ایام شهر ازنیق از بلاد معمورهٔ مملکت روم بود و
از این کذشته در هنکامیکه لاتینها و فرانسویان اسلامبول
را استیلا نمودند امپراتورهای روم که حکمران انحوالی بودند
بشهر ازنیق فرار کرده انجا را دار الحکومه خود قرار داده باینواسطه
شهر مذکور دارای نفوس بسیار و دارای قلعه و حصارهای
استوار شده بود و در اطرافش نیز زار و باتلاقهای سخت داشت
چنانکه فتح و تسخیر شهر ازنیق چندان سهل و اسان نبود و دیکر
انکه حاکم قسطمونی علی امور بیك نیز با اندرونیکی ثانی امپراتور
روم بر خلاف عثمان خان غازی عقد اتفاق نموده و از اینطرف هم

عقبه

نهر صقاریه در عین طغیان بود لهذا عثمان خان در دامنه کوهی که
در مقابل شهر بود قلعهٔ متینی ساخته طارغلی نام بهادر را با صد نفر
در قلعهٔ مذکور مستحفظ کذاشته عودت نمود اینوقعه در سنه ٧٠٣
هجری رخداد لکن چون در انحوالی روز بروز حشم حشمت و
شان و شوکت عثمان خان کسب قوت و شهرت میکرد امرای
روم که در ان مرز و بوم بودند از این امر مضطرب و مغموم کشته
روزی از روزها تکاوور یکه صاحب بروسه بود تکاوورهای
حول و جوار را دعوت نموده عقد انجمن مشورتی کرده و بجماعت
توجه کرده کفت ترکها با ما دشمن قدیمند دوست نخواهند شد
و ترك عداوت نخواهند کرد در این مملکت جایکیر شدند دیکر

برضا واختیار خود این دیار را گذاشته بیرون نخواهند رفت
تا هر چند مدارا بکنیم ترک مدارا سرش نمیشود بهتر آن است دست
یکی کرده بالاتفاق این بیگانگان را از داخل ملکمان بیرون کنیم
ودر این باب محاوره ومجاوبه ومشاوره ومخاطبه بسیاری
کردند تا رای ایشان قرار گرفت وبرضد عثمانیان تدارکات کلی دیده
تهیه اسباب کارزار نمودند وصفوف افواج را آراسته علمها
را برافراشتند چون خبر اتفاق دشمن وقصد هجوم ایشان بسمع
عثمان خان رسید جمعی از نامداران را گرد آورده از برای
اکمال ناموس دین باستقبال دشمن برآمده بلادرنگ عازم
میدان جنگ گشت در قیون حصار که در حوالی بروسه واقع است

بدسته های مخالفین ملاقی گشته بر آنها حمله بردند واز طرفین
چندان سیلاب خون جاری گشت که رود خانه نیلوفر را گلگون
ساخت تمام پنج ساعت دو لشکر با یکدیگر گرم جنگ وجدال بودند
تا اینکه کوندز الب برادر عثمانخان شهید وپسرش آیدوغدی
نیز بدر حیاتش در غمام ممات منخسف وناپدید گردید وهنگامه
رزم چنان بالا گرفت که گویی جهان را ظلمت احاطه نمود در
این اثنا چون عثمانخان از طرف خود آثار مغلوبیت حس نمود
در بند این افتاد که از آن ورطه هولناک تخلیص جان نماید که
ناگاه عنایت جلیله الهیه بفریاد رسیده بنظر دشمنان نیز اهل
اسلام غالب نموده چون تکاوران بروسه وادرنوس وکته

روی گریختند سایرین نیز بهراس افتاده فرار اختیار کردند غازیان
عثمانی از این نعمت غیر مترقبه دوباره کسب قوت وغیرت نموده
تا الوباد فراریان دشمن را تعقیب کرده در قرب پل توقف نمودند
از آن طرف تکاور کته با جمعی از کفار خود را بقلعه انداخته حصاری
گشتند عثمان خان نیز در سر پل اردو زده سور شهر را بر سکنه
آن ماتم خانه ساخت چون اهالی شهر دیدند که عثمان خان
اردو زده ماند وخیال رفتن ندارد لهذا برای مصالحه تکاور
کته را گرفته بعثمان خان تسلیم نمودند واهالی آن دیار از در صلح
درآمده بشرط آنکه لشکر ترک از پل بجانب شهر عبور نکنند با عثمان
خان عقد معاهده نمودند وبا این وجه تکاور کته را فدیه جان

خود قرار دادند وغازیان فی الفور تکاور مرقوم را در مقابل
حصار کته بدار کشیدند واز این قضیه بر اهل قلعه نیز رعب و
هراس روی داده هم از در اطاعت درآمدند لکن عثمان خان مدت
مدیدی پاس عهد داشته از پل گذشته بشهر نرفت این وقوعات
در سنه ۷۰۲ هجری روی داد بعد از فتح حصار کته دیار مذکور از
اهل اسلام پر شده وحتی بقصد فتح نفس بروسه نیز افتادند
لهذا عثمانخان غازی بقدر پنجهزار نفر مردان رزم آزموده را
جمع آوری نموده رایت نصرت شعار خود را روی بسمت بروسه
حرکت آورد چون بزیر قلعه شهر مذکور رسیدند فوراً قلعه
وقرای موجوده را آتش زده از برای غارت مامور ساخت

وخودش نيز با جمعي از مردان كزيده در دروازهٔ كه رو بسمت كوه
كشيش باز ميشد ايستاد لكن چون قلعهٔ شهر بسيار متين بود خلق
شهر با بسيارى از ارباب حرب وضرب وتكاوورشان بوغوساق
نام كه از جانب امپراتور روم در شهر مذكور سمت واليكرى
داشت در داخل قلعه محصور كشتند وبجهة آنكه در قلعهٔ مذكور
اذوقه وعلوفه واسلحه بسيار داشتند با جنك قلعه را تسخير نمودن
ميسر نبود فلهذا عثمان خان فرمود تا در سمت قابلوجه كه موقع
حمامهاي آب كرم طبيعي است حصارى بنا كردند وبرادر زادهٔ
اش آق تيمور را با پنصد نفر سپاهي سردار كماشته در حصار
مذكور ساخلو كذاشت ودر سمت كوه قلعهٔ ديكر انشا وهمان

مقدار مردان كار زار را نيز در تحت فرمان بلبانجق دزدار تعيين
نموده بعد از آنكه در محاصرهٔ قلعه اهتمام بليغ بجا آورد خودش رو
بسمت ينكى شهر عزيمت كرد امر محاصره بدين منوال تا مدت هفت سال
امتداد يافت در اين اثنا عثمان خان دوست ومتفق خود ضابط
خرمن قيا كوسه ميخال را طلبيده اورا بقبول دين اسلام تكليف
نمود ميخال بيك نيز در حال تكليف اورا پذيرفته بشرف دين
اسلام مشرف كشت وديكر آنكه شهزاده اورخان وصالتوالب
نام دلاوررا با جمعي از قشون بسمت قره جه حصار از براى فتح
شهر ومضرت شخص تاتار كه بچاودار معروف وبا خاندان
كرميان متفق ومألوف بود فرستاد وخودش نيز با جيوش جوشن

پوش دريا خروش بصوب قلعهٔ كه بحصار لبلبوجى معروف بود
ايلغار نموده چون صاحب وحامى حصار مذكور با اهالى شهر
باستقبال بيرون آمدند واظهار اطاعت وبندكى كردند وپيش
مرقوم از عثمان خان مستدعى كرديد كه يكى از پسرهايش ملازم
ركاب ظفر انتساب كردد مشار اليه مستدعى اورا قبول فرموده از
آنجا بسمت لفكه حركت نمود چون تكاوور لفكه بسفك دماء
راضى نبود لهذا رعيت را ملزم ساخته اطاعت نمودند در
اين اثنا صمصه چاوش كه پيش از اين ذكرش سبقت كرد از
مملكت مذكوره بدعه ديوانى وپارهٔ توجيهات طلب نمود لكن عثمان
خان اين استدعاى اورا قبول نكرد ودر جوابش كفت كه اكر

كسانيرا كه رعيتي ما را قبول نموده اطاعت كرده اند بزنند كاينشانرا
تلخ واحتشامرا اسلب نمائيم در حق ديكران عبرت بدى كشته موجب
نفرت ميكردد اين شعار عدالت نيست لكن بجهة اينكه صمصه چاوش
نيز خوشنود نشود در كنار آب صقاريه اورا بدزدارى ق
سردارى يكى از حصارها نصب نمود حصار مذكور بمرور
دهور خراب كشته الآن در جايش يك قريهٔ كوچكي باسم چاوش
كوئي باقي مانده است عثمان خان از آنجا بسمت آق حصار
توجه فرمود لكن اهالى ووالى آنجا از در مخالفت بر آمده از
براى محاربه باستقبال رفته بميدان مقاتله شتافتند لكن غازيان
دلاور چنان مردانه جنبيدند كه از اهالى حصار مردى در

میدان کارزار پای بند نکرده جمیعاً بقلعه التجا بردند بدین سبب
امر محاصره چند روزی طول کشید در نهایت رومیان تاب
مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند و تکاوورشان نیز اسیر
و دستگیر گشت عثمان خان بعد الفتح از انجا نیز با مجاهدین و
انصار عازم سمت تکاوور بنارى گردیده انجارا نیز ضمیمه
ممالک عثمانیه کرد این وقعه در سنه ٧١٣ هجریه واقع شد. مرقوم
داشتیم که عثمان خان قبل از نهضت نمودن باین سمتها پسر
عالیگهرش اورخان را با کوسه میخال بیك و صالتوق الب
از برای دفع مضرت اتفاق چاودار تاتار و کرمیانیها باطراف
قره حصار فرستاده بود لکن بعد از انکه خودشان بطرف کته

واق

واق حصار عزیمت کردند به اورخان خبر رسید که تاتار بد
کار با جماعت کرمیانیه بازار قره جه شهر را غارت کرده اند مشار
الیه همه سپاه ظفر پناه را که در رکابش داشت فرستاده کرمیانیها
را پریشان و منهزم ساختند و چاودار نیز اسیر افتاده جمیع
توابعینش روی بفرار نهادند و بدینوسیله فسادشان بکلی
رفع و زایل گردید و اورخان چاوداراوغلی را با سایر اسرا
زنجیر کرده همراه خود نزد پدرش عثمان خان برد خان مشار الیه
اسرای مذکوره را بشرط انکه فیما بعد دست از عصیان کشیده
تابع و مطیع باشند همه را مظهر عفو فرموده آزاد کرد و تا زمان
مدیدی بحکومت عثمانیه مطیع بودند مرحومیت کرد در ولایت

کرمیان قریه که معروف به چاودارلیه است منسوب بانهاست
بنا ببعضی روایات چاوداراوغلی بقدر دو سال در حبس اورخان
مانده در سنه ٧١٥ مظهر عفو اورخان گشته خلاصی یافت چون عثمان
خان بعلت نقرس مبتلا شده سنش نیز بشصت رسیده بود
نیت کرد که در یکگوشه مسند اقامت گسترده بنشیند لهذا فرزند
ارجمند خود اورخان را طلبیده اورا بغزا و جهاد مأمور ساخته
فرمود چاودار تاتار هر چند عهد کرده است که سر از اطاعت
نپیچد لکن اعتماد بعهد و پیمان تاتار نمیتوان کرد لابد لدی
الفرصه باز تخم فساد را در مملکت کاشته ثمره اش از یکطرف
بروز خواهد کرد چون من بعد از این خیال خانه نشینی دارم

ترا

ترا مأمور بغزا میکنم بعد از این وصایا اقچه قوجه و غازی
عبد الرحمن و قوکر الب و میخال بیك را بخدمت اورخان
تعیین نموده عده کافی قشون هم ابوابجمعی او ساخته مأمور
غزا فرمود بعد از این مقدمه اورخان با دو هزار سوار نیزه گذار
بر سر قره جیش حصار ایلغار نموده بمجرد وصول قشون را بسه
شعبه منقسم ساخت یك قسمتش را در میان دره در کمینی بر
خو نشانید و یك قسمترا با خود برداشته بکشف و معاینه اطراف
رفت و قسمت دیگر را با کوسه میخال بحصار تقرب نموده شروع
بحرب کردند بعد از انکه هنگامه حرب گرم شد اورخان نیز با دسته
خود رسیده بدسته میخال بیك ملحق گشت و کار جنك تا دو

طول کشید بالأخره قشون اورخانی هزیمت مجعول نموده چنان
وانمود کردند که شکست خورده فرار میکنند رومیان نیز نظر بآن
اینکه فی الحقیقه ترکان منهزم کشتند بازیچه خورده از روی بی
احتیاطی مغرور و مسرور کشته بتعقیب ایشان درآمدند چون نزدیك
کمینکاهی که در فوق مذکور کشت رسیدند از دو طرف راه یعنی
از دست راست و دست چپ دشمن کمینداران بیرون جسته
بعد از چند ساعت محاربه رومیان مغلوب و منهزم کشته از
هر طرف رو بفرار نهادند و تکاوور ایشان نیز هرچند قصد فرار
کرد لکن نتوانست از دست غازیان جان بدر برد در میان
آن هنکامه هلاك شد و حصار مذکور نیز ضمیمهٔ ممالك عثمانیه کردید

این نخستین ثمرهٔ مقبولهٔ سفر اورخانی بود بعد از آنکه از برای حصار
مذکور دزدار و مستحفظ معین کرد از آنجا روی بسمت حصار ضوبجه
نهاده آنجا را نیز محض صولت قاهره و شهرت فاخره اش بدون جنك
و جدال بدست آورده امر ادارهٔ آنجا را با قچه قوجه نام سردار
محول داشت و اسرای حرب را با فتحنامه بحضور پدر بزرکوارش
فرستاد و هنوز هم حوالی مذکوره بر قوجه ایلی معروف است
حدود سنجق مذکور شرقاً بسنجق بولی و غرباً بخلیج اسلامبول
و جنوباً بولایت خداوندکار محدود است و شمالاً متصل بحر
سیاه است ازمید و ازنیق و اسکدار و اقبازی و آق حصار
و بازارکوی و صاری چایر و صپانجه و کیوه و کوره و

یالوه و پوروس و قره مرسل و صمانلو و قره صو و قاندره
و شیله و بازار صویی و غیره و غیره از مضافات سنجق مذکورست
از این محالی که مذکور کشت ازنیق و اسکدار هنوز فتح نشده بود
لکن از محال بروسه و محال بولی مواقع بسیاری مسخر کشته
داخل حکومت عثمانیه شده بود و از جاهائیکه در سر راهشان
یعنی داخل دار الحرب بود حصار قاره تکین را نیز محاصره نموده
در زمان قلیلی فتح و تسخیر کردند چون تکاوور آنجا به اورخان
پاره سخنهای خارج از ادب کفته بود از برای اینکه عبرة للسایرین
کردد او را در مواجههٔ هم قتل و اعدام و ادارهٔ حصار را نیز
بصمصمه چاوش که مرد نامداری بود توجیه فرموده در سنهٔ ٧١٤ هجریه

غانماً و سالماً به ینکی شهر بحضور پدر عالی کهر خود مراجعت
کرد **در این اوقات** در خصوص احکام سیاسیه و اجرای
قوانین ریاست عثمانخان و اورخان خان و سایر ارکان و
انصار عقد مجلس مشورت نموده در باب نظام دادن امور
جمهور و استحصال آسایش مسلم و نصارا و راحت و امنیت مجاور
و مسافر کفتکوها جریان کرد بعد از وضع پاره قرار و مدارها
بتدبیر جهانکیری قیام نموده صمصمه چاوش را بتضییق ملك ازنیق
و آقچه قوجه را بتسخیر نیکومیدیا یعنی ازمید نامزد کرده بر قو
کراولوب نیز امر شد در جائیکه هست لوای غزا را برافراشته
بر مخالفین حمله ور شود اورخان خان نیز بسمت اطرناس

فرستاد عثمان خان قرار داده بود که اینده دفعه خودش هم حرکت
کند لکن بسبب اشتداد یافتن مرض نقرس که داشت بالضرورة
اختیار اقامت نمود در این محاربهٔ اطرناس اورخان خان
میخال بیک و طورغود الب و شیخ محمود و برادرزاده بابای
شمس الدین و پسر او حسن نام مردان کارآزموده را با پنجهزار نفر
لشکر ظفر رهبر استصحاب نموده در سنه ۷۲۵ هجریه بقصد فتح و تسخیر
حصار بروسه حرکت کرد چون اورخان خان با عسکر جنگجو از
کوهها گذشته داخل ناحیهٔ اطرناس گردید هیبت و صلابت
ترکان بر دل خلق انجا چنان رعب و هراسی انداخت که حصار را
بغازیان اسلام گذاشته همگی فرار کردند بعد از انکه قلعهٔ مذکور

باین سهولت فتح شد روی اهتمام بسوی تسخیر قلعهٔ بروسه آوردند
در این بین عثمان خان با وجود نقاهت و سوء مزاجی که داشت بر
آرزوی فتح و تسخیر اینچنین موقع مهم و معتنابهی باردو آمد و میخال
بیک را نزد بورساق که والی و حاکم بروسه بود فرستاده پیغام
داد که اگر سلامتی خود را میخواهد دست از مقاومت برداشته با
مال و منال و اولاد و عیال خود بسلامت قلعه را ترک نموده بهر جا
که میخواهد برود کسی را با او کاری نیست چون اینخبر به تکاوور مذکور
واصل گشت بعد از اندیشه و تامل بسیار ناچار تکلیف مذکور را
قبول نموده مال و عیال خود را برداشته با کوچ و بنه عازم سمت
اسلامبول گشت و میخال بیک کشتیئی را بده هزار فلوری که

تخمیناً هفتصد هشتصد تومان میشود ایجار نموده و او را سالماً
بسمت مقصود روانه کرد از انطرف چون در قلعه باز شد پسر شمس
الدین اخی حسن بر یکی از برجهای قلعه برامده شروع باذان محمدی
خواندن کرد بعد از او اورخان خان و از دنبال او جمیع قشون
داخل قلعه گشته دسته دسته بهر طرف شهر پراکنده شدند اکثر
کلیساهای موجوده را منهدم ساخته پارهٔ را مسجد کرده در انها
نماز گذاردند و احمد بیک که از ندیمان اورخان خان بود
نیز یک جامع شریفی از نو بنا کرد که الیوم مشهور بمسجد ایلدیری
اوغلی میباشد که بعد از فتح بروسه در تاریخ سنه ۷۲۶ بنا شده است
در خصوص فتح بروسه بین المورخین اختلاف بسیاری هست

بعضی از اهل تاریخ نوشته اند که عثمان خان بالذات خودش رفته
انجا را فتح کرد برخی بر آنند که در زمان عثمان خان پسرش اورخان
خان انجا را تسخیر کرده است لکن روایتی که قریب بصحت باشد این
است که تا تاریخ هفتصد و بیست خود عثمان خان در غزوات
حاضر بود لکن بعد از تاریخ مذکور امر سرداری و شمشیر جهانگیری
را به پسرش اورخان خان تسلیم کرد و بعد از انکه اورخان بر سر بروسه
هجوم برده تکاوور انجا را بجادهٔ اطاعت دعوت کرد تکاوور مرقوم
قبول و اجابت را مشروط بحضور داشتن عثمان خان داشت لاجرم
عثمان خان از قصبهٔ سکود با بعضی از رجال خود امده باردوی
ظفر مسیر ملحق گشت و هنوز نقاب عروس ظفر یعنی باب قلعه مفتوح

نشده بود چون مشار الیه در ضعف بنیه قوت حس نموده بود اورخان را نزد خود طلبیده بدین که از داخل قلعه پیدا بود وقبه اش را با ورق سرب پوشانیده بودند اشارت فرموده گفت مرا در زیر ان گنبد نقره فام دفن کن فردای ان روز که دهم شهر رمضان سنه ٧٢٦ بود بدار بقا ارتحال نمود در این اثنا خلق قلعه بمقاومت برخاسته از تسلیم قلعه نکول کردن میخواستند لکن مقدر نکشته خواهی نخواهی قلعه را تسلیم نمودند وفي الحال اورخان نعش پدر را موقتا بقصبه سکودجك فرستاده بامانت سپرد وبربالایش قبه عالی بنا کردند چندان زمانی از این وقعه نگذشته اده بالی و مال خاتون مادر اورخان خان عازم دار بقا گشتند والان قبرشان

در قصبه

در قصبه بیلهجك زیارتگاه مشهور ایست مدت سلطنت عثمان خان غازی اگرچه بیست وشش سال است لکن خودشان بالذات نوزده سال زمام سلطنترا در دست داشتند وبعد از ان لجام امور مهام حکومترا به پسرشان اورخان خان واگذاشتند. بعد از فوت عثمان خان باتفاق امرا وارکان سلطان اورخان در سنه ٧٢٦ در روز یازدهم رمضان المبارك اصالة بر سریر امارت جلوس فرموده بحمایت رعیت رعایت وحراست مملکت مبادرت نمود اگرچه احترام میخواست برادر کوچك خود علاء الدین پاشارا بوزارت نصب نماید مشار الیه قبول نکرده در چلکه که در قریه که معروف بفطره است سجاده طاعترا بجای مسند وزارت گسترده مشغول

عبادت گشت. بنا بر روایات دیگر وفات اده بالی وانتقال مال خاتون سه ماه قبل از وفات عثمان خان واقع گشته خود عثمان خان نیز هنگامیکه مشغول فتح بروسه بود فوت نموده در نفس شهر بروسه در موقعیکه معروف به مناستر یعنی دیر است مدفون شده است بموجب سایر روایات بعد از فتح بروسه عثمان خان اورخان خان را به ینکی شهر نزد خود طلبیده بعد از پاره نصیحتها ووصیتها عازم دار بقا گشته است ونعش اطهرشانرا به بروسه نقل نمودند باین معنی که اول در قریه سکودجك بامانت دفن شده بعد از ان که شهر بروسه فتح وامنیت کامله حاصل گشت اورا از انجا نقل نموده در داخل مناستر مذکور دفن کردند. مملکتهائی

که بدست

که بدست پدرش ارطغرل وبباز وی همت خودش فتح شدند باعتبار سنجق لواء قره سی واین اونی لواء خداوندکار لواء قوجه ایلی ولواء قره حصار است ومملکتهائی که از جانب سلطان علاء الدین سلجوقی بامنشور همایون بملکی داده شده است تقریبا حوالی شمالیه وغربیه اناطولی را که به آسیای کوچك معروف است شامل بود کسانیکه داخل مجلس مشورت عثمان خان وصاحب رای محسوب میشدند طورغود الب صالتوق الب شیخ شمس الدین واخی حسن که برادر زاده بالی وامام یعنی پیش نماز خودش باشد وقره خلیل چاندارلی بودند بعضی این چاندارلی قره خلیل را چندرلی نوشته اند وحال اینکه

چند روز قریه ایست در سمت روم ایلی و در آن اوقات آنجاها
هنوز داخل ممالک اسلامیه نشده بود الحاصل علاء الدین
اسود که قره علاء الدین شهرت دارد نیز داخل مشاورین بود
و بعد قاضی اردوی اورخان خان شد یعنی در زمان اورخان
هم وزیر و هم قاضی عسکر شده است در بعضی تواریخ مذکور است
که قره خلیل مذکور از قونیه بحکومت و قاضیکری بیله‌جک قرار داده
شده بوده است در عهد همایون عثمان خانی اشهر مشایخ عظام
و علمای کرام یکی مولانا اده بالی است که بنا بر تفصیل کتاب
شقایق عن اصل قرمانی بوده است و بموجب تاریخ عثمانیه
از شهر ادنه نشأت کرده است مشار الیه پدر زن عثمان خان است

در سنه

در سنه ۷۲۶ در سن صد و بیست سالکی فوت شده است. دیکری
مولانا طورسون فقیه است او نیز از اهل قرمان است که بسایه
عنایت عثمان خان التجا آورده بود چون او نیز داماد اده بالی
بود با عثمان خان غازی باجناغ یعنی همریش محسوب میشد مولا
نای مشار الیه داماد بزرک مولانا اده بالی و عثمان خان داماد
دوم مشار الیه بودند کذالک بابا الیاس خراسانی است مشار
الیه در ایام فتنه چنکیزی بمملکت روم آمده در شهر اماسیه
مقام کزیده بود که تفصیلات احوالش سابقا ذکر شده است پسر
مخلص پاشا و پسر مخلص پاشا عاشق پاشا پسر او نیز الوان چلبی است
اینحضرات هم پوست نشین ارشاد بودند و بکمان اینکه ایشان

خلق را بطرف خود جلب نموده خیال تفرد و استقلال دارند مدتی
بتجسس حال و شأن نشان برآمده اند که تفصیل اصلاح حال ایشان
در دفتر ثالث مسطور است هرکس خواسته باشد بدفتر مذکور
مراجعت کند **در بیان اجمال و تلخیص محاکمه و مآل عصر
مذکور** بنا بشرحی که در فصل محاکمه دفتر اول که مقدمه این
تاریخ عثمانی محسوب میشود بسلک بیان کشیده شده است چنان
که بسبب حیلولت پاره اسباب و علل که باز در دفتر اول مذکور
شده است دولت عباسیه که از سنه یکصد و بیست هجریه شروع
نموده تقریبا پانصد سال ممالک اسلامیه را در سایه عدالت
خود نکاهداری و بر مسلمانان امامت و خلافت کردند محو و

منقرض

منقرض کردید همانطور هم در مغرب زمین و اندلس نیز دول و ملوک
پراکنده و پریشان شدند چو از این جهة در میان ملت اسلامیه
خلل و نفاق و تفرد و شقاق راه یافت اکرچه بسیاری بودند که
از برای این حال فلاکت اشتمال ملت اسلامیه هرکس بقدر عقل و
دانش خود متأسف و متألم میکردیدند لکن چون در میان این هم
هنکام و زمان فترت آل عثمان را دیدند که در ملک بیکانه کیف ما
یشاء جایکیر کشته از سر نو حکومت و اقتداری بهم بست استدلال
نمودند که هنوز در روی زمین از برای ملت ناجیه اسلامیه
ایام کامرانی و حکمروایی بسیار باقی مانده است در زمان حکومت
عثمان خان مرحوم عده رعیت عثمانی با خود قبیله عثمانیه

بیشتر از سیصد هزار نفوس بود یعنی عثمان خان نفوذش بر سیصد
هزار نفوس جاری بود عثمان غازی با وجود اینکه عوام بود
لکن طبیعت شعریه داشت یکی از غزلهای او را اگرچه بزبان ترکی
غلیظ و خالی از صنایع لفظیه است لکن چون متعلق بعدل و
کشورگشائیست لهذا تبرکاً صورت آنرا در اینجا مسطور میداریم
گوگل کراستر سیلر ؛ بو یکی شهر و بازار یاپ ؛ ظلم ایله زنجیر
لر ؛ هر نه ایستر سك وار یاپ ؛ اسکی یکی شهری بار یه ؛ اینر گوله
دك هپ وار یه ؛ قروب کچور دك کفاری ؛ بو رسمی ده
بیق تکرار یاپ ؛ قورد اولوب کیره سوریه ؛ ارسلان اول
باقمه کیر و یه ؛ جار اید وب هایدی چری یه ؛ دل کچید ینی

حصار یاپ

حصار یاپ ؛ ازنیق شهرینه خور باقمه ؛ صقاریه صوینی کچه اقمه
ازمیدی ده ال باقمه ؛ هر برجنده بر حصار یاپ ؛ عثمان ارطغرل
اوغلی سن ؛ اوغوز قاره خان نسلی سن ؛ حقك بر کتر قولی سن
اسلامبولی اچ کلزار یاپ ؛ لاحقه بعد از انکه عثمان خان غازی
باقشون امدادیه که ایمپراتور روم بکمك محاصرین ازنیق فرستاده
بود در حوالی ازمید در موقعی که معروف به دل است جنك نموده
آنها را کاملاً تسخیر کرد و معلوم گشت که در آنجا بلا مزاحم
اجرای حکم و حکومت میتواند کرد غزل فوق الذکر را انشاد نموده
غازی مشار الیه اگرچه از ماوراء النهر از شر چنگیز خان هجرت
کرده درمیان چادرنشینان ترکمان تربیه شده بود لکن از آثار

جلیله تجلیات ربانیه که بخانواده ایشان اختصاص داشت اداب
ریاست و قوانین سیاست را با عدل و انصاف مجری داشتن و
اصول جهانگیری و رویه کشورگشائی را خوب میدانست زیرا داخل
مملکت بیکانه شده درمیان انهمه عیسویان و مسلمانانیکه دشمن
و رقیب او بودند از سر نو آساس یك حکومه و دولت جسیمه را
طرح نمودن و جهاد و غزا را پیشه خود ساخته از ایمپراتور روم
خراج سالیانه گرفتن از انزمان تاکنون تجربه نموده اند از جمیع
وقوعات عظیمه که روی داده است فایق است ملك و دیاری که
بقوت شمشیر قاهره خود فتح و تسخیر کرده بود وسعتش از سمت
شرقی و شمالی ولایات صاروخان و خداوندکار و از جهت

غربی

غربی و جنوبی دیار انقره و بولی که شامل چندین شهرهای
معروف هستند گرفته و از خط جریان نهر سانغاریوس یعنی آب
صقاریه تا ساحل قره دنکز که بحر سیاه باشد و حوالی شیله
و قاندره و یوروش و آق بابا و بکقوز و علم داغی و اید وس
و نواحی ازمید و یالوه و اطراف مرمره یعنی تمام اراضی قوجه
ایلی و سلطان اونی و این اونی و یك قطعه از دیار کوتاهیه
را شامل بود جمیع مصالح ملکیه و عرفیه ایالات مذکوره را
برای صائب شهزاده علاء الدین پاشا محول داشته امور
حربیه و لشکریه نیز بر عهده لیاقت شهزاده دیگر اورخان غازی
توجیه شده بود و در ملازمت ایشان بینباشیان یعنی سرهنکان

وبلوكباشیان یعنی سردستكان ویكیت باشیان یعنی سركشیك
چیان تخصیص شده كوندز بیك میرلوای اینه اوكی نیز بسر
كردكی دلاورانیكه مستحفظ حدود وثغور بودند انتصاب شد
ومیرلوای یارحصار حسن بك ومیرلواهای اینه كول طوره
غود بیك وغازی عبد الرحمن ومیرلواهای قوجه ایلی اقچه
قوجه بیك واق تیمور وصالتوق بیك وصمصه چاوش وصو
لامش چاوش ومیرلوای ناحیهٔ یالوه قره مرسل بیك بودند
وكوسه میخال بیك كه حكمدار خرمن قیا بود وبعد خدمتكاری
عثمان خان غازی را التزام كرده بود امور پولتیكی را رسیدگی
میكرد چون از جانب امپراتور روم چند نفر مأمور فرستا

ده بود

شده بود كه این میخال بیك را بكشند مومی الیه بزیر سایهٔ عثمان
خان پناه برده مورد حرمت ورعایت شد اونیز در خصوص فتح
وتسخیر ممالك روم معلومات واطلاعات میداد واز این طرف هم
رومیانرا بعدالت عثمان خان تشویق وترغیب مینمود. خلاصه
در این اوقات بود كه باروط ایجاد شده بود لكن هنوز بهر طرف
منتشر وپارهٔ آلات حربیه مانند توپ وتفنك وطپانچه اختراع
نشده بود تنها با تیر وشمشیر وقمه وحربه ونیزه وگرز وامثال آنها
جنك میكردند واز برای فتح وتسخیر قلعه‌ها با منجنیق سنگهای
بزرك میانداختند وبا فلاخن سنك بداخل حصارها میبارا
نیدند وبر بالای عرابه‌ها كمانهای فرد ابر كذاشته با آنها تیر

هائی كه پیكان تاتاری داشتند میانداختند واصول محاربه
آنوقت چنان بود كه در یك میدان وسیعی فریقین در مقابل یك
دیگر ایستاده تیر وپیكانرا مانند باران بر سر هم میباراندند
وبعضی دست بشمشیر بریكدیگر هجوم برده كاهی علی الغفله براردوی
خصم ریخته از دور اغارت میكردند آنوقتها اعتبار سوار از
پیاده بیشتر بود وآلات حربیه چون منحصر بانواع اسلحه بود كه
ذكر آنها كذشت لاجرم بجهة اینكه خودرا از آسیب آلات مذكوره
محافظت نمایند روپوشها ومغفرهای پولادی وزرهها
پوشیده بجنك میرفتند الحاصل هیئت حكومتی كه عثمان خان
غازی تشكیل كرده بود مشابهت بدوقه نشینهائی داشت كه

الآن در

الآن در مملكت آلمان موجودند لكن امور داخلیهٔ هیئت مذكوره
مانند نمونهٔ یك دولت بزركی با تربیت وتمدن ونظم كامل نبود
زیرا در آن عصر در قطعهٔ آسیا جائیكه دارای تربیت وتمدن
محسوب میشد مصر وبغداد بود لكن چون صرصر استیلای هلا
كوخانی اساس راحت وآسایش را متزلزل ساخته بود تمام دول
ومللی كه در قطعهٔ آسیا بودند هیئت اجتماعیه ورابطهٔ نظام و
انتظامشان ازهم كسیخته هرج ومرج شده بودند مع هذا تكلفات
ودبدبه واحتشام را از دست نداده هم از یكطرف بایستی مشغول
لشكركشی باشند وهم از طرف دیگر از اینجا بآنجا نقل مكان نموده
امر زراعت وحراثت را نیز معطل نكذارند واز آن طرف هم از

سمت حدود شرقی آسیا تاتارها بجوش وغلیان آمده از بخارا
وترکستان تجاوز نموده شهرها را غارت کرده اهالی را فراری و
متواری میساختند وباین مناسبت از سمتهای ایران وتوران
اقوام مختلفه که اصحاب مذاهب متنوعه بودند از راه بغداد وروم
گروه گروه آمده در ممالک سلجوقیه پراکنده میشدند لهذا غریب و
بومی بهم آمیخته واکثر ممالک اسلامیه در زیر حکم امرای بت پرست
ومجوس افتاده خونهای بسیاری ریخته شد ونفوس بیشماری
تلف گردیدند طبقه عباسیه نیز تابع مذهب هاشمیه که از شعبه
مذهب کیسانیه است بودند ودر اثبات اینکه نسلشان واحدا
بعد واحد تا ظهور قائم آل محمد مهدی موعود وارث

تخت وتاج خواهند شد نصوص واهیه نقل مینمودند وکذلک
سفاح که بانی طبقه مذکوره بود در آخر خطبه که اول دفعه خواند
این دعوا را بمیان آورد وابومسلم خراسانی وسلیمان ابن
کثیر که از معارف مذهب هاشمیه بودند نیز خلافت بنی عباس را
تصدیق کرده مردم را باطاعت وبیعت ایشان دعوت نمودند
زیرا شوکت واقتدار آنهائی که ادعا میکردند که امامت وخلافت
بقریشیان مخصوص ومنحصر است ضعیف شده بود اگرچه عباسیان
نیز قریشی النسب بودند لکن چون تابع مذهب کیسانیه بودند
بمرور مدت صد وسی وچهار سال این اصول را که خلافت
وامامت بایستی بقریشیان منحصر باشد ترک کردند اما چون

در میان اهالی دیلم مذهب زیدیه منتشر وشایع گشته بود امرا
دیلم نیز در صورت تغلب بعباسیان انتساب نموده مذهب خود
تغییر دادند چون هر یکی از خلفای عباسیه شخصا بمذهبی ذاهب
شده بودند خویشاوندانشان که همیشه در اثنای ظهور وخروج
شان بآنها معاونت وامداد کرده بودند دور مانده بیگانگان و
اجنبیان بمرکز سلطنت وخلافت تقرب جسته مذهب واعتقادی
که مبنای دولتشان بود متزلزل گردید وباین سبب کار بجائی
رسید که بتحریک وافساد ابن علقمی که مذهب ملاحده اسماعیلیه
را داشت وخواجه نصیر طوسی مانند هلاکو مجوسی بدار
الخلافه مسلط گشته خلیفه عصر را که بناز ونعیم مانوس بود

بقتل رسانید وعرض وناموس سلطنت وخلافت را بباد داد بعد از
این وقعه مدهشه سبب اینکه بقیه سلاله عباسیه بسمت مصر انتقال
کردند این بود که بنا به بیانات ابن خلدون خلفای عباسیه با
خلفای فاطمیون که بنصفیت در ملک باهم شریک بودند بمقام مخالفت
ومباینت برآمدند ودر اثنای انقراض خلافت عباسیه خلفای
فاطمیون بتغلب اکراد ایوبیه دولتشان بحالت پریشانی افتاده و
بمحض وقوع این زوال وانقراض کلیه دیگر فاطمیون در امور
سلطنت مصر مداخله کردن نتوانستند لهذا بقیه خلفای عباسیه
را بمصر دعوت نموده بر مسند امامت وخلافت نشانیدند در
این اثنا بارث اشخاص از مطلب بیخبر بی معرفت بی آنکه عقلشان

بتحقیقی رسیده باشد طریق زهد وتقوی ومراقبه وانزوا را پیش
گرفته سفالت وپریشانی عالم لاقیدی خوانده بیغوله نشین عزلت
واختفا گردیده وباین شیوه خلق را بمذهب ومسلک خود دعوت
نموده پارهٔ هواخواهان پیدا وآنها را بنام مرده وبندگان و
دده کان بدور خود جمع کرده بخیال افتاده بودند که چراغ اقبال شان
را باینوسیله روشن کنند وباین جهة نظام وآرام وآسایش انام
را مختل ساخته بودند مانند صفوی وبابائی وقرمانی وامثالهم
وگروهی نیز اول بقصد تجدید واحیای احکام دینیه خروج
کرده بعد از آنکه اکابر واعیان خلق را معین وظهیر خود میشناختند
آنوقت باینوسیله باجرای مقصد ومرام خویش موفق ومقتدر

میکردیدند چنانکه شیخ ابن قسی که از مشایخ صوفیه بوده
دیار اندلس بداعیهٔ ملک وحکومت خروج کرده اول مردم را
بطریق حق دعوت ورفته رفته عبای مشیخت را بقبای سلطنت
مبدل ساخته چندین جهلهٔ ناس را بهوای خود تابع نموده
چند زمانی حکومت کرد که باینها امرا بطین میگفتند کذالک
چند نفر هم از فقها ببهانهٔ تصحیح دین ومذهب خروج کرده اند
در زمان خلفای عباسیه سهل ابن سلامة الانصاری در
نواحی بغداد بگردن خود قرآن تعلیق نموده خلق را بعمل نمودن
بکتاب الله وسنت رسول الله دعوت کرد واز اشراف بنی
هاشم وسایر مردمان متوسط الحال جمع کثیری دعوت او را

اجابت کردند لکن چون معلوم گشت که مقصد ومرام او تحصیل
نام وشان است اشخاصیکه دور شرا گرفته بودند از گردش پراکنده
شده متفرق گشتند اکثر پشمینه پوشان وریاکیشان وزهاد
فتنه نهاد این راه را پیش گرفته ببهانهٔ امر بالمعروف ونهی عن
المنکر ودر ضمن استحصال ثواب بر حکامیکه نزد خودشان
آنها را جابر وظلمه میدانند خروج میکنند برخی هم بداعیهٔ
اینکه مهدی موعود یکه خروج وظهور او مشهور است خود
شانند ویا اینکه نایب او هستند قیام نموده مکر وتزویر را به
صورت حق مینمایند در ایام تاریخ هفتصد در شهر سوس
که ملکی است در قطعهٔ افریک نور بربی نامی از مشایخ صوفیه

ظهور نموده قبیلهٔ مصامده که از اهالی بربر میباشند معتقد
او گردیده باو اطاعت میکردند وهم چنین عباسه نامی بدعوای
مهدویت از قبیلهٔ عماده خروج کرده بسیاری از جهلهٔ ناس
باو اقتدا واتباع نمودند لکن حاشا از این بیانات مراد ومقصد
ما توهین واعتراض ارباب حال واصحاب طریق نیست بلکه
مطلب ما این است که بلاغرض احوال مردهٔ مردود این اکرفرقه
مکر وفریب فرق ضاله گشته بلباس حق خود را ظاهر ساخته
اند بیان نمائیم چون این اشخاص جهلهٔ ناس را از برای منافع
مخصوصهٔ خود که در خیال دارند آلت ساخته باعث خرابی
دنیا میشوند والا پیران طریقت از جادهٔ شریعت انحراف

نمی‌کنند و معرفت آن است که این حقیقت را بدانند. درجاییکه
چتر امارت عثمانخان غازی سایه افکنده بود پاره مملکتهای
همحدود بار حکومت روم را از دوش انداخته کسب استقلال
کرده بودند و بعضی هم از آن ممالک هنوز در زیر حمایت امپراتوران
روم باقی مانده بود تاتارها این قبیل حکومات صغیره را اوج
بکلری یعنی بیکهای کنار میگفتند پس عثمان خان بمقتضای
موقعیکه داشت میبایست با رومیان ابراز حسن معامله
نماید و مشار الیه طریقهٔ ابراز کرد که هم اهل آسیا را راضی و قایل
سازد و هم داخل رومیان گشته بطوریکه از او امین و
مطمئن باشند رفتار نماید خوب میدانست با وجود اینکه

حکم و نفوذ امپراتوران روم را که بر مملکت اناطول داشتند
کسر و محو نمودن موقوف بهمت عظیم بود عثمان خان با کمال سهولت
موفق گشته مظهر ابقای نام و ناموس گشت اصولیکه او در دست
داشت تنها عظمت فروشی و سلطنت نبود بلکه با کمال جلادت
و صلابت همیشه چوبه در دست حاضر بودن بود چنانکه گفته‌اند
بیت بو مثلا ایله بولور جمله دول فوز و فلاح ، حاضر اول جنکه
اگر ایستر ایسک صلح و صلاح ، معنی این فرد در فارسی اینست
این مثل بهر دول شد سبب فوز و فلاح ، حاضر جنگ شو ار
میطلبی صلح و صلاح ، بعضی از مورخین علی الخصوص عالی مرحوم
در تألیفیکه معروف بکنه الاخبار است در بیان تاریخ آل عثمان

در بابیکه سبب فرستادن سنجق سفید و ارزانی داشتن طبل و
شمشیر و منشور واجب التوقیر از جانب علاء الدین سلجوقی بعثمان
خان غازی را بیان میکند مینویسد که از عنایات جلیله ربانیه
این یک شرف مخصوصی بود که هدایای عثمان خان غازی با خبر
غلبه و ظفر یابی او بر تاتار در یک آن بحضور علاء الدین رسید
لهذا در بین سرور و نشاط فتح و ظفر غازی مشار الیه بتشریفات
پادشاهی معزز و مکرم گردید ، الحق ششصد سال میشود این
قدر سلاطین عظام که آمده‌اند هم از سلاله غازی مشار
الیه بوده‌اند این خود یکی از عنایتهای الهیه و موجب شکر
عظیم است اینرا هم باید ملاحظه کرد که طبل و علم ارزانی داشتن

از تشریفات سنیه پادشاهی محسوب میشد لکن آیا ببینیم اگر
از جانب علاء الدین طبل و علم بعثمان خان غازی داده نمیشد
دیگر مشار الیه نمیتوانست در زمان حیات خود اینهمه فتوحات
را که کرده بود بکند و یا این همه سلاطین عظام که از سلاله
او بوجود عزیز ظهور نمودند اسباب شوکت و عظمت را حاضر و
آماده نمییافتند اینکه علاء الدین سلجوقی طبل و علم داده رتبه
امارت را بوراثت به عثمان خان غازی داد از قبیل حاصل را
تحصیل کردن است چونکه عثمان خان بعد از وفات پدرش
در جای او بالاستحقاق در مقام حکومت جلوس کرده بود و از
این جهت کیفیت قبول و تصدیق کردن علاء الدین در تحت

مجبوریت بود احتمال میرود که این سرعت وپیشدستی کردن علاء الدین در جلب وتأمین عثمان خان بملاحظهٔ این بود که مبادا عثمان خان ازو تعرض نموده بطرف تاتارها نیکه در اناطول کسب شهرت وتمیز کرده اند برود زیرا در آن ایام دولت سلجوقیه از صدمات تاتار متزلزل کشته حتی علاء الدین از امرای خودش هم امین نبود از خوفیکه داشت با آنها بمدارا رفتار میکرد وهمیشه قصدش تلطیف وتطییب خاطر ایشان بود چنانکه دولت سلجوقیه از غارات وخسارات تاتار زبون کشته ضعف بهم رسانیده بود هم چنین هم دولت بزانسیو نیز از هجوم واستیلای فرنکان از نظم وآسایش بیرون رفته بود دولهٔ

عثمانیه بزور همت طبیعت در مابین زوال وانقراض واسباب وانقاض این دو دولت ظهور کرد پدر عثمان خان غازی ارطغرل دفعهٔ اول که بمملکت روم آمده بسلطان علاء الدین سلجوقی دخالت والتجا آورد سلطان مشار الیه اورا در اراضی ومواضعی سکنا داد که فیمابین مملکت او وامپراطوری بزانسیو منازع فیه بود وارطغرل بیک هم پدر هند ما تقدم احوال آن اراضیه نبود چون خوب میدانست که حدود وثغور دولهٔ بزانسیو محفوظ ومطیع نبود وهر والی ولایتی با اهالی مملکت اتفاق کرده بدعوای استقلالیت قیام کرده بود از این فهمیده میشود که باعث ظهور وتشکیل دولت علیهٔ عثمانیه غصبکردن

مواقع ومحکام وبیکهای همجوار هجوم بردن نبوده است بلکه توسیع یافتن حکومت عثمانیه بالطبیعه از کوچك شدن حدود دولتین مذکورتین حاصل شده است وسبب هم این بود که از اطراف مدعیان استقلال زور میاوردند که جاهائی را که از برای مسکن ومأوی بآنها داده بودند از دستشان بکیرند وهرچند از اطراف قصد مداخله میکردند ایشانهم بمقام مدافعه برخاسته غلبه میکردند وپیش میرفتند زیرا دولتین مجاورتین چون هردو بسبب بی ادارکی وعدم کفایت حقوق دولتیهٔ خودرا ضایع کرده بودند ممالك ایشان در انظار بیکانکان مانند ملك بیصاحب مینمود چون درچنین وقتی ظهور دولهٔ

علیه راه خساراتی را که مانند سیلاب درانحوالی بر ملت اسلام هجوم آورده بود سد نمود از این استدلال میشد که این دولت مؤید من عند الله است در قطعهٔ افریك اراضی سودیش واقلیم مصر وولایات سعید ونوبه در تحت ادارهٔ حکومت مصر بود لکن چون بنای حکومت بدست بیکانه بر پا شده بود اهالی قدیمه انجاها هیچوقت که بیانشان از دست فقر وفاقه ومذلت خلاص نمیشد وحال انیکه اهالی اصلیهٔ مصر انقدر هم ابله نبودند که نتوانند هیئت حکومترا اداره کنند لکن بجهة جبانت وحیله کاریشان از یکدیکر امنیت واطمینان نداشتند وبدین وجه در زیر دستی اتراك واکراد وچراکسه اسیر مانده

بودند و از انجاییکه شیرازهٔ طبقهٔ حکومت نیز از هم گسیخته شده
بود دیگر ممکن نبود که قوانین موزعه و رائت مرعی و مجری گردد
تحریک امرا و مداخلهٔ لشکریان در امر خلع و اجلاس باعث مداولهٔ
دولت گشته بکلی سبب ضعف و انحطاط شده بود زیرا از این
حقیقت غافل بودند که دوام و قوام سلطنت منوط و محتاج
عصبیت است لهذا از هر طرف بطلب و مداخلهٔ رتبهٔ رفیعهٔ سلطنة
که جامع لذائذ روحانیه و نفسانیه و منافع دنیویه است جسارت
مینمودند گذشته از اینها چون خودشان بحساب و کتاب
اعتنا و دقتی نداشتند امور دفترداریه و تحصیل مالیات
کلیته بدست قبطیان افتاده هر طور یکه دلشان میخواست جان

میدادند و رفته رفته حکومت را بحال افلاس آورده بودند الحاصل
خواه بجهة حال بیکانکانیکه در مصر حکومت میکردند و خواه بسبب
خصومت و عداوت بومیان و از طرف دیگر بعلت اینکه بیکانکان
دیگر بطمع افتاده منتظر فرصت بودند و از انطرف هم فرنگیان و اهل
صلیب پیوسته بر ممالک اسلامیه هجوم میاوردند مصریان هیچ
اسوده خاطر نبودند. وکذالک در قطعهٔ اسپانیا و اندلس چون
باعرابیکه در انجا حکومت میکردند ضرر و خسارات کلیه رسیده
بود از سمت بربرستان بقصد اخذ انتقام و تقاص قرار داده
بودند که بر ممالک اروپ هجوم ببرند لهذا از برای استحصال
ممنونیت و خوشنودی اهالی اسلامیه حکمداران اسلام اگرچه

چندین کشتیهای پر از لشکر را بقصد نهب و غارت رو بسواحل
اروپ فرستادند و جزیرهٔ سیسیلیه و شهر مسینا را هم تسخیر کردند
بجای اینکه قلوب اهالی انجاها را جلب و تألیف نمایند بصدد
اخذ انتقام بر آمده شروع بظلم و تعدی نموده ید تطاول را از
آستین در آوردند و از اتفاقات بشدت جوش و غلیان اهل
اروپ هم برخورده از غلبه و استیلای خود ثمری حاصلشان
نشد و امرای اعرابیکه در قطعهٔ فاس بودند و مشایخ قبیلهٔ زناته
هجوم بردن بربریان را بر سواحل اروپ وسیلهٔ فرصت شمرده
ملوک و طوایف بربرستان و طرابلس و تونس و قیروان و
حوالی مهدیه را تابع خود نموده بقصد منهدم ساختن حکومة

بنی حفص که بسیار کسب جسامت و عظمت کرده بود و ضبط
نمودن بربرستان از مراکش قشون کشیده بانصوب توجه کردند
و حال اینکه از این طرف بربریان در صورتیکه بحسد و رقابت
یکدیگر مشغول و با مورات نفسانیه آلوده بودند و بایکدیگر
جنگ و آشوب میکردند تماما بشمشیر هم جنس و هم مذهبان خود
کردن خاک اسپانیا و اندلس یکوقت مظهر مظفریتها و غلبه ها
شده بودند و بتیغ اصحاب اراکون و کاستیل محو و تلف شدند
و بعد از اضمحلال خودشان محض بلای حسد و رقابت و عدم
اتفاق گرفتار شده در اندک زمانی جمیع آثار و عماراتیکه مسلمانان
در مدت پانصد سال حاصل کرده بودند بربادفنا داده سبب

محو ومعدوم اینها شدند این وقعه اندلس حمیت وشجاعت
قدیمه اعراب را که مایه الافتخار شان بود نقیصه دار کرده و
این هم نتیجه وخیمه اصولی بود که از قدیم اتخاذ کرده بودند
زیرا اسرائی را که در هنگام محاربه فرنگیان دستگیر میکردند
جبرا وقهرا بدین اسلام در میآوردند وبعد آنها را بامورات
خارجه وداخله مملکت مستخدم میداشتند لهذا بیکانکان بیان
مطالب که از عوام الناس نهان بود اطلاع بهم رسانیده افکار
خلق را تغلیط واذهان ناس را تخدیش میکردند چنانکه در فصل
محاکمه دفتر اول که در این تألیف مقدمه ظهور دولت علیه محسوب
میشود تصریح شده است نیز از آنکه مسلمانان قطعه وسیعه

اندلس را که مضافات اسپانیا بود فتح وتسخیر نمودند آمد وشد
کشتیهای بیکانکان را مطلقا در داخل وساحل بحر سفید منع و
قدغن کردند وتجارت بحریه وعبور ومرور سفاین حربیه و
تجاریه در بحر مذکور منحصر ومخصوص بعربها بود چنانکه در کتاب
شخصی که حوادث عجیبه وعمومیه قرن اوسط را در کتابی ثبت
خواهد نمود مسطور خواهد شد چون بسبب ظهور وقایع
متوالیه غریبه قوت وسطوت ملوک امویه وعبیدیین در
دیار غرب واندلس قاصر وضعیف شده بود فرنگیان جزیره
سیسیلی را که به صقالیه معروف ونسبت باندلس در سمت
مشرق واقع میشود با پاره جاهای دیگر از دست عربها گرفته

ورفته رفته کشتیهای جنکی فراهم آورده بواسطه زور وهجوم
گروه صلیبیون حکم مصالحه ومعاهده را که تعلق بانحصار کشتی
رانی مسلمانان در بحر سفید داشت فسخ وابطال ساختند وبر
سواحل شام نیز غالب کشته شهرهای طرابلوس شام وصور و
عکا را با بیت المقدس استیلا نمودند در این اثنا خلفاء فاطمیون
واکراد ایوبیه بالای حق وناحق بودن مذهب امامیه وزیدیه
هر یکی بعضی از قبایل عرب را بطرف خود جلب نموده باهم مشغول
ستیزه وجدال بودند از نظر فهم نظام ونسق کشتیهای جنکی مسلمانان
مختل کردیده بود سلطان صلاح الدین ابن یوسف که از سلاطین
ایوبیه است بقصد اینکه قوه بحریه اهل صلیب را شکسته محو و

مضمحل سازد فرمود تا فاضل بیانی که یکی از ادبای عصر بود بملک
منصور یعقوب که از ملوک موحدون ودر سواحل ممالک فاس
واندلس بغازی بحری مشهور شده بود نامه مخصوصی بنویسد
وبواسطه عبد الکریم نام یکی از امراء خود نامه را فرستاده در ضمن
نامه از او کشتیهای جنکی بامداد طلبیده بود لکن بمقتضای بی حمیتی
بالآخره باعث زوال وانقراض آن طایفه کشت ببهانه اینکه در نامه
بجای عنوان امیر المؤمنین سید ورئیس نوشته شده است متغیر
کشته اکرچه بنا بآئین ملوک در باره سفیر مراسم احترام را تماما
بجا آورد لکن در خصوص امداد دادن موافقت ننموده ودر نامه
که بجواب نوشت نیز اصلا از آن خصوص کلمه ذکر نکرد در حالیکه

اين مطلب اينقدر ميتوان گفت كه اگرچه كشتيهاي جنگي خود را بامداد
مصر و شام نفرستادن ملك منصور يعقوب حمل بر بي غيرتي و بي
حميتي او ميشود لكن بمقتضاي پوليتيك آن عصر ملك منصور بيشتر
مجبور بود كه ممالك خود را از هجوم اعداي بيگانه حفظ و حراست
نمايد زيرا با وجود اينكه از براي مصر امداد نفرستاده بود
نتوانست مملكت خود را از تعرض بيگانگان خلاص كند و اصحاب
اراغون و كستيل سمت غربي بحر سفيد را استيلا كرده بودند
پس چون قوت و سطوت اروپيان در سطح بحر سفيد ثابت و
استوار شده بود از جهة افرنگ بحوالي اندلس امداد فرستادن
كار بسيار مشكلي شد بجهة آنكه مهارت اعراب در سفر دريا
وجم

وابسته بهمراهي اهالي قطعه اندلس بود و ناخدايانيكه در فن
بحري ماهر و اصحاب حرب و ضرب بودند در هنگام استيلاي
فرنگ طعمه نهنگ شهادت گشته قوت اصليه فرنگيان كه هميشه
در بسيط بحر بسير و سفر مألوفند باز بروي كار آمده بود و در
حوالي مذكوره بر مسلمين غلبه و استيلا داشتند اگرچه در سواحل
افريك كشتي سازخانهاي چندي باسم دار الصناعه موجود
بودند لكن از آنجائيكه اكثر و اغلب اهل عرب از قبايل باديه
نشين هستند در خصوص ترتيب دادن كشتيهاي جنگي همتشان
قاصر بود بنابرين سلاطين ايوبيه از اينكه بحرا بر اهل صليب
غلبه بيابند مأيوس شده تمامي قوت حربيه خود را ببريه

الشام حصر و قصر نموده صليبيون را از حوالي ارض مقدسه
طرد و تبعيد ساختند در عصر هفتم هجرت نبوي كه علي الاطلاق
اواخر سنه ششصد باشد اعرابيكه در ديار اندلس بودند چون
زبون پنجه قهر و غلبه بوميان گشتند از ممالك مسلمين طلب
امداد نمودند و استدعاي اعانت كردند لكن مصريون نيز بمقام
مقابلة بالمثل برآمده استمداد و استدعاي ايشان را حق السمع
اعتبار ننمودند لكن امتناع مصريان از امداد فرستادن حمل بر
بي حميتي ايشان نميشود زيرا اقتدار امداد فرستادن باطراف را
نداشتند و گذشته از اين از يكطرف اهل صليب بالاتفاق
بر مصر و شام هجوم آورده بودند و از طرف ديگر تاتاران و مغولان
جنگيز

چنگيزي مانند باد صرصر از ممالك شرقيه هجوم آورده بلاد معموره
اسلام را زير و زبر كرده خراب و ويران ميساختند در چنين وقتي
بلاشك خود مصريان محتاج امداد و اعانت بودند بدلايل بسياري
كه در اين كتاب اتيان شده است بي حميتي راجع باهالي بربرستان
است زيرا در صورتيكه اهالي مسلمه اندلس در پيش روي ايشان
پايمال استيلاي لشكر فرنگ ميشدند از امداد فرستادن و اعانت
نمودن حذر و مجانبت كردند علامه ذو فنون يعني صاحب كتاب
عنوان العبر ابن خلدون در ضمن تحقيق احوال ملوك غرب
و اندلس مينويسد بزرگترين اسبابيكه موجب زوال و اضمحلال
ملوك و حكومات قطعه اندلس گرديد اين بود كه هم جنس و هم

مذهبانشان چون بدعواي حكومة وسلطنت باهم بمقام منازعه
بر ميخواستند بمخالفت كسانيكه خلفرا ازبراي مقاومت با جبابره
بكتاب الله دعوت مينمودند قيام كرده اهالي اصليه يعني فرنكانرا
بخدمت لشكريه وحربيه مستخدم ميداشتند يعني بطوع ورضاي
خود فرنكيانرا بر مسلمانان مسلط ميساختند وبرعكس وقتي كه
با اصحاب اراغون وكستيل واهالي ليون وناوار وپورتكيز
محاربه داشتند ازخوف اينكه مبادا اهالي اصليه يعني فرنكيان
بومي نسبت باتحاد ونصرت مسلمين خيانت بورزند خودشان
بمقابله ومدافعه دشمن رفته آنهارا در خانهاشان براحت و
آسوده ميكذاشتند باين وسيله بر مسلمانان انحوالي ضعف

ظاهري كشته برعكس بوميان فرنكي قوت كرفتند لهذا دولت اسلاميه
در اندلس زوال يافت اكر ادعاي حميت عربيه حقيقت ميداشت
همكي اتفاق كرده بحمايت هم دين وهم جنسشان كه در اندلس بودند
برآمده نميكذاشتند حكومت آنها منقرض شود سلاطين عثمانيه در
اينخصوص هم بر آنها تفوق جسته است زيرا در صورتيكه مقر خلافت
عثمانيه را با قطعه اندلس وجهًا من الوجوه مناسبتي در كار نبود
عزم نمودند كه باكشتيهاي جنكي بامداد واعانت ايشان همت كنند
لكن چون هوا مساعد نبود بالضروره كار بتعويق افتاد فامّا
سبب مخالفت ومباينتي كه درميان اعراب بظهور آمد بسركار
آمدن امراي فوق الذكر كشت كه جبرًا مسلمان شده بخدمت

خارجه وداخله استخدام ميشدند چون تفصيل آنها در اينجا مناسبتي
نداشت ترك شد لكن انيقدررا اظهار ميداريم كه چون دولتي رو
بزوال وانقراض ميآورد اهالي مملكت هريكي بطرفي ميل واستنا(د)
كرده بالطبيعه در داخل مملكت خلق باقسام متخالفه منقسم ميكردند
وامرا نيز در حقوق اهالي شركت واستيلا پيدا كرده بآرزوي
شراكت در رتبهٔ رفيعهٔ حكمداري شروع بمداخله در ناموس
سلطنت ميكنند پس باين سبب قوت عصبيت واستقلال زايل
كشته از هر طرف تعرض وتعدي زياد ميشود تفصيل اين اجمال
دركتاب ابن خلدون مسطور است مراجعه شود. بعضي از
دول وملل عليسويه چون در اجراي وصايا وتبليغاتيكه از طرف

پاپ صادر ميشد خودرا مجبور ميدانستند در اغلب سمتهاي
قطعهٔ اروپ تعصب ونفوذ رهبانها استيلاي تمامي داشت چنانكه
جنك دين هنوز بانجام نرسيده بود درهاي حسد ورقابت
نيز مسدود نشده بود مسلمانان كمان ميبردند اهالي اروپ چون
براعرابيكه در اسپانيا واندلس بودند كليتًا غالب آمده اند وشدت
نايرهٔ غيظ وعداوتشان تسكين يافته است لهذا در استخلاص
اراضي مقدسه ميكوشيدند لكن اهل اروپ از سطوت قاهرهٔ
مسلميني كه در ممالك اسپانيا واندلس ودر سواحل بربستان
بودند تا بحدي بستوه آمده مضطرب شده بودند كه هرچند
غالب ومظفر ميكرديدند باز از تعصبي كه داشتند تمامًا اتق

غیظ و غضبشان فرو نمی‌نشست لکن چون دولتهائیکه در داخل
قطعهٔ اروپ بودند نیز نظامات داخلیه‌شان در تحت قوانین
مخصوصه نبود خبری از حقوق ملل و دول که مدار محافظهٔ ناموس
حکومتهاست نداشتند و اصول غصب کردن ملک موروثی یک
دیگر در میانشان جاری بود چون عموم ممالک در تحت ملکیت و
تصرف اغنیا و اکابر افتاده در میان آنها منقسم شده بود دیگر
پادشاهان قوت مخصوصه نداشتند لهذا جلو محاربه را نمیتوانستند
بگیرند و بدعوای غیر ممکن الفصل انحصار تجارت دست و گریبان
یکدیگر گشته بودند بعلت آنکه گروه لشکری صاحب وظایف
و خانوار و صاحب منصبانشان نیز صاحبان ده کده و مزرعه

و ملک مخصوص بودند بنابراین دولتهای اروپ قوتشان در دست
خودشان نبود قوهٔ حربیه نیز در تحت حکم و تصرف اکابر ناس بود
در میان دولتهای اروپ پادشاهان با یکدیگر نسبت قرابت پیدا
کرده بودند و باین جهة استقلالیت سلالهٔ سلاطین از میان رفته
کیفیت حکومة و وراثت در میان فروع و شعبه‌های خاندانها
منقسم گشته و حکومت باسانی از خانواده بخانوادهٔ منتقل
میگردید و از اینطرف اشخاصیکه از حقوق وراثت محروم می
گشتند از برای خودشان هواخواهان بهم بسته طرف طرف
دعوای تاج و سلطنت کم نبود اهالی شمالیه نیز بلذت و خیال
اینکه پدرانشان یکوقت بر دل اهالی اروپ رعب و هراس

انداخته بوده اند از دور نشسته بنظر حسد و حسرت بداخل
اروپ مینگریستند و از خوف قهر و تغلب طایفهٔ تاتار بفکر خلاص
جان خود افتاده بودند جماعتی از آل چنگیز که با طایفهٔ مغول بر
جمیع خلق عالم دهشت را مستولی ساخته بودند بعد از آنکه
سراسر قطعهٔ چین را مالک و متصرف گشته بر تخت خاقان
جلوس و بقوت قاهره پادشاهی چین را بخاندان خود ثابت و
برقرار ساخته بجهان اعلان کردند و بعد از آنکه بار قبول و تصدیق
این مطلب را بر گردن امراء چین گذاشتند برگشتند پادشاه
و طایفه اش تماما دین اجداد خود را گذاشته آیین چینیانرا
که ملت مغلوبه و محکوم بود قبول نمودند یکدسته دیگر از آنها

طرف دیگر آسیا را که عبارت از خوارزم و بخارا باشد استیلا
نموده گویا مسلمان شدند اما قدری از آنها بدین نصارا را سالک
گشتند این امریست طبیعی و قاعده ایست کلیه که چون ملتی بر ملک
ملتی دیگر مستولی گردد لابد امور مذهبیه و اعتقادیه و عادات
و آداب و اطوار آن ملت بر ملت مغلوبه سرایت میکند حتی چنان
که اتباع کردن ولد بوالد خود امریست طبیعی از جهة اطوار و حرکات
اتباع کردن ملت مغلوبه بملت غالبه نیز از امورات مسلمه و بدیهیه
است چندین هزار سال است هر کدام از متغلبه که بفوز و نصرت
قرین گشتند راست است با اهل مملکتی که ضبط و تسخیر نموده بودند
بجهة تبدیل و تغییر دادن عادات قدیمه و امور مذهبیه تکلیف

جبری نکرده اند و نخواهند هم کرد لکن درهای باغ سبز را اگر باعث
جلب و تشویق باصول و مذهب ایشان میشود بواسطه پاره مساعدات
و امتیازات باز گذاشته اند زیرا هر دولتی در میان اهل مملکتی که
خود متصرف در آورده است مسالك و عادات خود را منتشر و
بواسطه مساعدات و امتیازات آنرا مظهر قبول خلق ساخته است
چون این اصول باعث نفوذ و استقلال و دوام دولت میگردد
زیرا قاعده ایست کلیه که نفوذ و تأثیر یک دولت و یا ملتیی از حوزه
حکومتش بممالك سایره تجاوز نمیکند مگر با زور مطلق حربیه و
یا بقوه لزوم معمولات و مصنوعات مختلفه که دارد و یا باعتبار
تألیفات و تصنیفات عدیده که در علوم و فنون شایع ساخته است

پس هر دولت و ملتی نسبت بدرجات شیوع و تعمیم یکی و یا همه این وسایط
ثلثه کسب امتیاز و اهمیت میکند تا بهر جا که این وسایط ثلاثه
شیوع و تعمیم بهم میرسانند نفوذ و اقبال آن دولت و یا ملت هم
شایع و عمومی میگردد اگر طایفه مغول مذهب و عقیده ملتها را
که مفتوح و مسخر ساختند اعم از اینکه حق و یا باطل باشند بر مسلك
و مذهب قدیمه خود ترجیح نداده بودند آن صیت و شهرت غالبیت
و جهانگیری را در مدت نود سال بباد نمیدادند و در طول چند
صد سالی نام و نشان آنها از صفحه زمین گم و معدوم نمیگشت از
این احوال مغولها چنین استنباط میشود که چون دینشان پایه و
بنیاد محکمی و اساس اعتقادشان متانت درستی نداشته است بهر

نوع دینی بسهولت میل و رغبت مینموده اند مثلا خواجه نصیر طوسی
گویا هلاکو خان را مسلمان کرد و پسرش ارغون خان را هم
کشیشها عیسوی ساختند چنانکه در مدت نود سال از این هفت
هشت نفر پادشاهان چنگیز که بر سریر مملکداری بر آمدند چند
نفرش مسلمان و قدری عیسوی و چند نفر دیگر بت پرست و
آتش پرست بودند این قضیه را اگر خواقین چنگیزی هر ملکی را
که گرفتند دین اهالی آنجا را قبول نمودند حمل بر این کرده اند
که ایشان صاحب دینی نبوده اند لکن چنان نبود که اینها بکلی
اعتقاد بجائی نداشته باشند بلکه قدر مهم بسبب این بود که آ
زیرکی که داشتند میخواستند قلوب مغلوبین و محرومین را جلب

نموده دلهای مجروح و مأیوس خلق را التیام داده آنها را مطمئن سازند
وقتی که ملیونها خلق آسایش و استراحتشان بیأس و فتور منقلب و
از حال سعادت برگشته پریشان و خائف کردند انکسار قلوب
آنها ملت غالبه را نیز بی آرام و مضطرب میسازد پس دول معظمه
که در سطح زمین بعظمت و استقلال رسیده اند خاطر اهالی
مملکترا که تسخیر میکنند اگر رعیتی را قبول ننمایند بهیچ وجه نرنجانند
و بانها بچشم حقارت نظر نمیکنند حرمت و رعایت آنها را از
برای قوانین دولتشان بجای اساس وضع نموده اند حتی دولت
علیه عثمانیه در هر ملکی که مسخرشان گشته است در صورتی که
بومیان قبول تبعیت و رعیتی کرده اند ادیان سابقشان را

اصلا تغییر و تبدیل نداده در هر حال اولیای اعیان مملکت را نا امید
و مقطوع الامل نکرده است زیرا خلق اجحال خود نگذاشته ایشان
را جبرا و قهرا داخل اخلاق و عادات ملت غالبه کردن هم کاریست
بی ثمر و هم نفرت و کینهٔ ملت محکوم را مشتد میسازد احتیاج به
این تکلفات ندارد چونکه ملت مغلوبه در هر حال و محل در صورتی
که آسوده باشند رفته رفته خود شان میل و رغبت میکنند و بلکه
باصول و عادات و اطوار ملت حاکمه تقلید کردن را از برای خود
شان سرمایهٔ فیض و سعادت میشمارند پس چون دولت علیه
عثمانیه این اصول عدالت شمول را از برای توسیع دایرهٔ
حکومتش بجای مقیاس شناخته بود این بود که چون جوانب

معمورهٔ کرهٔ زمین را بروی خود مفتوح دیدند بهر جا که میرفتند
مالک و صاحب و از برای هر طالب حکومتی حاکم غالب بوده‌اند
و این بر همه جهان مثبت و معلوم است تا در این موقع تنها از مضرت
و یا منفعتی سخن نمیرانیم که متعلق بملت واحده و یا طوایف مختلفه بودن
هیئت دولتی باشد بلکه مسلک مؤلف بر آن است که اسباب
دوام و بقا و علل زوال و اضمحلال ملل و دول را که شناخته است
بقدر یکی از عهده بر آید بیان نماید مثلا بعد از آنکه رومیان
قدیم بدین عیسی در آمدند و هندیان هم اسلام را قبول نمودند
هر دو طایفه قوت قدیمی خود را ضایع کردند زیرا حضرت عمر
رضی الله عنه هر ملکی را که فتح و تسخیر مینمود امر میفرمودند که جمیع

منشور و فرامین و سایر تحریرات رسمیهٔ انجا بزبان عربی جاری
شود و در مجالس و محافل رسمیه بزبان عرب تکلم نمایند زبان
دیگر را قدغن میکرد کذالک چون اجداد سلجوقیین از سمت
ایران بمملکت اناطول آمده بودند بغیر از زبان فارسی بزبان
دیگر گفتگو کردن را منع نمودند اورخان خان نیز بعد از آن که
قطعهٔ روم ایلی را فتح و تسخیر نمود امر کرد که جمیع منشور و یرلیغ
بزبان ترکی نوشته شود و در اناطول اعلان داشت که خلق
بزبان ترکی تکلم کنند کذالک از بنی امیه انها نیکه قطعهٔ اسپانیا
را استیلا کرده بودند بزبان عربی سخن گفتن را مرجح داشتند
زیرا زبان قومی هر چه قدر پیش تر در خارج ممالک دولت خود

شیوع بهم رساند مسلما حکومت معنویهٔ آن قوم بهمان نسبت
کسب وسعت مینماید بنا بر این قاعده هر دولت و ملتی که در روی
زمین میدان و وسعتی گرفته است چنانکه در دفترهای دیگر مذکور
خواهیم داشت همین اصول را پیشهٔ خود ساخته است بعد از آن
که طوایف عثمانیان در اندک زمانی در داخل ممالک ایمپراتوریهٔ
بزانسیو که قریب بهزار سال بود تأسیس شده بود جایگیر گشته‌اند
برای یک هیئت عدیم الانقراضی وضع اساس نمودند چون
تزاید و ترقی قوت و نفوذ شان کلیته بر ممالک ایمپراتوریهٔ بزان
سیو منحصر میداشتند اندرونیکوس پالیولوکوس نام ایمپراتور
که در آن عصر ایمپراتور ممالک شرقیه و بزانسیو بود بوهم افتاد

که مبادا رفته رفته ایمپراتور چین ممالک شرقیه را بالطبیعه محو و نابود
شود پس بجهة چاره اینکار مشکل با پادشاه قطعهٔ آسیا محمود خان
غازان راه انتساب را مناسب دانسته از برای تأمین بقای
راحت و آسایش اولاد و اعقاب خود دختر خود را با هدیه‌های
بسیار مرغوب رومی و فرنگی بخدمت غازان خان تقدیم کرد
فی الواقع ایمپراتور در پیش خودش خوب خیالی کرده بود لکن
محمود غازان خان بعد از اندک زمانی فوت شد در جایش
برادرش اولجایتو خان که خدابنده خانش نیز مینامند بتخت
جلوس نمود چون مشار الیه بدختر ایمپراتور تعلق خاطری
بهم رسانیده بود هنگامیکه امرای ترک و عثمانیه بر ممالک

ایمپراتور چین

ایمپراتور چین برانسیو هجوم برده نهب و غارت میکردند محض
برای خاطر دختر مشار الیها مغولان قبیله چاودار را از برای
امداد رسانیدن بدستهٔ برانسیوها یعنی بر ضد عثمانیان اغرا
نمود لکن عثمان خان غازی بر مغولان مذکوره نیز غالب آمد
زیرا طائفه تاتار بجهة آنکه از پادشاه خود رضامندی نداشتند
از برای انفاذ اوامر او و برای اظهار غیرت نمیکردند در این
اثنا خدابنده خان فوت شد بجایش ابوسعید خان جلوس کرد
در این هنگام دختر ایمپراتور بملک پدرش عودت نموده در
اسلامبول کلیسائی را که به قانلی کلیسا معروف است بنا کرده
خودش نیز ترک دنیا نموده در آن دیر نشست هنوز کلیسا

مذکوره را موخلیو میگویند که منحرف از لفظ مغولید وسرق
بمعنی مغولیه باشد هرچند طائفه برانسیو از برای محافظت خود
با نواع راه‌ها سلوک نموده یکوقت مدارا کردند وقت دیگر جنگیدن
خواستند لکن چون در آن اوقات اهالی وندیک و مردم ژنو
بآرزوی این افتاده بودند که در شرق نفوذ کاملی اجرا بدارند
ومعهذا در آنجا این هر دو طائفه نمیتوانستند نفوذ و استقلالیت
یکدیگر را ببینند و متحمل عظم یکدیگر نمیشدند اگر یکی از
این دو قوم صاحب امتیاز و یا مساعده میشد دیگری بصورتی
دیگر سعی میکرد که آنهم چنان امتیازی را بگیرد لهذا برای اینکه
هریکی جداگانه افکار دولت برانسیو را بطرف خود جلب نماید

انواع

انواع تکالیف شاقه تحمیل میکردند امرای دولت برانسیو نیز
باین خیال افتاده بودند که بقا و نجاتشان وابسته باین است
که در زیر حمایت دوستانه این دو طائفه متغلبه باشند لهذا هر
چیزیکه از طرف آنها تکلیف و یا مطالبه میشد فوراً مساعده کرده
بجا میآوردند تنها اسافل ناس که خواهان عادات قدیمه و طرز
زندگانی خودشان بودند و گروه رهبانها و متعصبین با کسانی
که میلی بطوائف غربیه داشتند مخالفت و ستیزه کرده در میان
مملکت طرف طرف مغایرت و فساد ظهور میکرد و هر والی با
اهالی دست یکی شده پاره پاره و ندیک بعضی با ژنویز برخی با
اتراکی که مدتی بود بر آنحوالی مستولی شده بودند و گروهی با

اکراد علی الخصوص با عثمانیان اتفاق و اتحادی بهم بسته بودند
و اینطور کردن را از برای خود خیر و منفعت میشمردند لابد هر کسی
طرف قومیرا اکر با آن میداشت کرفته باین علت شیرازهٔ هیئت
اجتماعیهٔ دولت ایمپراتوریه از هم کسیخته شد با وجود اینکه دوام
بقای قوهٔ حربیه شان مختل کشته بود باز دست از نخوت موروثی
خود بر نداشته بعضی بشعرهای شورانکیز شاعر مشهور یونانیان
اومیروس ترانه ساز و برخی از اسکندر اکبر که چکونه از جائی
مثل مقدونیه نشأت نموده بود و جمیع ممالک شرقیه را اسراپا
فتح و تسخیر کرد سخن پرداز بی میکردند و یکدیکر را بشوق و هوس
انداخته بودند که با یک ملت غالبه که به بطش و شجاعت موصوف

ومجرب

و مجرب بودند مقابله نمایند و حال اینکه از برای نکاهداری قشون
پول و مداخلی و از برای مداخل کردن ملکی باقی نمانده بود —

وقایع عمومیهٔ چهل و پنج سال دولت علیهٔ عثمانیه را که از سنهٔ
ششصد و هشتاد الی هفتصد و بیست و پنج باشد با وقایع عثمان
خان غازی که بانی این دولت است داخل نموده این جلد دویم را
ترتیب دادیم فنعم الخاتمه

در روز چهارشنبه بیست و یکم شهر صفر المظفر سنهٔ ۱۳۰۲ اختتام یافت

